

# كتاب مشهور به ابوشجاع موسوم به غاية الإختصار

تأليف:

إمام أحمد بن الحسين بن أحمد الأصفهاني

عنوان کتاب: کتاب مشهور به ابوشجاع موسوم به غاية الاختصار  
تالیف: امام أحمد بن الحسین بن أحمد الأصفهانی  
موضوع: توحید و الهیات  
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)  
تاریخ انتشار: خرداد (جوزا) ۱۳۹۵ شمسی، شعبان ۱۴۳۷ هجری  
منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

فهرست مطالب.....أ

مقدمه چاپ جدید ..... ١

مقدمه شرح کتاب ابوشجاع در فقه مذهب شافعی قدس سرّه... ٣

کِتَابُ الظَّهَارَةِ ..... ٧

کتابی است در بیان پاکیزگی:..... ٧

کِتَابُ الصَّلَاةِ ..... ١٩

کتابی است در بیان وقت‌های نمازهای فرض..... ١٩

وقت آمدن باران:..... ٣٣

وقت نخواستن باران:..... ٣٣

موقع باران خواستن:..... ٣٣

کِتَابُ الزَّكَاةِ ..... ٤١

کتابی است در بیان زکات ..... ٤١

کِتَابُ الصَّیَامِ ..... ٤٩

کتابی است در بیان روزه‌داری رمضان..... ٤٩

کِتَابُ الْحَجِّ ..... ٥٣

کتابیست در بیان حجّ..... ٥٣

- کتابُ البیوعِ وَغَیْرِهَا مِنَ الْمُعَامَلَاتِ ..... ۵۹  
 کتابیست در بیان خرید و فروش‌ها و غیر آن از معاملات دیگر ..... ۵۹
- کتابُ الفَرَائِضِ وَ الوَصَايَا ..... ۸۱  
 کتابیست در بیان بهره میراث‌بران و سفارش‌ها ..... ۸۱
- کتابُ التَّكَاحِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ مِنَ الْأَحْكَامِ وَالْقَضَايَا ..... ۸۷  
 کتابیست در بیان زناشویی و آنچه به آن تعلق دارد از حکم‌ها و داستان‌ها ..... ۸۷
- کتابُ الجِنَايَاتِ ..... ۱۰۷  
 کتابیست در بیان جنایت‌ها ..... ۱۰۷
- مثال قتل عمد: ..... ۱۰۸  
 مثال قتل خطا: ..... ۱۰۸  
 مثال قتل عمد خطا: ..... ۱۰۸
- کتابُ الحُدُودِ ..... ۱۱۵  
 کتابیست در بیان حدود ..... ۱۱۵
- کتابُ الجِهَادِ ..... ۱۲۳  
 کتابیست در بیان جهاد ..... ۱۲۳
- کتابُ الصَّيْدِ وَالدَّبَائِحِ ..... ۱۲۷  
 کتابی است در بیان شکار و آنچه ذبح می‌شود ..... ۱۲۷
- کتابُ السَّبَقِ وَ الرَّمِيِّ ..... ۱۳۳  
 کتابی است در بیان مسابقه اسب دوانی و تیراندازی ..... ۱۳۳
- کتابُ الْأَيْمَانِ وَالتَّدْوِيرِ ..... ۱۳۵  
 کتابی است در بیان قسم‌ها و نذرها ..... ۱۳۵

---

---

۱۳۷..... كِتَابُ الْأَفْضِيَةِ وَالشَّهَادَاتِ

۱۳۷..... کتابی است در بیان قضاوت و داوری و شهادت و گواهی

۱۴۵..... كِتَابُ الْعِتْقِ

۱۴۵..... کتابیست در بیان آزاد کردن برده



## مقدمه چاپ جدید

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. والصلاة والسلام على خاتم النبيين سيدنا محمد وآله الطاهرين وصحابته أجمعين.

شرح مختصر کتاب مشهور ابي شجاع که نام نامي او احمد بن الحسين بن احمد اصفهاني است، و از افراد نادر الوجودي است که توانسته است به برکت کارهاي خير و خداپسندانه اش در مسجد نبوي ﷺ در مدينه منوره آرامگاه بيايد، و در طول تاريخ غير از رسول الله ﷺ و شيخين آ هيج شخص ديگري در آن مسجد راه نيافته است، او که مردی ثروتمند و دانشمند و خيرخواه و ابوالفقراء بوده است، توانسته است نزديک باب جبريل قبر او را قرار دهند و بر قبر او بنويسند: «ثلاثة رابعهم کلبهم» و به اين ترتيب سعادت يافته است که نصيب هيج شخص ديگري بعد از رسول الله ﷺ و شيخين آ نشده است، و کتاب او که در اصل: «متن الغاية والتقريب» نام دارد و دهها شرح و حاشيه بر آن نوشته اند، به نام مؤلف آن به کتاب ابوشجاع معروف شده است، و در مقبوليت اين کتاب همين بس که هر شافعي مذهبي نخستين کتابي که در فقه شافعي مي خواند، همين کتاب ابوشجاع است. در فقه مذهب امام شافعي: صدها کتاب مختصر نوشته شده، اما هيج کدام اين مقبوليت را نيافته است. به برکت کتاب او، اين شرح خيلي مختصر بيش از بيست بار به چاپ رسيده است و اکنون که بار بيست يکم چاپ آن است باز هم اميدوارم مانند چاپ هاي قبلي بحلیة قبول آراسته شود، و براي چاپ آينده فرصتي بيايم که شرح و بسطي شايسته آن را به رشته تحرير در آورم. اميدوارم خدای متعال از فضل و کرشم آن را مقبول درگاه پر عظمتش قرار دهد، و پردازنده هزينه چاپ و کارکنان چاپخانه و ناشر آن و خواننده گرامي آن همگي شان را به نيکبختي دو جهان برساند.

---

محمّد علي خالدي

(سلطان العلماء).

٢ محرم ١٤٢٦

٢ بهمن ١٣٨٣



## مقدمه

### شرح کتاب ابوشجاع در فقه مذهب شافعی قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خاتم النبيين سيدنا محمد وآله الطاهرين وصحبه أجمعين.

شرح مختصر ابي شجاع که پنجاه سال قبل برشته تحرير آورده بودم بارها به چاپ رسیده و همانطور که قصدم بوده براي مبتديان سودمند بوده و مورد استفاده شان قرار گرفته است. امسال که بعضي از دوستان تقاضاي چاپ مجدد آن نمودند درخواست فرمودند که: مقدمه مختصري بر آن بنويسم، بناير آن باز هم مختصري درباره مؤلف و شارح و کتاب ابوشجاع مي نويسم.

اما مؤلف آن: الإمام العلامة القدوة القاضي ابوشجاع احمد بن الحسين بن احمد الأصفهاني دانشمند بلند نام و صالح و زاهد و خيراندیش نيکنام که نزد شافعيها معروف خاص و عام است، کتاب ارجمند خود را که «متن الغاية والتقريب» نام نهاد، و بنام کتاب ابوشجاع معروف شد. در مقبوليت آن همين بس که هر شافعي مذهبي اولين کتاب فقهی که درسي مي خواند کتاب ابوشجاع است و در سراسر دنيا مقبوليت احمد بن الحسين ابن احمد اصفهاني گذشته از اطلاع واسع در علم، او در کرم، در گشاده دستي هم شهره آفاق بود، و در مدينه منوره روزانه مبالغ زيادي در انفاق بر علما و صلحا و فقها و همچنين بر ايتام و فقرا مصرف مي نمود، و در مقبوليت او همين بس که در مدينه منوره در جوار حضرت رسول صلي الله عليه وآله و سلم آرام گرفت، او وصيت نمود که: در اطاق کوچکي پهلوئي باب جبرئيل به خاک سپرده شود و بر قبر او بنويسند: «ثلاثة رابعهم كلهم»، که در داخل مسجد سه تن آسوده اند: رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم، و ابوبکر

صدیق رضی اللہ عنہ و عمر الفاروق رضی اللہ عنہ و چهارمین که سگ آن سه تن محسوب است:  
 ابوشجاع می باشد، و بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نصیب  
 هیچ پادشاه و رئیس جمهور و وزیری نشد که در مسجد نبوی دفن شود مگر  
 ابوشجاع قدس سره.

(ولادت ایشان به سال ۴۳۳ هجری قمری و) وفات او به سال ۵۹۳ هجری  
 قمری در مدینه منوره است رحمه الله تعالی رحمة واسعة.

شارح مختصر آن محمد علی بن عبدالرحمن، سلطان العلماء که در مدرسه  
 علوم دینیة سلطان العلماء بتدریس انواع علوم اشتغال داشته است. از خوانندگان،  
 نامبرده استدعا دارد او را به دعای خیر یاد و شاد فرمایند، تحریراً فی ۷ شعبان المعظم  
 سنه ۱۴۲۴ موافق ۱۱ مهر ۱۳۸۲.

تراب أقدام أهل العلم: محمد علی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين. وصلّى الله على سيّدنا محمّد النّبّي وآلِهِ الطّاهرين وصحابه أجمعين. قال القاضي أبو شجاع أحمد بن الحسين بن أحمد الأصفهاني رحمه الله تعالى: سألتني بعض الأصدقاء حفظهم الله تعالى، أن أعمل مختصراً في الفقه على مذهب الإمام الشافعي رحمة الله عليه ورضوانه في غاية الإختصار ونهاية الإيجاز ليقرب على المتعلّم درسه ويسهل على المبتدي حفظه وأن أكثر فيه من التقسيمات وحصر الخصال. فأجبتة إلي ذلك طالباً للثواب، راغباً إلى الله تعالى في التّوفيق للصّواب. إنّه على ما يشاء قدير وعباده لطيف خبير.

## بنام خداوند بخشنده و بسیار مهربان

همه ستایش خداوندي را شاید که پروردگار جهانیان است، و درود خدا باد بر آقای ما که نام شریفش محمد صلّي اللّهُ علیهِ وآلِهِ وسلّم پیغمبر است و بر خویشان پاکانش، و به یارانش همگي. گفت قاضي ابو شجاع که نام او احمد پسر حسين پسر احمد اصفهاني است، خدایش بیامزد: که از من خواست برخی از دوستان نگهدارشان خدایتعالی. آنکه بنویسم کتاب کوچکی در علم فقه بر روش امام شافعي (آمزش خدا و خوشنودیش بر او باد). که از حیث کوچکی و کمی لفظ با دارا بودن معانی بسیار در پایان آن مراتب باشد، تا بر دانش آموز خواندندش آسان شود، و بر آغازنده از بر کردنش آسان گردد، و آنکه بسیار بیاورم در آن از تقسیم بندیها و شمردن خصلت‌ها، پس پذیرفتم از او خواهشش، در حالیکه در این پذیرش رغبتم به سوي خدا بود تا در کامیابی به راه حقّ مرا توفیق دهد و جوینده

---

پاداشي بوم که از خدا باشد و در روزي که هيچ چيز جز خوشنودي خدا بکار نياید،  
پاداش و خوشنودي بکارم آيد. محققاً خدا بر هر چه خواهد توانا، و به بندگان  
مهر فرما و آگاه است.

## کتابُ الطَّهَارَةِ

المياه التي يجوز بها التطهير سبع مياه ماء السماء، وماء البحر، وماء النَّهْرِ، وماء البئر، وماء العين، وماء الثلج، وماء البرد. ثم المياه على أربعة أقسام، طاهر مطهر غير مكروه وهو الماء المطلق، وطاهر مطهر مكروه وهو الماء المشمس، وطاهر غير مطهر وهو الماء المستعمل، والمتغير بما خالطه من الطَّاهرات، وماء نجس، وهو الذي حلَّت فيه نجاسة وهو دون القلتين أو كان القلتين فتغير، والقلتان خمس مائة رطل بغداديّ تقريباً في الأصح.

### کتابي است در بيان پاکيزگي:

آب‌هايي که درست است پاکيزگي نمودن به آن‌ها هفت آب است: آب باران، و آب دريا، و آب رود، و آب چاه، و آب چشمه، و آب برف، و آب تگرگ. پس از آن آب‌ها بر چهار قسم است: ۱- آبي که پاک است و پاک کننده است و ناپسند نيست، و آن آب بي قيد است (که نه بکار رفته و نه چيزي از پاكي‌ها به آن آميخته است، که اين آب براي خوردن خوب است و براي طهارت نيز خوب است). ۲- آبي که پاک است و پاک کننده است ولي ناپسند است بکار بردنش، و آن آبي است که در ظروف فلزي در آفتاب (که به کار رفته و يا تغيير نموده به سبب آميختن چيزي از پاكي‌ها به آن مانند آبي که دوغ و يا دوشاب به آن آميخته است که اين آب پاک است، براي خوردن خوب است ولي پاک کننده نيست و براي طهارت و پاک کردن بکار نمي آيد). ۳- آب پليد است، و آن آبي است که در حالت کمتر از دو قله بودن پليدي در آن افتاده باشد: (زيرا آب کمتر از دو قله بمجرد افتادن پليدي در آن پليد مي گردد) و يا اينکه

آب دو قلّه بوده ولي به ملاقات پليدي متغيّر نموده است (که هر چند دو قلّه هم باشد پليد مي گردد). و دو قلّه عبارتست از پانصد رطل بغدادی به تقريب بنا به قول صحيح. (يعني اگر يکي دورطل از آن کم تر باشد پاکی ندارد).

**فصل:** وجلود الميتة تطهر بالدّبَاغِ إِلَّا جلد الكلب والخيزير وما تولّد منهما أو من أحدهما وعظم الميتة وشعرها نجس إِلَّا الأدمي.

**فصل:** ولا يجوز استعمال أواني الذهب والفضة، ويجوز استعمال غيرهما من الأواني.

**فصل:** والسّواك مستحب في كلّ حالٍ إِلَّا بعد الرّوّال للصّائم. وهو في ثلاثة مواضع أشدّ استحباباً، عند تغيير الفم من أزم وغيره، وعند القيام من النّوم، وعند القيام إلى الصّلاة.

**فصل:** وفروض الوضوء سنّته أشياء: النّيّة عند غسل الوجه، وغسل الوجه، وغسل اليدين إلى المرفقين، ومسح بعض الرّأس، وغسل الرّجلين إلى الكعبين، والترتيب على ما ذكرناه. وسنّته عشرة أشياء: التّسمية، وغسل الكفّين من قبل إدخالهما الإناء، والمضمضة، والإستنشاق، ومسح جميع الرّأس، ومسح الأذنين ظاهرهما وباطنهما بماء جديد، وتخليل اللّحية الكثرة، وتخليل أصابع اليدين والرّجلين، وتقديم اليمنى على اليسرى، والطّهارة ثلاثاً ثلاثاً والموالاته.

**فصل:**

و پوست هر مرداري پاك مي شود به دَبَاغِي کردن مگر پوست سگ و خوك و آنچه بزاید از آن دو یا يکي از آن دو. و استخوان و موي هر مرداري پليد است مگر استخوان و موي مرده آدمي که پاك است.

**فصل:**

و درست نیست بکار بردن ظرف‌های زر و سیم، و درست است بکار بردن غیر آن دو از ظرف‌های دیگر.

### فصل:

و مسواک کشیدن سنت است در هر حال مگر بعد از زوال برای روزه دار (که مکروه است). و مسواک در سه جا سخت‌تر است سنت بودنش. نزد تغییر نمودن بوی دهن از سکوت و یا غیر آن، و نزد پا شدن از خواب، و نزد برخاستن به سوی نماز.

### فصل:

و فرض‌های وضوء شش چیز است: قصد وضوء گرفتن لله تعالی نزد شستن رو، و شستن رو، و شستن دو دست تا دو آرنج، و دست تر کشیدن به بعضی از سر، و شستن دو پا تا دو کعب، و ترتیب نگاه داشتن چنانکه گفتیم.

و سنت‌های وضوء ده چیز است: نام خدا بردن، و شستن دو کف دست پیش از داخل کردن دو کف در ظرف آب، و آب به دهن گردانیدن، و آب به بینی بالا بردن، و دست تر کشیدن به همه سر، و دست تر به دو گوش کشیدن به ظاهر و باطن دو گوش با آب تازه، و خلال کردن ریش کلفت، و خلال کردن انگشت‌های دو دست و پا، و جلو کردن راست بر چپ، و شستن هر عضو سه بار سه بار، و پی در پی شستن.

**فصل: الإستنجاء واجب من البول والغائط والأفضل أن يستنجي بالأحجار ثم يتبعها بالماء. ويجوز أن يقتصر على الماء أو على ثلاثة أحجار ينقي بهنَّ المحلَّ، فإذا أراد الإقتصار على أحدهما فالماء أفضل، ويجتنب إستقبال القبلة واستدبارها في الصحراء، ويجتنب البول والغائط في الماء الرّاكد وتحت الشجرة المثمرة وفي الطريق والظلّ والثقب ولا يتكلم على البول والغائط، ولا يستقبل الشمس والقمر، ولا يستدبرهما.**

**فصل:** والذّي يبطل الوضوء ستّة أشياء: ما خرج من السّیّلین، والتّوم علی غیر هیئة المتمکّن، وزوال العقل بسکرٍ أو مرض، ولمس الرّجل المرأة الأجنبيّة من غیر حائل ومسّ فرج الآدمي بباطن الکفّ، ومسّ حلقة دبره علی الجدید.

**فصل:**

و خود را پاک کردن از شاش و سرگین واجب است. و بهتر است آنکه خود را پاک کند به سنگ‌ها و پس از آن خود را به آب بشوید. و درست است اکتفا کردن بر آب تنها و یا بر سه سنگ که پاک کند به آن‌ها محلّ پلیدی را. پس هر گاه خواست اکتفا کردن بر یکی از آن دو پس آب تنها بهتر است از سنگ تنها. و دوری جوید از رو به قبله کردن و پشت به قبله کردن در حال قضاء حاجت در بیابان، و دوری جوید از شاش و سرگین کردن در آب ایستاده، و زیر درخت میوه دار، و در راه، و در سایه، و در سوراخ. سخن نگوید در حال بول و غائط، و در حال قضاء حاجت و تخلیه روده، رو به آفتاب و ماهتاب و پشت به آن دو نکند.

### فصل:

و چیزی که وضوء را باطل می‌سازد شش چیز است: آنچه بیرون آید از دو راه، (پیش یا پس)، و خواب رفتن نه بر هیأت کسی که چسبانیده است نشیمنگاه خود را از زمین، و نیست شدن خرد به مستی یا بیماری، و رسیدن پوست مرد به زن بیگانه بدون پرده، (یعنی پوست زن و مرد بیگانه بهم رسیدن بدون اینکه در میان دو پوست لباس و یا حائل دیگری باشد)، و شکم کف دست به شرمگاه آدمی نهادن، و شکم کف دست بر مقعد نهادن.

**فصل:** والذّي یوجب الغسل ستّة أشياء: ثلاثة تشترک فیها الرّجال والنّساء بنوہی التّقاء الختانیّن، وإنزال المنی، والموت، وثلاثة تختصّ بها النّساء وهی الحيض والنّفاس والولادة.



**فصل:** وفرائض الغسل ثلاثة أشياء: التّیة، وإزالة النّجاسة إن كانت على بدنه وإیصال الماء إلى جميع الشّعر والبشرة. وسنّته خمسة أشياء: التّسمية والوضوء قبله، وإمرار اليد على الجسد والموالة، وتقديم الیمنی علی الیسری.

**فصل:** والإغتسالات المسنونة سبعة عشر غسلًا: غسل الجمعة، والعیدین، والإستسقاء، والخسوف، والكسوف، والغسل من غسل المیت، والکافر إذا أسلم، والمجنون والمغمي عليه إذا أفاقا، والغسل عند الإحرام، ولدخول مکة، وللوقوف بعرفة، وللمبيت بمزدلفة، ولرمي الجمار الثلاث، وللطواف، وللسمعي، ولدخول مدينة رسول الله صلّى الله عليه وسلّم.

### فصل:

و چیزی که آب تنی را واجب می‌کند شش چیز است، سه تا شریکند در آن مردان و زنان، و آن سه: بهم رسیدن ختنه گاه مرد و زن، و آوردن منی، و مرگ. و سه تا اختصاص به زنان دارد، و آن حیض یعنی قاعده ماهیانه زن‌ها است، و نفاس خون آینده پس از زایمان است، و زایمان.

### فصل:

و فرض‌های غسل سه چیز است: نیت (یعنی قصد بدن شستن لله تعالی)، و نیست کردن پلیدی اگر پلیدی بر بدنش باشد (پیش از بدن شستن، و وضو گرفتن پیش از غسل)، و رسانیدن آب بر تمام موی‌های بدنش و به تمام پوستش، و سنت‌های غسل پنج است، بسم الله گفتن، و وضوء کردن پیش از غسل، و کشیدن دست به بدن در حال بدن شستن، و پی در پی شستن، و جلو کردن راست بر چپ.

### فصل:

و غسل های سنت هفده است: بدن شستن در روز جمعه، و بدن شستن در دو عید، فطر و قربان، و بدن شستن برای نماز طلب باران، و بدن شستن برای گرفتن ماه، و بدن شستن برای گرفتن آفتاب، و بدن شستن کسی که میت را شست، و بدن شستن کافر وقتی که مسلمان شد، و بدن شستن دیوانه و بیهوش هر گاه به هوش آمدند، و بدن شستن برای احرام بستن به حج یا عمره، و بدن شستن برای داخل شدن به مکه معظمه، و بدن شستن برای حاضر شدن به زمین عرفات، و بدن شستن برای شب ماندن در مُزْدَلِفَه، و بدن شستن برای سنگ انداختن به ستون های سه تا در منی، و بدن شستن برای دور خانه خدا گشتن، و بدن شستن برای دیدن میان صفا و مروه، و بدن شستن برای داخل شدن به مدینه، آرامگاه پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاَسَلَم.

**فصل: والمسح على الخفين جائز بثلاثة شرائط: أن يتدي لبسهما بعد كمال الطهارة وأن يكونا ساترين لمحلّ غسل الفرض من القدمين، وأن يكونا ممّا يمكن تتابع المشي عليهما، ويمسح المقيم يوماً وليلة والمسافر ثلاثة أيام بلياليهنّ، وابتداء المدة من حين يحدث بعد لبس الخفين فإن مسح في الحضر ثمّ سافر أو مسح في السفر ثمّ أقام أتم مسح مقيم، ويبطل المسح بثلاثة أشياء: بخلعها، وانقضاء المدة وما يوجب الغسل.**

**فصل: وشرائط التيمّم خمسة أشياء: وجود العذر بسفر أو مرض، ودخول وقت الصلّاة، وطلب الماء، وتعذر إستعماله، وإحتياجه بعد الطّلب، والتراب الطّاهر الذي له غبار فإن خالطه جصّ أو رمّل لم يُجز.**

### فصل:

و دست تر کشیدن بر دو کفش روا است به سه شرط: آنکه آغاز پوشیدن آن دو نماید بعد از وضوئی کامل، و آنکه دو کفش پوشاننده محلّ شستن فرض از دو پا باشند، و آنکه دو کفش از جنسی باشد که ممکن شود پی در پی راه رفتن بر آن دو. و شخص مقيم در ولایت مي تواند يك روز و يك شب بجاي شستن دو پا در وضو

دست تر بر آن دو بکشد، و شخص مسافر می‌تواند سه روز و سه شب هنگام وضو بجای شستن دو پا دست بر دو کفش بکشد، و ابتدا مدّت یک روز و یک شب در حقّ مقیم و ابتدا مدّت سه روز و سه شب در حقّ مسافر از موقعی است که بعد از پوشیدن دو کفش بی‌وضوئی می‌شود. (زیرا بعد از پوشیدن کفش تا هر موقعی که بی‌وضوئی نشده است وضو دارد و حاجت به مسح خفّین ندارد). پس اگر مسح خفّین در ولایت نمود پس از آن به سفر رفت و یا اینکه مسح خفّین در سفر نمود، پس از آن به ولایت آمد، فقط یک روز و یک شب مسح نماید، و مسح خفّین باطل می‌شود به سبب واجب شدن شستن دو پا به سه چیزها: به کندن دو کفش، و به گذشتن مدّت مسح، و به واجب شدن غسل.

### فصل:

و شرط‌های واجب شدن تیمّم پنج چیز است: بودن عذر به سبب سفر که آب نباشد و یا به سبب بیماری که نتواند آب را در وضو و غسل بکار برد، و داخل شدن وقت نماز، و جستجوی آب، و ناممکن بودن بکار بردنش، و حاجت داشتن به آب بعد از جستجوی آن و یافتنش، و خاک پاک‌ی که گرد داشته باشد، و پس از گچ یا ریگ به خاک آمیخته باشد کفایت نمی‌کند.

وفرائضه أربعة أشياء: النية، ومسح الوجه، ومسح اليدين مع المرفقين، والترتيب، وسنته ثلاثة أشياء: التسمية وتقديم اليمنى على اليسرى والموالة، والذي يبطل التيمّم ثلاثة أشياء: ما أبطل الوضوء، ورؤية الماء في غير وقت الصلاة والرّوّدة، وصاحب الجبائر يمسح عليها ويتيمّم ويصلي، ولا إعادة عليه إن كان وضعها على طهرٍ ويتيمّم لكلّ فريضة، ويصلي بواحد ما شاء من التّوافل.

**فصل:** وكلّ مائع خرج من السبيلين نجس إلا المنیّ وغسل جميع الأبوال والأرواث واجب إلا بول الصبيّ الذی لم يأكل الطّعام فإنّه يطهر برشّ الماء عليه. ولا يعفي عن شيء من النّجاسات إلا اليسير من الدّم والقیح.

و فرض هاي تيمّم چهار چيز است: نيّت به معني قصد روا داشتن نماز به تيمّم لله تعالى، و دست خاكي كشيدن به رو، و دست خاكي كشيدن به دو دست با دو آرنج، و ترتيب نگاه داشتن به اينكه اول رو، دگر دو دست را خاك كشد. و سنت هاي تيمّم سه چيز است: نام خدا بردن؛ بسم الله الرحمن الرحيم، و جلو كردن راست بر چپ، و پي در پي تيمّم كردن. و آنچه تيمّم را باطل مي كند سه چيز است: آنچه وضو را باطل كند، و ديدن آب در غير وقت نماز، و از دين برگشتن، صاحب وصله ها بر زخم يا تخته ها بر عضو شكسته، دست تر مي كشد، بر آن و تيمّم مي كند و نماز مي خواند و اعاده بر او لازم نيست، اگر موقع نهادن وصله با وضو و مطهر بوده است. و براي هر يك نماز فرض يك تيمّم مي خواهد، و مي توان به يك تيمّم آنچه بخوهد از نمازهاي سنّت خواند.

### فصل:

و هر چه بيرون آيد از دو راه پيش و پس، پليد است مگر مني كه پاك است؛ (زيرا آدمي از مني است) و شستن از همه شاش ها و سرگين ها واجب است، مگر شاش پسر بچه اي كه سن او از دو سال نگذشته و نخورده خوراكي غير شير كه در اين حالت به پاشيدن آب بر جاي بول او پاك مي شود و بخشوده نمي شود چيزي از پليدي ها مگر كمی خون و ريم كه بخشوده است.

### كلمات:

(نية): براي جدا كردن مراتب عبادت است؛ زيرا نماز فرض از نماز واجب، نذر از نماز سنّت، بوسيلة نيّت تمميز داده شود.

(حکمتِ تیت): به دست آوردن خوشنودی خدا به اخلاص در اول هر عملی همراه یاد مقدّس او.

(مسح): به معنی دست خاکی کشیدن و در اصل مجرد دست کشیدن. مَسَحْتُ الْجِدَارَ یعنی دست به دیوار کشیدم. مَسَحْتُ الرَّأْسَ دست به سر کشیدن.

(ترتیب): به معنی نگاه داشتن نظم و رعایت هیأت است. اگر در نماز رکوع بعد از سجود و فاتحه در رکوع انجام داده شود نماز نیست. در تیمّم هم اول رو همراه با تیت، بعد دست به خاک کشیده می‌شود.

(حکمت تیمّم): رعایت شروط نگهداری انضباط است، تا هر گاه آب نباشد یا ممکن نشود، بدل آن بکار رود.

(موالاة): یعنی پی در پی، و قصد از آن فاصله نیامدن میان ارکان وضو و تیمّم است تا هیأت آن محفوظ ماند.

(جبائر): جمع جبیره است، و آن تخته‌هایی است که بر دست شکسته بندند و مقصود از آن هر چه حائل از رسیدن به آب به اعضاء باشد، مانند وصله روی زخم. (رش): به معنی پاشیدن.

(مائع): روان و آن بر خلاف جامد به معنی بسته است.

(عفو): به معنی بخشودگی.

(دم): خون.

(قیح): ریم.

وما لا نفس له سائلة إذا وقع في الإناء ومات فيه فإنه لا ينجسه. والحيوان كلّ طاهر إلا الكلب والخنزير وما تولد منهما أو من أحدهما. والميتة كلّها نجسة إلا السمك والجراد والأدمي. ويغسل الإناء من ولوغ الكلب والخنزير سبع مرّات، إحداهنّ بالتراب. ويغسل من سائر النجاسات مرّة تأتي عليه،

وَالثَّلَاثَةُ أَفْضَلُ. وَإِذَا تَخَلَّتْ الْخَمْرَةُ بِنَفْسِهَا طَهَّرَتْ وَإِنْ خُلَّتْ بِطَرَحِ شَيْءٍ فِيهَا لَمْ تَطْهَرِ.

و چیزی که خون جاری شونده ندارد هر گاه افتادن در ظرف و مُرد در آن، پس پلیدش نمی‌کند، و جانور همه‌اش پاك است، مگر سگ و خوک و آنچه از آن دو بزاید یا یکی از آن دو بزاید. و مردار همه‌اش پلید است، مگر مُردۀ ماهی و ملخ و آدمی که پا کند، و شسته می‌شود ظرف از دهن کردن سگ و خوک هفت بار که یکی از آن هفت بار با آب آمیخته به خاک باشد. و شسته می‌شود از دیگر پلیدی‌ها يك بار که آب همه‌ی محل پلید شده را فرا گیرد، و سه بار شستن بهتر است. و هر گاه سرکه شد شراب بخودی خودش پاك می‌شود، و اگر شراب به سرکه کرده شد به انداختن چیزی در آن، پاك نمی‌شود.

#### کلمات:

(ما): یعنی: چیزی که.

(لا نفس له سائلة): یعنی: خون جاری شونده ندارد که اگر عضوی از بدنش جدا کنند خونی از آن جاری نشود مانند جُعَلْ. (سائلة): یعنی: روان شونده. (وقع): یعنی: افتاد. (مات): یعنی: مرد. (إنا): یعنی: ظرف، جایگاه چیزی. (حیوان): یعنی: جانور. (طاهر): پاك (نجس): پلید. (ما تولد): آنچه بزاید و پدید آید. (میتة): مردار. (كله - كلها): همه‌اش. (سمك): ماهی. (جراد): ملخ. (ولوغ): دهن کردن. (كلب): سگ. (خنزیر): خوک. (تخلت): سرکه شد. (خَلَّ): سرکه. (خَلَّ): دوست. (خمره): شراب، می. (بنفسها): خودش، خود بخود. (طرح): انداختن. (بطرح شيء): به انداختن چیزی.

فصل: وَيُخْرَجُ مِنَ الْفَرْجِ ثَلَاثَةٌ دُمَاءٍ: دَمُ الْحَيْضِ، وَالتَّفَاسِ، وَالإِسْتِحَاضَةِ، فَالْحَيْضُ: هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ مِنْ فَرْجِ الْمَرْأَةِ عَلَى سَبِيلِ الصَّحَّةِ مِنْ غَيْرِ سَبَبِ الْوَلَادَةِ. وَلَوْ نَهَ أَسْوَدَ مُحْتَدِمٌ لِدَّاعٍ. وَالتَّفَاسُ: هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ

عقب الولادة. والإستحاضة: هو الدّم الخارج في غير أيّام الحيض والتّفاس. وأقلّ التّفاس لحظة، وأكثره ستّون يوماً، وغالبه أربعون. وأقلّ الطّهر بين الحيضتين خمسة عشر يوماً، ولا حدّ لأكثره. أقلّ زمن تحيض فيه المرأة تسع سنين، وأقلّ الحمل ستّة أشهر وأكثره أربع سنين، وغالبه تسعة أشهر. ويحرم بالحيض والتّفاس ثمانية أشياء: الصّلاة، والصّوم، وقراءة القرآن ومسّ المصحف وحمله، ودخول المسجد، والطّواف، والوطء والإستمتاع بما بين السّرة والرّكبة.

### فصل:

و بیرون می آید از شرمگاه زن سه خون: خون حیض، و خون نفاس، و خون استحاضه. حیض: همان قاعده ماهیانه است که در حال تندرستی هر ماهه در روزهای معین می آید. بدون سبب زایمان، و رنگ خون آن سیاه سرخوش و گزنده است. و نفاس: آن خونی است که پس از زایمان می آید. و استحاضه: خونی است که در اثر بیماری و یا بریدگی رگ درونی دراز غیر وقت حیض و نفاس می آید. و کمترین مدّت جریان حیض یک روز و یک شب است. و بیشتر آن پانزده روز و پانزده شب، و غالب آن شش یا هفت روز در ماه است. و کمترین مدّت جریان خون پس از زایمان یک چشم بهم زدن است، و بیشتر آن شصت روز است، و غالب آن چهل روز می باشد. و کمترین مدّت پاکی میان دو حیض پانزده روز است، و حدّی نیست برای بیشتر پاکی؛ زیرا ممکن است زنی در همه عمر پاک باشد و قاعده نشود. و کمترین سنّی که در آن سنّ و سال، حیض زن می آید، سن نه سالگی است. و کمترین مدّت ماندن یک بچه کامل در شکم مادر شش ماه است. و بیشترین مدّت امکان ماندن بچه در شکم مادر چهار سال است. در غالب ماندن بچه در شکم مادر نه ماه است. و حرام می شود به حیض و نفاس هشت چیز: نماز، و روزه، و خواندن قرآن، و دست نهادن به قرآن، و برداشتنش، و داخل شدن به مسجد، و طواف گشتن

دور خانه خدا، و نزدیکی با زن حائض یا نَفَسَاء و لذت بردن از میان ناف و زانوی حائض یا نَفَسَاء.

و یحرم علی الجنب خمسة أشياء: الصَّلَاة و قِراءَةُ الْقُرْآن، و مَسُّ الْمُصْحَف، و حَمَلُهُ و الطَّوْفُ و اللَّبِثُ فِي الْمَسْجِد. و یحرم علی المحدث ثلاثة أشياء: الصَّلَاة، و الطَّوْفُ و مَسُّ الْمُصْحَف و حَمَلُهُ.



## کِتَابُ الصَّلَاةِ

الصَّلَاةُ المفروضة خمس: الظهر، وأوّل وقتها زوال الشَّمس وآخره إذا صار ظلّ كلّ شيء مثله بعد ظلّ الزّوال. والعصر، وأوّل وقتها الزّيادة على ظلّ المثل، وآخره في الإختيار إلى ظلّ المثلين، وفي الجواز إلى غروب الشَّمس. والمغرب، ووقتها واحد وهو غروب الشَّمس، وبمقدار ما يؤدّن ويتوضّأ ويستبرأ العورة وبقیم الصَّلَاة ويصلّي خمس ركعات. والعشاء، وأوّل وقتها إذا غاب الشّفق الأحمر، وآخره في الإختيار إلى ثلث اللّيل وفي الجواز إلى طلوع الفجر الثّاني. والصّبح، وأوّل وقتها طلوع الفجر الثّاني وآخره في الإختيار إلى الإسفار وفي الجواز إلى طلوع الشَّمس.

و حرام می شود بر جنب پنج چیز: نماز خواندن، قرآن خواندن، دست نهادن به قرآن و برداشتنش، و طواف خانه خدا، و ماندن در مسجد. و حرام است بر بی وضو سه چیز: نماز، و طواف، و دست نهادن به قرآن و برداشتنش.

### کتابي است در بيان وقتهاي نمازهاي فرض

نمازهاي فرض شبانه روزي پنج است: پيشين و اوّل وقت آن حرکت کردن آفتاب از میان آسمان و میل آن به سوی مغرب است، و آخر نماز پيشين وقتي است که بگردد سایه هر چیز به اندازه آن، بعد از انداختن سایه زوال. و نماز پسین، و اوّل وقت آن افزودن سایه هر چیز از اندازه آن چیز و آخر آن در وقت گزیده اش تا شدن سایه هر چیز دو برابر آن چیز، و درست بودن نماز پسین وقت آن تا غروب آفتاب است. و نماز مغرب، (یا شام) و وقت آن يکي است و آن غروب آفتاب است، و

امتداد دارد تا به قدری که شخص اذان بگوید و وضو بگیرد و عورت بپوشاند و اقامه نماز بگوید و نماز بخواند پنج رکعت. (این قولی ضعیف است و معتمد این است که وقت مغرب امتداد دارد تا پنهان شدن شفق سرخ از جهت مغرب) و نماز خفتن، و اول وقت آن هنگامی است که شفق سرخ از جهت مغرب پنهان شود، و آخر وقت گزیده آن گذشتن سه یک شب است، و در درست بودن نماز خفتن وقت آن باقی است تا دمیدن صبح صادق. و نماز صبح یا بامداد، و اول وقت آن دمیدن صبح صادق است و آخر وقت گزیده صبح موقعی است که هوا روشن شود، و در درست بودن نماز صبح وقت آن باقی است تا بیرون آمدن آفتاب.

**فصل: وشرائط وجوب الصلّاة ثلاثة أشياء: الإسلام، والبلوغ، والعقل، وهو حدّ تکلیف. والصلوات المسنونات خمس: العیدان، والکسوفان، والإستسقاء. والسّنن التّابعة للفرائض سبعة عشر رکعة: رکعتا الفجر، وأربع قبل الظّهر، ورکعتان بعده، وأربع قبل العصر، ورکعتان بعد المغرب، وثلاث بعد العشاء یوتر بواحد منه، وثلاث نوافل مؤکدات: صلاة اللیل، وصلاة الضحی، وصلاة التّراویح.**

**فصل: وشرائط الصلّاة قبل الدّخول فیها خمسة أشياء: طهارة الأعضاء من الحدث والتّجسس، وستر العورة بلباس طاهر، والوقوف علی مکان طاهر، والعلم بدخول الوقت، وإستقبال القبلة، وبعوز ترک القبلة فی حالتین: فی شدّة الخوف، فی النافلة فی السفر علی الرّاحلة.**

### فصل:

و شرطهای واجب شدن نماز سه چیز است: مسلمانی، و بالغ بودن، و خردمندی، و آن خرد نشانه مکلف بودن است. و نمازهای سنتی که (با جماعت خوانده می شود) پنج است: نماز دو عید، عید فطر و عید قربان، و نماز گرفتن آفتاب، و نماز گرفتن ماهتاب، و نماز طلب باران. و نمازهای سنت پیرو نمازهای فرض

هفده رکعت است: دو رکعت قبل از نماز صبح، و چهار رکعت قبل از نماز ظهر، و دو رکعت بعد از نماز ظهر، و چهار رکعت قبل از نماز عصر، و دو رکعت بعد از نماز مغرب، و سه رکعت بعد از نماز عشاء که یک رکعت از آن سه تا که می‌نماید به قصد و تر. و سه نمازها سنت مؤکده هستند: نماز تهجد در شب، و نماز ضحی، و نماز تراویح در رمضان.

### فصل:

و شرط‌های درست بودن نماز که باید قبل از نماز بجا آید و در حال نماز گذاردن نیز رعایت شود پنج چیز است: پاک بودن اندام‌ها از پلیدی و بی‌وضوئی، و پوشانیدن عورت به لباس پاک، و ایستادن بر جای پاک، و دانائی به داخل شدن وقت نماز، و رو به قبله نماز گذاردن. و درست است ترك رو به قبله نمودن در دو حالت: در شدت ترس در جنگ که نماز به هر طرز ممکن شد انجام می‌دهد، رو به قبله یا پشت به قبله پیاده و یا سواره، و در نماز سنت نافله در سفر که بر حیوان یا در ماشین انجام می‌دهد.

**فصل:** وأركان الصلاة ثمانية عشر ركناً. النية، والقيام مع القدرة، وتكبيرة الإحرام، وقراءة الفاتحة وبسم الله الرحمن الرحيم آية منها، والركوع، والطمأنينة فيه، والرفع، والإعتدال، والطمأنينة فيه، والسجود، والطمأنينة فيه، والجلوس بين السجدين والطمأنينة فيه، والجلوس في الأخير، والتشهد فيه، والصلاة على النبي صلي الله عليه وآله وسلم فيه، والتسليمه الأولي، وثبته الخروج من الصلاة، وترتيب الأركان على ما ذكرناه.

وسننها قبل الدخول فيها شيئان: الأذان، والإقامة. وبعد الدخول فيها شيئان: التشهد الأول، والقنوت في الصبح وفي الوتر في النصف الثاني من شهر رمضان. وهيئاتها خمسة عشر خصلة: رفع اليدين عند تكبيرة الإحرام وعند الركوع والرفع منه، ووضع اليمين على الشمال، والتوجه، والإستعاذة،

والجهر في موضعه والإسرار في موضعه، والتأمين، وقراءة السورة بعد الفاتحة، والتكبيرات عند الرفع والخفض، وقول سمع الله لمن حمد ربنا لك الحمد، والتسبيح في الركوع والسجود، ووضع اليدين على الفخذين في الجلوس يسط اليسري ويقبض اليميني إلا المسبحة فإنه يشير بها متشهداً، والإفتراش في جميع الجلسات، والتورك في الجلسة الأخيرة، والتسليمة الثانية.

### فصل:

وركن هاي نماز هيجه ركن است: ۱- نیت، نماز فرض را بجا می آورم لله تعالی.  
 ۲- و ایستادن با توانائی. ۳- و الله اكبر اول نماز. ۴- و خواندن سورة فاتحه و بسم الله الرحمن الرحيم آیه ای از آن است. ۵- و ركوع رفتن. ۶- و آرام گرفتن در آن. ۷- و بالا آمدن از ركوع و راست ایستادن. ۸- و آرام گرفتن در آن. ۹- و سجود رفتن. ۱۰- و آرام گرفتن در آن. ۱۱- و نشستن میان دو سجده. ۱۲- و آرام گرفتن در آن. ۱۳- و نشستن در آخر نماز. ۱۴- و تحیات خواندن در نشستن آخر نماز. ۱۵- و صلوات فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در نشستن آخر نماز. ۱۶- و سلام اولی نماز گفتن. ۱۷- و نیت بیرون رفتن از نماز. ۱۸- و ترتیب رکن های نماز نگاه داشتن چنانکه گفتیم.

سنت های نماز پیش از داخل شدن در نماز دو است: اذان، و اقامت. سنت های نماز بعد از داخل شدن در آن دو است: تحیات اولی، و قنوت «اللهم اهدني..» تا آخر در اعتدال رکعت دوم در نماز صبح و در آخر وتر در نیمه دوم ماه رمضان.

و هیأت های نماز پانزده خصلت است: ۱- بالا بردن دو دست نزد الله اكبر اول نماز، و نزد رفتن برکوع و نزد بالا آمدن از ركوع. ۲- و نهادن دست راست بر دست چپ. ۳- و وجّهت خواندن. ۴- و أعوذ بالله من الشيطان الرجيم گفتن. ۵- و بلند خواندن در محل بلند خواندن. ۶- و آهسته خواندن در محل آهسته خواندن. ۷- و آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه. ۸- و خواندن سوره ای بعد از فاتحه. ۹- و الله اكبر

گفتن در زیر و بالا شدن‌های نماز. ۱۰- و گفتن سمع الله لمن حمده، ربنا لك الحمد؛ شنید خدا ستایش کسی که ستایش او گفت، در اعتدال رفتن. ۱۱- و سبحان ربّي العظيم و بحمده گفتن در رکوع. ۱۲- و سبحان ربّي الأعلي و بحمده گفتن در سجود. ۱۳- و نهادن دو دست بر دو ران در نشست‌های نماز و در حال تحیات بازگذاشتن انگشتان دست چپ و گرفتن انگشتان دست راست مگر انگشت شهادة که اشاره به آن می‌نماید نزد گفتن أشهد أن لا إله إلا الله. ۱۴- و نشستن مفترش، یعنی بر شتالنگ پای چپ نشستن و پای راست را راست گرفتن در تحیات اولی و در همه نشست‌های نماز، و نشستن متورك؛ یعنی بر دنبه نشستن و پای چپ را از زیر پای راست بیرون آوردن در نشستن آخر نماز. ۱۵- و سلام دوّمی نماز گفتن.

**فصل: والمرأة تخالف الرجل في خمسة أشياء: فالرجل يجافي مرفقيه عن جنبه ويُقِلُّ بطنه عن فخذيه في الركوع والسجود، ويجهر في موضع الجهر وإذا نابهُ شيء في الصلاة سبَّح، وعورة الرجل ما بين سُرَّتِه وركبته. والمرأة تضمُّ بعضها إلى بعضٍ وتخفض صوتها بحضرة الرجال الأجانب، وإذا نابها شيء في الصلاة صفتت، وجميع بدن الحرة عورة إلا وجهها وكفّيتها والأمة كالرجل.**

**فصل: والذي يبطل الصلاة أحد عشر شيئاً: ۱- الكلام العمد، ۲- والعمل الكثير، ۳- والحدث، ۴- وحدث التّجاسة، ۵- وإنكشاف العورة، ۶- وتغيير النّية، ۷- وإستدبار القبلة، ۸- والأكل، ۹- والشرب، ۱۰- والقهقهة، ۱۱- والرّدة.**

### فصل:

زن بر خلاف مرد است (در نماز) در پنج چیز: ۱- مرد دور می‌دارد آرنجش را از دو پهلویش، ۲- و بالا می‌گیرد شکمش را از دورانش در رکوع و سجود، ۳- و بلند می‌خواند در محلّ بلند خواندن، ۴- و هر گاه به او رسید چیزی در حال نماز سبحان الله می‌گوید، ۵- و عورت مرد میان ناف و زانوی او است. اما زن ۱- جمع می‌کند

بعضي از بدن خود را به سوي بعضي ديگر از بدن خود، يعني دو دست را به دو پهلو مي چسبانند، ۲- و شکم را به ران مي چسبانند در رکوع و سجود، ۳- و آهسته مي دارد آوازش را در حضور مردان بيگانه، ۴- و هر گاه به زن رسيد چيزي در حال نماز (مثلاً ديد گربه مي خواهد چيزي را تلف کند) کف دست راست را بر پشت دست چپ مي زند، ۵- و همه بدن زن آزاد عورت است مگر رو و دو کف دستش در حال نماز که بايد بيرون باشد. و کنيز مانند مرد است (يعني عورت کنيز ميان ناف و زانوي او است).

### فصل:

و چيزي که باطل مي سازد نماز را يازده چيز است: ۱- سخن عمد، ۲- کار بسيار، مانند سه گام برداشتن و سه بار دست را جنبانندن، ۳- بي وضوئي، ۴- پديد شدن پليدي، ۵- پديد شدن عورت، ۶- تغيير نيت دادن مانند اينکه در نماز فرض باشد و قصد نمايد آن را سنت گردانده، ۷- پشت به قبله نمودن، ۸- خوردن، ۹- آشاميدن، ۱۰- خنده به آواز بلند، ۱۱- ارتداد (از دين اسلام برگشتن).

### کلمات:

(يجافي): دور مي دارد. (مرفق): آرنج. (مرفقيه): دو آرنجش. (يُقَلَّ): بالا مي گيرد. (بطنه): شکمش را. (فخذيه): دو رانش. (يجهر): بلند مي نمايد. (إذا): هر گاه. (نابه): به او رسيد. (سَبَّح): سبحان الله مي گويد. (سَرَّه): نافش. (رکبته): زانويش. (تَضَمَّ): جمع مي نمايد. (تخفص): آهسته مي دارد. (بحضرة): بحضور. (أجانب): بيگانگان. (صفت): کف دست راست بر پشت دست چپ مي زند. (حرّة): زن آزاد. (الامة): کنيز.

فصل: ورکعات الفرائض سبعة عشر رکعة. فيها أربع وثلاثون سجدة، وأربع وتسعون تكبيرة، وتسع تشهدات، وعشر تسليمات ومائة وثلاث وخمسون تسبيحة، وجملة الأركان في الصلاة مائة وستة وعشرون ركناً: في

الصَّحیح ثلاثون رکناً، وفي المغرب إثنان وأربعون رکناً، وفي الرَّبَّاعیة أربعة وخمسون رکناً. وَمَنْ عَجَزَ عن القيام في الفریضة صلَّی جالساً وَمَنْ عَجَزَ عن الجلوس صلَّی مضطجعاً.

### فصل:

و رکعت‌های نمازهای فرض شبانه روزی هفده رکعت است (و در روز جمعه پانزده رکعت و در سفر که نماز قصر می‌شود یازده رکعت). در این هفده رکعت سی و چهار سجده است، و نود و چهار الله اکبر، و نه تحیات، و ده سلام نماز، و یکصد و پنجاه و سه سبحان الله، و جمله رکن‌های نمازهای پنجگانه یکصد و بیست و شش رکن است؛ در نماز صبح سی رکن است، و در نماز مغرب چهل و دو رکن و در نماز چهار رکعتی پنجاه و چهار رکن. و کسی که ناتوان شد از ایستادن در نماز فرض، نماز بخواند به نشستن، و کسی که ناتوان شد از نشستن، نماز بخواند به پهلو.

### کلمات:

(سبعة): هفت. (عشر): ده. (سبعة عشر): هفده. (أربع): چهار. (ثلاثون): سی. (أربع وثلاثون): سی و چهار. (تسعون): نود. (أربع وتسعون): نود و چهار. (تسع): نه. (تشهدات): تحیات‌ها. (تسلیمات): سلام دادن‌های نماز. (مائة): صد. (ثلاث): سه. (خمسون): پنجاه. (مائة وثلاثة وخمسون): یکصد و پنجاه و سه. (ستة): شش. (عشرون): بیست. (مائة وستة وعشرون): یکصد و بیست و شش. (إثنان): دو. (أربعون): چهل. (إثنان وأربعون): چهل و دو. (الرباعیة): چهار رکعتی. (أربعة وخمسون): پنجاه و چهار. (عجز): ناتوان شد. (قیام): ایستادن. (صلَّی): نماز بخواند. (جالساً): در حال نشستن. (جلوس): نشستن. (مضطجعاً): به پهلو خوابیده.

فصل: والمتروک من الصَّلَاة ثلاثة أشياء: فرض، وستة، وهیئة. فالفرض لاینوب عنه سجود السَّهو بل إن ذکره والزَّمان قریب أتی به وبني علیه وسجد

للسهو. و السنة لا يعود إليها بعد التلبس بالفرض لکنه يسجد للسهو عنها. و الهيئة لا يعود إليها تركها ولا يسجد للسهو عنها. وإذا شك فيعدد ما أتى به من الركعات بني على اليقين وهو الأقلّ وسجد للسهو. وسجود السهو سنة ومحله قبل السلام.

فصل: وخمسة أوقات لا يصليّ فيها إلا صلاة لها سبب، بعد صلاة الصبح حتى تطلع الشمس، وعند طلوعها حتى تتكامل وترتفع قدر رمح، وإذا استوت حتى تزول، وبعد صلاة العصر حتى تغرب الشمس، وعند الغروب حتى تتكامل غروبها.

### فصل:

وآنچه ترك شده از نماز بر سه قسم است: فرض است، و سنت، و هیأت، پس فرض اگر ترك شد در نماز، سجود سهو جای آن نمی‌گیرد، بلکه اگر به یادش آمد که فرضی ترك نموده و مدّتی که گذشته است نزدیک است، همان فرض را بجا می‌آورد و دنباله آن را بگیرد و در آخر نماز سجود سهو بخواند. (مثلاً اگر رکعت اولی را ترك نمود و موقعی بیادش آمد که از سجود فارغ شده بود در این حال بر گردد به رکوع و پس از خواندن رکوع به اعتدال و سجود می‌رود، و اگر موقعی به یادش آمد که در رکعت دومی در رکوع بود، در اینحال هر دو رکعت به یک رکعت حساب می‌شود و رکعت اولی به رکوع رکعت دومی تکمیل می‌شود، و اگر طول کشیده و در آخر نماز به یادش آمد که در رکعت اولی رکوع ننموده است در اینحال یک رکعت دیگر بخواند) و سنت اگر ترك شد پس از مشغول شدن به فرض بر نگردد برای انجام دادن سنت. (مثلاً اگر تحیات اولی نماز نشست و موقعی که راست ایستاده به یادش آمد که تحیات اولی ننشسته است، بر نگردد بلکه در آخر نماز قبل از سلام سجود سهو می‌خواند برای ترك سنت در آخر نماز. و هیأت اگر ترك شد بر نگردد به سوي آن و سجود سهو هم نخواند.



و هر گاه شك نمود در شماره آنچه که خوانده از نماز که يك رکعت است یا دو رکعت، در اینحال یقین را بگیرد و آن گرفتن اقل و کم‌تر است - و سجود سهو سنت است و آن دو سجده است مانند سجده نماز، و محلّ سجود سهو در آخر نماز پیش از سلام دادن است.

### فصل:

و پنج وقت است که نماز در آن پنج وقت خوانده نمی‌شود مگر نمازی که دارای سبب باشد (مانند نماز قضا، نماز نذر، نماز سنت قبله و بعدیه نمازها و نماز سنت وضو و یا تحیه مسجد) ۱- بعد از نماز صبح تا آنکه آفتاب بیرون آید، ۲- و نزد بیرون آمدن آفتاب تا آنکه کاملاً بیرون آید و بلند شود بقدر نیزه (یعنی شانزده دقیقه بعد از طلوع بگذرد) ۳- و نزد استواء تا آنکه میل به سوی مغرب نماید، و زوال حاصل شود و وقت ظهر داخل شود، ۴- و بعد از نماز عصر تا آنکه آفتاب غروب نماید، ۵- و نزد غروب نمودن آفتاب تا آنکه کاملاً غروب نماید.

فصل: وصلاة الجماعة سنة مؤكدة وعلى المأموم أن ينوي الإتمام دون الإمام، ويجوز أن يأتّم الحرّ بالعبد، والبالغ بالمراهق، ولا تصحّ قدوة رجل بامرأة، ولا قاري بامتّي. وأي موضع صلّي في المسجد بصلاة الإمام فيه وهو عالم بصلاته أجزأه ما لم يتقدّم عليه، وإن صلّي في المسجد والمأموم خارج المسجد قريباً منه وهو عالم بصلاته ولا حائل هناك جاز.

فصل: ويجوز للمسافر قصر الصلاة الرباعية بخمس شرائط: أن يكون سفره في غير معصيه، وأن تكون مسافته ستة عشر فرسخاً، وأن يكون مؤدياً للصلاة الرباعية، وأن ينوي القصر مع الإحرام، وأن لا يأتّم بمقيم. ويجوز للمسافر أن يجمع بين الظهر والعصر في وقت أيّهما شاء، وبين المغرب والعشاء في وقت أيّهما شاء، ويجوز للحاضر في المطر أن يجمع بينهما في وقت الأولى منهما.

**فصل:**

و نماز جماعتی سنت مؤکده است. و لازم بر مأموم است که نیت اقتداء نماید، اما بر امام نیت امامت لازم نیست. و درست است نماز خواندن آزاد پشت سر برده، و نماز خواندن بالغ پشت سر کودک و قریب البلوغ، و درست نیست نماز خواندن مرد پشت سر زن، و نماز خواندن کسی که فاتحه درست می‌خواند پشت سر کسی که فاتحه درست نمی‌داند. و هر محلی از مسجد که در آن نماز بخواند، باقتداء به امام در حالی که اطلاع از نماز امام دارد، درست است، مادامی که جلوتر از امام نباشد، و اگر امام نماز خواند در مسجد و مأموم بیرون از مسجد ولی نزدیک از مسجد در حالی که میانشان پرده و حائل نیست، درست است.

**فصل:**

و درست است برای مسافر کوتاه کردن نماز چهار رکعتی: که ظهر و عصر و عشاء را به قصر دو رکعت بخواند، به پنج شرط: ۱- آنکه سفر او در غیر گناه باشد؛ سفر او گناه نباشد، ۲- و آنکه مسافت سفر او شانزده فرسخ باشد، ۳- و آنکه ادا کننده نماز چهار رکعتی باشد، ۴- و آنکه نیت قصر همراه الله اکبر اول نماز نماید، ۵- و آنکه پشت سر کسی نماز نخواند که چهار رکعت کامل می‌خواند. و درست است برای مسافر جمع نمودن میان نماز ظهر و عصر در وقت هر یک از آن دو که بخواهد و جمع نمودن میان مغرب و عشاء در وقت یکی از آن دو. و درست است برای شخص مقیم در ولایت در وقت باران جمع نمودن میان نماز ظهر و عصر، و میان نماز مغرب و عشاء در وقت اولی از آن دو یعنی نماز ظهر و عصر را بعد از باران در وقت ظهر جمع نماید، و نماز مغرب و عشاء را در وقت مغرب جمع نماید.

**فصل: و شرائط وجوب الجمعة سبعة أشياء: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحرية والذكورية، والصحة والإستيطان. و شرائط فعلها ثلاثة: أن تكون**

البلد مصرّاً أو قرية وأن يكون العدد أربعين من أهل الجمعة وأن يكون الوقت باقياً فإن خرج الوقت أو عدت الشّروط صُلّيت ظهراً.

وفرائضها ثلاثة: حُطبتان يقوم فيهما ويجلس بينهما وأن تصلّي ركعتين في جماعة. وهيئاتها أربع خصال: الغُسل وتنظيف الجسد، ولبس الثّياب البيض، وأخذ الظّففر، والطّيب. ويستحب الإنصات في وقت الخطبة، ومن دخل والإمام يخطب صلّي ركعتين خفيفتين ثمّ يجلس.

### فصل:

و شرط‌هاي واجب شدن نماز جمعه هفت چیز است: ۱- مسلمانى، ۲- بلوغ، ۳- خردمندی، ۴- آزادی، ۵- مرد بودن که نماز جمعه بر زنها واجب نیست، ۶- تندرستی، ۷- مقیم بودن. و شرط‌هاي درست بودن انجام دادن نماز جمعه سه است: آنکه محلّ جمعه شهر و یا ده باشد، و آنکه شمار نمازکنندگان چهل تن باشد از کسانی که جمعه برایشان واجب است، و آنکه وقت جمعه باقی باشد. پس اگر وقت جمع بیرون شد به اینکه وقت نماز عصر داخل شد یا اینکه شرط‌هاي واجب شدن نماز جمعه یافته نشد، نماز ظهر خوانده می‌شود. و فرض‌هاي نماز جمعه سه است: ۱- دو خطبه پیش از نماز جمعه که در دو خطبه بایستد و میان دو خطبه بنشیند، ۲- آنکه نماز جمعه دو رکعت خوانده شود، ۳- آنکه نماز جمعه با جماعت خوانده شود؛ زیرا نماز جمعه به تنهایی جائز نیست. و هیأت‌هاي نماز جمعه چهار خصلت است: ۱- بدن شستن، ۲- پاکیزه نمودن بدن، ۳- پوشیدن لباس سفید، ۴- گرفتن ناخن و بکار بردن بوی خوش.

و سنّت است خاموش نشستن در وقت خطبه و شنیدن خطبه، و کسی که داخل مسجد شود در حالی که خطیب مشغول خطبه است، دو رکعت سبک نماز بخواند پس از آن بنشیند و گوش به خطبه دهد.

**کلمات:**

(شرائط): یعنی: شرط، و شرط هر چیزی است که وسیله حصول چیز دیگر باشد، مانند وضو که شرط صحت نماز است، و بدون وضو نماز روا نیست.

(جمعه): آدینه. (حرّیة): آزادی. (ذکوریة): نر بودن. (صحّة): درستی، تندرستی. در زبان فارسی برای تندرستی صحّة را نویسند و برای درستی صحّت به تاء دراز استعمال کنند. (البلد): محلّ نماز جمعه، و برای جایگاه هر جائی که باشد. (مصر): شهر. (قریه): ده. (عدد): شماره. (أربعین): چهل تن. (أهل): کسان. (باقی): مانده. (خرج): بیرون شد. (عدم): یافته نشد. (خطبه): سخنرانی. (يقوم): می ایستد. (في جماعة): با جماعت. (غسل): شستن، آب تیی، بدن شستن (تنظیف): پاکیزه ساختن (جسد): تن. (لبس): پوشیدن. (بیض): سفیدها. (أخذ): گرفتن. (ظفر): ناخن. (إنصات): خاموشی. (یستحبّ): پسندیده است. (وقت): هنگام. (دخل): درون شد. (خفیف): سبک.

**فصل:** وصلاة العیدین سنة مؤکدة وهي رکعتان یکبّر فی الأولی سبعاً سوي تکبيرة الإحرام وفي الثانیة خمساً سوي تکبيرة القيام. ويخطب بعدها خطبتين یکبّر فی الأولی تسعاً وفي الثانیة سبعاً ویکبّر من غروب الشمس من ليلة العید إلى أن یدخل الإمام فی الصلاة. وفي الأضحی خلف الصلوات المفروضات من صبح يوم عرفة إلى العصر من آخر أيام التشریق.

**فصل:**

و نماز دو عید، عید فطر و عید قربان سنت مؤکده است، و آن نمازی است که در روز عید خوانده شود دو رکعت که در رکعت اولی هفت بار الله اکبّر گفته می شود و الله اکبر نماز بستن غیر از این تکبیر است، و در رکعت دوّمی پنج الله اکبّر که الله اکبر بلند شدن بعد از رکعت اولی غیر از این پنج تکبیر است، و خطبه می خواند بعد

از نماز عید، دو خطبه که در خطبة اولی ابتداءً نه الله اکبر پی در پی می‌گوید، و در ابتدا خطبه دومی هفت بار الله اکبر پی در پی می‌گوید. سنّت است تکبیر گفتن از غروب آفتاب شب عید تا آنکه امام داخل نماز عید شود. (و آن تکبیر چنین است: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ كَثِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا، وَسُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا آيَاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۚ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»).

و در عید قربان سنّت است تکبیر گفتن بعد از هر نماز فرض (و همچنین هر نماز سنّت و غیره) بعد از نماز صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر روز سیزدهم ماه ذیحجه.

**فصل: وصلاة الكسوف سنة مؤكدة، فإن فاتت لم تقض. ويصلي لكسوف الشمس و خسوف القمر ركعتين. في ركعة قيامان يطيل القراءة فيهما، وركوعان يطيل التسييح فيهما دون السجود، ويخطب بعدها خطبتين ويُسرّ في كسوف الشمس و يجهر في خسوف القمر.**

### فصل:

و نماز گرفتن آفتاب و گرفتن ماهتاب، سنّت مؤکده است، و این نماز باید در حال گرفتن آفتاب و ماهتاب انجام شود. اگر نماز خوانده نشد تا آنکه آفتاب و یا ماهتاب روشن شد، در اینحال نماز آن فوت شده و قضا ندارد. و نماز می‌خواند برای گرفتن آفتاب و یا ماهتاب دو رکعت. در هر رکعتی دو قیام است که از رکوع که بالا آمد دوباره فاتحه و سوره می‌خواند و طول می‌دهد خواندن قرآن را در قیام‌های نماز مثلاً در رکعت اولی بقدر دویست و پنجاه آیه، و دویست آیه، و در رکعت دومی بقدر یکصد و پنجاه آیه، و یکصد آیه، و در هر رکعتی دو رکوع است که طول می‌دهد به تسبیح گفتن، در رکوع اولی بقدر یکصد و پنجاه، در رکوع دومی بقدر یکصد، در

رکوع سومي بقدر هشتاد، و در رکوع چهارمي بقدر پنجاه. و در سجود هم مانند رکوع. (پس گفته ابوشجاع که در سجود طول دادن تسبیح نیست، ضعیف است). و خطبه مي خواند بعد از نماز گرفتن آفتاب و یا ماهتاب، دو خطبه و نماز را به آهسته مي خواند در نماز گرفتن آفتاب که در روز است، و نماز را در گرفتن ماهتاب به آواز بلند مي خواند؛ زیرا که در شب است. (حاصل مي شود سنت کسوف و یا خسوف به خواندن دو رکعت نماز سنت نه به آن تفصیل، و نماز کسوف و خسوف به تنهائي یا با جماعت خوانده مي شود، و از سنت هاي آن است: بدن شستن، استغفار، صدقه دادن، آشتي دادن دشمنان با هم و غيره).

**فصل: وصلاة الإستسقاء مسنونة، فیأمرهم الإمام بالتوبة والصدقة والخروج من المظالم ومصالحة الأعداء وصيام ثلاثة أيام ثم یخرج بهم فی اليوم الرابع فی ثياب بذلة واستکانة وتضرع ویصلی بهم رکعتین کصلاة العیدین ثم یخطب بعدهما، ویحوّل رداءه، ویکثر من الدعاء والإستغفار ویدعو بدعاء رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو: اَللّهُمَّ اجعل سُقیا رحمة ولا تجعلها سُقیا عذاب ولا محق ولا بلاء ولا هدم ولا غرق، اَللّهُمَّ علی الظراب والآکام ومنابت الشجر وبطون الأودية، اَللّهُمَّ حوالینا ولا علینا، اَللّهُمَّ اسقنا غیثا مغیثاً هنیئاً مریئاً مریعاً سحاً عامّاً غدقا طبقا مجللاً دائماً إلی يوم الدّین.**

### فصل:

نماز طلب باران سنت است: پس فرمان مي دهد امام مردم را به توبه کردن، و صدقه دادن، و بیرون دادن، و بیرون شدن از حقوق مردم و آشتي نمودن دشمنان با هم، و روزه داري سه روز. پس از آن در روز چهارم به حال روزه با مردم به سوي نمازگاه مي روند در لباس خدمت (نه لباس فاخر) و در حال فروتني و زاري. و نماز مي خواند اما با جماعت دو رکعت مانند نماز دو عيد، پس از نماز دو خطبه

می‌خواند مانند دو خطبة عید، و دستمال دوش را چرخ دهد (اما بعد از سه يك خطبة دوم)، و مردم هم لباس خود را راست به چپ یا عکس آن و زیر و بالا کردن دستمال دوش مانند امام و همراه او انجام می‌دهند، و بسیار می‌نماید از دعا کردن و استغفار نمودن، و دعا می‌کند همان دعائی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده است و آن چنین است:

### وقت آمدن باران:

اللَّهُمَّ اجعلها سقيا رحمة ولا تجعلها سقيا عذاب.

خدایا، بگردان این باران را، باران رحمت و مگردان آن را باران شکنجه  
ولا محق ولا بلاء ولا هدم ولا غرق  
و نه باران بی‌برکتی و نه باران بلا و نه باران ویرانی و نه باران غرق کردن

### وقت نخواستن باران:

اللَّهُمَّ على الظراب والآكام ومنابت الشجر

خدایا بر کوه‌های کوچک و تپه‌ها و محل روئیدن درختان  
وبطون الأودية اللَّهُمَّ حوالينا ولا علينا  
و شکم‌های درواها خدایا اطراف ما و نه بر ما

### موقع باران خواستن:

اللَّهُمَّ أسقنا غيثاً مغيثاً هنيئاً مريئاً

خدایا! بده ما را باران فریاد رس گوارا پسندیده  
مریعاً سحاً عاماً غدقاً

عاقبت دارای ریع و حاصل بقوت آینده همه جا گیرنده دانه درشت  
طبقاً مجللاً

همه جا را مانند طبق سیراب کند جل پوش که همه جا برسد

دائماً إلى يوم الدين

همیشه در موقع حاجات بیاید تا روز قیامت.

اللَّهُمَّ أسقنا الغيث ولا تجعلنا من القانطين، اللهم إن بالعباد والبلاد من الجهد والجوع والصنك ما لا نشكو إلا إليك، اللهم أنبت لنا الزرع وأدر لنا الصرع وأنزل علينا من بركات السماء وأنبت لنا من بركات الأرض، واكشف عنا من البلاء ما لا يكشفه غيرك، اللهم إننا نستغفرك إنك كنت غفاراً فأرسل السماء علينا مدراراً، ويغتسل في الوادي إذا سأل ويسبح للرعَد والبرق.

خدایا، بده ما را باران و مگردان ما را از نومیدان. خدایا محققاً به بندگان و شهرها از سختی و گرسنگی و مشقت بحدی است که شکایت آن نکنیم مگر به سویی تو. خدایا برویان برای ما کشت‌ها، و بریزان برای ما بستان‌ها، و فرو آر برای ما از برکت‌های آسمان و برویان برای ما از برکت‌های زمین، و بر دار از ما از بلاها آنچه نمی‌بردardش غیر تو. خدایا محققاً ما طلب آمرزش از تو می‌کنیم محققاً تو همیشه آمرزگاری، پس بفرست بر ما باران بسیار ریزنده را. و سنت است بدن شستن در دروا وقتی که جای شد و تسبیح گفتن موقع رعَد (تَنَزَّرَ) و دیدن برق (آذرخش) به گفتن: سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ.

کلمات:

(اللَّهُمَّ): خدایا. (أسقنا): آب ده ما را. (الغيث): باران. (لا تجعلنا): مگردان ما را. (من القانطين): از نومیدان. (قانت): نا امید. (قنوط): نومیدی. (بالعباد): به بندگان. (والبلاد): به شهرها. (من الجهد): از رنج و زحمت. (الجوع): گرسنگی. (الصنك): سختی. (ما لا نشكو): آنچه شکایت نمی‌کنیم از آن. (إلا): مگر. (إليك): به سویی تو (أنبت): برویان (لنا): برای ما. (الزرع): کشتنی‌ها مانند: جو و گندم و غیره از آنچه کاشته می‌شود و از آنچه خود می‌روید. (أدر):



بریزان. (در): ریختن و شیر خوردنی؛ زیرا از پستان می‌ریزد (الضرع): پستان‌ها. (أدرلنا الضرع): یعنی بریزان برای ما پستان‌ها؛ یعنی پستان‌ها را پر شیر فرما. ما را از خیره‌های زمین از گیاهان و حیوانات بهره‌مند فرما. (أنزل): فرود آر. (علینا): بر ما. (من برکات): از برکت‌ها. (برکت): فزونی و زیاد شدن. (السماء): به معنی آسمان و به معنی باران؛ یعنی باران را بر ما نازل فرما و برکت‌های آسمان را با آن همراه دار تا باران با برکت باشد.

(وَأَنْبَت لَنَا مِنْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ): و برویان برای ما از برکت‌های زمین تا آنچه می‌روید با برکت باشد، و خوشی همراه آورد و از آفات دور باشد. (وَأَكْشَفَ): و برداشته فرما، بر طرف کن، از بین ببر. (عَنَّا): از ما. (مِنَ الْبَلَاءِ): از بلا. (بِلا): مصیبت، پیش آمد ناگوار. (أَفْتِ): آسیب. (بِلاءِ): آسیب. (مَا لَا يَكْشِفُهُ): آنچه برطرفش نمی‌کند. (غَيْرِكَ): غیر تو. (إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ): محققاً ما آمرزشت جوئیم. (إِنَّا): محققاً ما. (إِنَّكَ): محققاً تو. (كُنْتَ غَفَّارًا): همیشه آمرزگاری. (فَأَرْسَلْ): پس بفرست. (السماء): باران. (علینا): بر ما. (مدراراً): بسیار ریزنده. (وَيَغْتَسِلْ): آب تنی کند، بدن بشوید. (فِي الْوَادِي): در دروا (إِذَا): هر گاه. (سَالِ): جاری شد. (وَيَسْبِحْ): تسبیح گوید، سبحان الله گوید. (تَسْبِيحْ): خدا را منزّه از جمله عیب و نقص دانستن. (سُبْحَانَ اللَّهِ): خدا منزّه و پاک است و بری از هر عیب و نقص. (رَعْدٌ): تندر. (بَرْقٌ): آذرخش.

**فصل: وصلاة الخوف على ثلاثة أضرب: أحدها أن يكون العدو في غير جهة القبلة فيفرقهم الإمام فرقتين، فرقة تقف في وجه العدو وفرقة خلفه. فيصلّي بالفرقة التي خلفه ركعة ثم تتم لنفسها وتمضي إلى وجه العدو وتأتي الطائفة الأخرى فيصلّي بها ركعة وتتم لنفسها وتمضي إلى وجه العدو وتأتي الطائفة الأخرى فيصلّي بها ركعة وتتم لنفسها ويسلم بها. والثاني أن يكون في جهة القبلة فيصّفهم الإمام صفتين ويحرم بهم فإذا سجد سجد معه أحد**

الصّفين ووقف الصفّ الآخر يحرسهم فإذا رفع سجدوا ولحقوه. والثالث أن يكون في شدّة الخوف والتحام الحرب فيصليّ كيف أمكنه راجلاً أو راكباً مستقبل القبلة أو غير مستقبل لها.

### فصل:

و نمازي که در حال ترس در جنگ خوانده می شود بر سه گونه است: یکی از آن سه قسم این است که دشمن در غیر جهت قبله باشد. پس امام گروه خود را به دو قسمت می نماید: گروهی که روبروی دشمن می ایستد و گروهی پشت سر امام. پس امام نماز می خواند با گروهی که پشت سر او است، یک رکعت، و در موقعی که امام در رکعت دوم است این گروه نماز خود را تکمیل می نماید و سلام نماز می گوید، و می رود رو به روی دشمن. و آن گروهی که قبلاً روبروی دشمن ایستاده بود می آید و پشت سر امام نماز می بندد، و موقعی که امام در تشهد می نشیند این گروه نماز خود را تکمیل نموده به تشهد می نشیند و امام با این گروه سلام نماز می دهند. قسم دوم آنکه دشمن در جهت قبله باشد. در اینحال امام همراهان خود را به دو صف می نماید و با همه شان نماز می بندد. پس هر گاه که امام به سجده رفت یک صف با امام به سجده می رود و صف دیگر می ایستد و پاسبانی آنانی که در سجده هستند می نماید. وقتی که صفی که با امام به سجده رفته بودند از سجده بالا آمدند، آن صفی که ایستاده بودند به سجده می روند و در رکعت دوم به امام می رسند. و قسم سوم این است که ترس شدت یابد، و جنگ تن به تن و یا گوشت به گوشت رسیده باشد که در این حال نمازگزار، نماز می خواند هر طور ممکنش شد، پیاده یا سواره در حال رو به قبله و یا نه رو به قبله.

فصل: ويحرم على الرجال لبس الحرير والتّختم بالذهب ويحلّ للنساء وقليل الذهب وكثيره في التحريم سواء. وإذا كان بعض الثوب إبريسماً وبعضه قطناً أو كتّاناً جاز لبسه ما لم يكن الإبريسم غالباً.

**فصل:** ويلزم في الميِّت أربعة أشياء: غسله، وكفنه، والصلاة عليه، ودفنه. وإثنان لا يُغسلان ولا يصلِّي عليهما: الشهيد في معركة المشركين والسَّقَط الذي لم يستهلَّ صارخاً. ويغسل الميِّت وتراً ويكون في أول غسله صدر وفي آخره شيء من كافور ويكفَّن في ثلاثة أثواب بيض ليس فيها قميص ولا عمامة ويكبَّر عليه أربع تكبيرات يقرأ الفاتحة بعد الأولي ويصلِّي على النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد الثانية ويدعو للميِّت بعد الثالثة.

### فصل:

و حرام است بر مردان پوشیدن ابریشم، و انگشتر نمودن در دست از طلا، و روا است ابریشم و طلا برای زنان. کم طلا و بسیار آن در حرام بودن بر مردان یکسان است. هر گاه بعضی از پارچه ابریشم باشد و بعضی دیگرش پنبه و یا کتان باشد، درست است پوشیدنش مادامی که ابریشم زیادتر نباشد.

### فصل:

و واجب است در حقِّ میّت چهار چیز: شستش، کفن کردنش، نماز خواندن بر او، و دفن کردنش. دو کسند که شسته نمی‌شوند و نماز بر آن دو خوانده نمی‌شود: کسی که در جنگ با کافران شهید شد، و بچه که از مادر بزاد و زنده بودنش معلوم نشد، نه نفس کشید نه آواز داد نه رگش می‌زند. میّت شسته می‌شود شستن تالک سه بار یا پنج بار الخ، و می‌باشد در اول شستش کمی برگ کنار و در آخر شستش اندکی کافور، و کفن کرده می‌شود میّت در سه سرتاسری که نه از آن سه تا است جامه و نه دستار، و الله اکبر گفته می‌شود بر میّت در نماز میّت چهار الله اکبر، که فاتحه می‌خواند بعد از الله اکبر اولی، و درود می‌فرستد بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از الله اکبر دومی و دعا می‌نماید برای میّت بعد از الله اکبر سومی.

## کلمات:

(لبس): پوشیدن. (التَّحْتَم): انگشتر بدست نمودن. (ذهب): طلا، زر. (یحلّ): روا است. (للنساء): برای زنان. (قلیل): اندک (کثیر): بسیار. (سواء): یکسان. (الحریر): ابریشم، حریر عربی است و ابریشم معرب ابریشم است. (قطناً): پنبه. (کتان): کتان که از شاهدها می‌سازند. (میّت): مرده. (غسله): شستنش. (تکفینه): کفن کردنش. (کفن): تن پوش مرده. (دفنه): پوشیدنش زیر خاک که خاک آن را بپوشاند. (شهید): کسی که در جنگ با کافران کشته شد. (شهید): گواهی دهنده به یکتائی خدا و معتقد به ثواب اخروی به تحقیق بجائی که حیات خود را در این راه از کف داده است. (سقط): بجهای که از شکم مادر بدنیا آمد و علامت حیاتش ظاهر شد. (لم یستهلّ): بلند نکرد آوازش. (صارخا): بفریاد زدن. (وتر): تاک. (سدر): برگ کنار و آرد آن. (قمیص): پیراهن، جامه. (عمامة): دستار. (معركة): جنگ. (مشرکین): کفار.

فیقول: اللهم هذا عبدك وابن عبدك، خرج من رَوْح الدُّنْيا وسعتها، ومحبوه وأحبّاءه فيها، إلى ظلمة القبر وما هو لاقیه، كان یشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأنّ محمّداً عبدك ورسولك، وأنت أعلم به منّا. اللهم إنّه بك وأنت خير منزلٍ به، وأصبح فقيراً إلى رحمتك وأنت غنيٌّ عن عذابه وقد جئناك راغبين إليك شفعاء له. اللهم إن كان محسناً فزِدْ في إحسانه وإن كان مُسيئاً فتجاوز عنه ولقّه برحمتك رضاك وقره فتنة القبر وعذابه وافسح له في قبره وجاف الأرض عن جنبه ولقّه برحمتك الأمان من عذابك حتّى تبعثه أمنا إلى جنتك يا أرحم الراحمين. ويقول في الرَّابِعة: اللهم لا تحرمنّا أجره ولا تفتنّا بعده واغفر لنا وله و يسلم بعد الرَّابِعة.

پس می‌گوید: خدایا، این میّت بنده تو و پسر دو بنده تو است. بیرون رفته از راحت دنیا و فراخیش، و پسندیده او و دوستانش در دنیا هستند. از همه این‌ها جدا

شده به سوي تاریکي گور رفته و آنچه به او مي‌رسد. گواهي مي‌داد آنکه نیست معبودي بحق جز تو که یکتائي و شريك نیست تو را و گواهي مي‌داد آنکه حضرت محمد بنده تو و فرستاده تو است، و تو داناتري به او از ما. خدایا محققاً او مهمان تو شده است و تو بهترین کسي هستي که مهمانش شوند. و گردیده محتاج رحمت و تو بی‌نيازي از عذاب او، و هر آینه ما آمده‌ایم به درگاه تو میل کنندگان به سوي تو و شفاعتکاران برای او، خدایا اگر بوده نیکوکار پس زیاد فرما در نکوئي او، و اگر بوده بدکار پس گذشت بفرما از او، و برسان او را به رحمت به خوشنودیت و نگهدار او را از فتنه قبر و عذاب آن، و گشاده فرما جاي او در قبرش، و دور فرما زمین را از دو پهلویش و برسان او را به رحمت به ایمني از عذابت تا آنکه او را بفرستي در حال ایمني به سوي بهشت، اي مهربان‌ترین مهربانان. و مي‌گويد بعد از الله اکبر چهارمي: خدایا ما را محروم مفرما از ثواب او، و ما را به فتنه مینداز بعد از او، و بیامرز برای ما و برای او. و سلام دهد بعد از الله اکبر چهارمي.

### کلمات:

(هذا): این. (عبدك): بنده تو. (ابن عبدك): پسر دو بنده تو. (روح الدنیا): راحت دنیا. (وسعتها): و فراخي دنیا. (محبوبه): پسندیده‌اش. (أحبّاءه): دوستانش. (إلي): بسوي. (ظلمة القبر): تاریکي گور. (وما هو لاقیه): و آنچه او به آن مي‌رسد. (نزل بك): مهمان تو شده است. (وأنت خير منزل به): و تو بهترین کسي هستي که مهمانش شوند. (أصبح): گردیده. (فقيراً): بینوا و نیازمند. (غني): بی‌نیاز. (قد): هر آینه. (جئناك): بدرگاه تو آمده‌ایم. (راغبين إليك): رغبت کنندگان به سوي تو. (شفعاء له): شفاعتگران برای او. (محسن): نکوکار (مسييء): بدکار. (تجاوز): گذشت فرما. (لّقه): برسان او را.

ويدفن في لحد مستقبل القبلة، ويسلّ من قبل رأسه برفق، ويقول الذي يلحده بِسْمِ اللّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَضْجَع فِي

القبر بعد أن يعمق قامة وبسطه ويسطح القبر ولا يبني عليه ولا يجصص. ولا بأس بالبكاء على الميت من غير نوح ولا شق جيب ويعزي أهله إلى ثلاثة أيام من دفنه ولا يدفن إثنان في قبر إلا لحاجة.

دفن کرده می شود میت در قبر در حالی که رو به قبله خوابانده شود و کشیده می شود از جنازه از طرف سر میت به نرمی و می گوید کسی که میت را در لحد می خواباند: بنام خدا و بر دین پیغمبر خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و به پهلو خوابانده می شود میت در قبر بعد از آنکه گود کرده شود يك قد و يك دست، و مسطح یعنی یکسان کرده می شود قبر و ساختمان بر آن نمی شود، و گچکاری نمی شود قبر. اشکالی نیست به گریه کردن بر میت هر گاه که نوحه خوانی و پاره کردن گریبان همراه آن نباشد. و تعزیه گفته می شود به کسان میت تا سه روز از دفن آن. و دفن کرده نمی شود دو میت در يك قبر مگر برای حاجت.

## كِتَابُ الزَّكَاةِ

تجب الزكاة في خمسة أشياء: وهي المواشي، والأثمان، والزروع، والثمار، وعروض التجارة. فأما المواشي: فتجب الزكاة في ثلاثة أجناس منها وهي: الإبل والبقر والغنم، وشرائط وجوب الزكاة فيها خمسة أشياء: الإسلام، والحريّة، والملك التامّ، والتصاب والحول. وأما الزروع: فتجب الزكاة فيها بثلاثة شرائط: أن يكون ممّا يُزرعه الأدميون وأن يكون قوتا مدّخرا، وأن يكون نصابا وهو خمسة أوسق لا قشر عليها.

### کتابي است در بيان زکات

زکات واجب مي شود در پنج چيز، و آن پنج چيز عبارتند از: مواشي، يعني: شتر و گاو گوسفند. و اثمان، يعني: طلا و نقره و اسکناس که نماينده آن دو است. و زروع، يعني: کشتني ها. و ثمار، يعني: برها، و عروض التجارة، يعني: مال التجارة. اما مواشي، يعني حيوانات، پس زکات در سه جنس از آنها واجب است، که شتر و گاو و گوسفند باشد. شرطهاي واجب شدن زکات در شتر و گاو و گوسفند شش چيز است: مسلماني، آزادي، مالک تمام بودن که مالک آن مکاتب نباشد، و حدّ زکاتي بودن، و گذشتن سال، و چرندن در همه سال.

اما نقدينه ها پس دو چيز است: زر و سيم و اسکناس که نماينده آن دو است. شرطهاي واجب شدن زکات در نقدينه پنج چيز است: مسلماني، آزادي، مالک تمام بودن که مالکش مکاتب نباشد، و حدّ زکاتي بودن و گذشتن سال. اما کشتني ها پس زکات واجب مي شود در آنها به سه شرط: اينکه انسان خودش آنها کاشته باشد، آنکه

باشد کشتنی از قوتی که ذخیره می‌شود، و آنکه باشد حدّ زکاتی، و آن پنج وسق بدون پوست است.

و اما برها: پس واجب می‌شود زکات در دو چیز از آنها: بر درخت خرما و بر درخت انگور. و شرط‌های واجب شدن زکات در آن برها چهار چیز است: مسلمانی، آزادی، مالک تمام بودن و حدّ زکاتی بودن. و اما مال التجارة پس واجب می‌شود زکات در آن به همان شرط‌های پنجگانه که در نقدینه‌ها یاد شد.

### فصل:

و اول زکاتی شدن شتر موقعی است که به پنج تا برسد و در آن پنج تا گوسفندی لازم است، و در ده شتر دو گوسفند، و در پانزده شتر سه گوسفند، و در بیست شتر چهار گوسفند (و قصد از گوسفند بز و یا میش است که هر کدام بدهد فرق نمی‌کند و چه نر بدهد و چه ماده) و در بیست و پنج شتر یک ماده شتر یکساله، و در سی و شش شتر یک ماده شتر دو ساله، در چهل و شش شتر یک ماده شتر سه ساله، در شصت و یک شتر یک ماده شتر چهارساله، در هفتاد و شش شتر دو ماده شتر دو ساله، در نود و یک شتر دو ماده شتر سه ساله، و در یکصد و بیست و یک شتر سه ماده شتر دو ساله، پس از آن موقعی که نه شتر بر یکصد و بیست و یک شتر اضافه شد رو به بعد دائماً در هر چهل شتر یک ماده شتر دو ساله، و در هر پنجاه شتر یک ماده شتر سه ساله. مثلاً در یکصد و شصت شتر چهار ماده شتر دو ساله، زکات داده می‌شود؛ زیرا چهار چهل است. و در یکصد و پنجاه شتر سه ماده شتر سه ساله است؛ زیرا سه پنجاه است.

### کلمات:

(ثمار): برها. (ثمرة): بر. (نخل): درخت خرما. (کرم): درخت انگور که در فارسی: مؤ، زر، تاک نامند. (أول): نخستین. (خمس): پنج تا. (شاة): گوسفند، چه بز و چه میش. (عشر): ده (شاتان): دو گوسفند. (شياه): چند گوسفند.



(خمسة عشر): پانزده. (عشرین): بیست. (خمس وعشرین): بیست و پنج. (ستّ وثلاثین): سی و شش. (ستّ وأربعین): چهل و شش. (إحدى وستّین): شصت و یک. (ستّ وسبعین): هفتاد و شش. (إحدى وتسعين): چهل. (خمسین): پنجاه. (بنت مخاض): دختر زائو: شتری که يك سال دارد و موقع زائیدن مادرش است. (بنت لبون): دختر شیرده شتری که مادرش شیر به بچه شتر می‌دهد. (حِقَّة): ماده شتر سه ساله که مستحق بارداري و باربرداري است. (جذعة): دندان کنده، ماده شتر چهار ساله که دندان را کنده است.

**فصل: وأوّل نصاب البقر ثلاثون، وفيها تبع، وفي أربعين مسنة، وعلى هذا ابدأ فقس.**

**فصل: وأوّل نصاب الغنم أربعون، وفيها شاة جذعة من الضأن أو ثنية من المعز، وفي مائة وإحدى وعشرين شاتان، وفي مائتين وواحدة ثلاث شياه، وفي أربعمائة أربع شياه ثم في كلّ مائه شاة.**

**فصل: والخليطان يزكّيان زكاة الواحد بسبع شرائط: إذا كان المراح واحداً، والمسرح واحداً، والمرعي واحداً، والفحل واحداً، والمشرب واحداً، والحالب واحداً، وموضع الحلب واحداً.**

**فصل: ونصاب الذهب عشرون مثقالاً، وفيه ربع العشر وهو نصف مثقال، وفيما زاد بحسابه، ونصاب الورق مائتا درهم، وفيه ربع العشر وهو خمسة دراهم، وفيما زاد بحسابه. ولا تجب في الحلبي المباح زكاة.**

**فصل:**

و اوّل حلد زکاتي شدن گاو، سي تا است. در سي گاو يك گوساله لازم است، و در چهل گاو يك ماده گاو دو ساله، و بر اين همیشه قياس بگير که در سي گاو يك گوساله و در چهل تا يك ماده گاو دو ساله لازم است.

**فصل:**

و اول حدّ زکاتى شدن گوسفند چهل رأس مي باشد. در چهل گوسفند يك گوسفند لازم است، يك دندان كنده ميش يا دو ساله بز، و در يكصد و بيست و يك گوسفند دو گوسفند، و در دويست و يك گوسفند سه گوسفند، و در چهارصد گوسفند چهار گوسفند. پس از آنكه از چهارصد زياد شد، در هر صد رأس گوسفند يك رأس گوسفند لازم است.

### فصل:

و دو نفرى كه شريكند مانند يك نفر زكات مي دهند، هر گاه درباره حيوانهاى مشتركشان هفت شرط بجا آيد: پاىگاه همه يكي باشد، محلّ جمع كردنشان براي بردنشان به چراگاه يكي باشد، چراگاه يكي باشد، و نري يكي باشد، محلّ آب دادنشان يكي باشد، دوشنده يكي باشد، و جاي دوشيدنشان يكي باشد (قصد از يكي بودن آن است كه فرقى در ميان نهاده نشود، نه اينكه نري فقط يكي باشد، وقتي كه تفاوت در بين نيست بگو نري و يا دوشنده ده باشد و اما ظرف دوشيدن بگو متعدّد باشد).

### فصل:

و حدّ زکاتى شدن طلا رسيدن آن به بيست مثقال است، و در آن از هر چهل قسمت يك قسمت زكات است كه در بيست مثقال نيم مثقال زكات است. و در آنچه زياده بر بيست مثقال باشد، بحساب آن لازم است. و حدّ زکاتى شدن نقره، رسيدن آن به دويست درهم است، و در آن چهل يك (يعنى از هر چهل قسمت، فقط يك قسمت) زكات است. كه پنج درهم در دويست درهم باشد. و در آنچه زياده بر دويست درهم باشد بحساب آن لازم است. و واجب نيست زكات در زيورهاي طلا و نقره كه زن مي پوشد و به حدّ اسراف نيست.

**فصل:** و نصاب الزّرع والثّمار خمسة أوسق وهي: ألف وستّمائة رطل بالعراقي وفيما زاد بحسابه، وفيها إن سقيت بماء السّماء أو السّيح العُشر، وإن سقيت بدولاب أو نضح نصف العشر.

**فصل:** وتقوم عروض التّجارة عند آخر الحول بما اشترت به، ويخرج من ذلك ربع العشر وما استخراج من معادن الدّهب والفِضة يخرج منه ربع العشر في الحال، وما يوجد من الرّكاز ففيه الخمس.

**فصل:** وتجب زكاة الفطر بثلاثة أشياء: الإسلام، وبغروب الشّمس من آخر يوم من شهر رمضان، ووجود الفضل عن قوته وقوت عياله في ذلك اليوم، ويُرّكي عن نفسه وعنّ تلزمه نفقته من المسلمين صاعاً من قوت بلده، وقدره خمسة أرتال وثلاث بالعراقي.

### فصل:

حدّ زکاتِي شدن کشتنی ها و برها رسیدن کشتنی ها و برها به پنج و سقّ و آن یکهازار و ششصد رطل عراقی است. و در آنچه زیاده بر این باشد هم بحساب خود زکاتش لازم است. در کشتنی ها و برها اگر به باران و یا آب جاری آب داده باشد ده یک لازم است، و اگر به دولاب و یا چاه بر حیوان آب داده شده باشد، نیم ده یک بیست یک آن زکاتش بدهد.

### فصل:

و قیمت کرده می شود مال التّجارة در آخر سال به همان پولی که خرید آن ها به آن پول بوده باشد، و بیرون کرده می شود زکات مال التّجارة چهل یک آن. و آنچه بیرون آورده شد از طلا و نقره از معدن آن دو باید بفوری چهل یک آن زکاتش بیرون شود. و آنچه یافته شود از گنجینه، پس پنج یک آن باید به فقرا و مستحقین داده شود.

### فصل:

و زکات فطر واجب می‌شود به سه چیز: مسلمانی، و به غروب آفتاب آخرین روز از ماه رمضان، و یابیدن از خوراک خود و بستگانش در آن روز عید. و زکات فطر از خودش و بستگانش از مسلمانان از هر یک نفر یک صاع داده می‌شود که سه کیلو باشد، از خوراک شهر زکات دهنده. و اندازه آن صاع به رطل‌ها: پنج رطل و ثلث است به رطل عراقی.

**فصل: وتدفع الزکاة إلي الأصناف الثمانية الذین ذکرهم الله تعالی في**

کتابه العزیز فی قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمَلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ [التوبة: ٦٠]. و إلى من يوجد منهم ولا يقتصر على أقل من ثلاثة من كل صنف إلا العامل. و خمسة لا يجوز دفعها إليهم: الغني بمال أو كسب، والعبد، و بنو هاشم و بنو عبد المطلب و الكافر. و من تلزم المزكي نفقته لا يدفعها إليهم بإسم الفقراء و المساكين.

**فصل:**

و داده می‌شود زکات به اصناف هشتگانه که یادشان فرمود خدایتعالی در قرآن در آیه: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ...﴾؛ مُحَقَّقاً زکات‌ها برای بینوایان است و مسکینان و جمع آوران زکات و بدست آورده شده دل‌هایشان یعنی نودینان و کسانی که در قید بردگی هستند و خود را از آقایان بازخرند، و بدهکاران، و در راه خدا یعنی برای مجاهدان که به جهاد مشغولند و راهگزران. و به کسانی که یافته شوند از آن هشت صنف و کوتاهی نکند بر کم‌تر از سه نفر از هر صنفی، مگر صنف عامل که می‌تواند سهم عاملین یعنی جمع آوران را به یک نفر ایشان بدهد. و پنج کسند که درست نیست دادن زکات به ایشان: توانگر به مال و یا به کسب، و برده و فرزندان هاشم و مطلب یعنی سادات، و کافر، و کسی که لازم زکات دهنده است مصرفش، نمی‌تواند زکات

---

---

به اسم فقراء و مسکینان به او بدهد. ولي به اسم بدهکار مي تواند به او زکات بدهد  
هر گاه نفقة مزکي کفایتش نبوده و مقروض شده باشد.



## كِتَابُ الصِّيَامِ

وشرائط وجوب الصيام أربعة أشياء: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والقدرة على الصوم. وفرائض الصوم أربعة أشياء: النية، والإمساك عن الأكل والشرب والجماع وتعمد القيء.

### کتابي است در بيان روزه داري رمضان

و شرطهاي واجب شدن روزه داري ماه رمضان چهار چيز است: مسلماني، بالغ بودن، خردمندي و توانائي روزه داري داشتن. و فرض هاي روزه چهار چيز است: قصد روزه داري که در روزه رمضان به شب قصد مي نمايد، فردا به روزه فرض رمضان امساليه مي روم لله تعالي، خودداري از خوردن و آشامیدن، نزديکي با زن و قي بعمد.

والذي يفطر به الصائم عشرة أشياء: ما وصل عمداً إلى الجوف أو الرأس، والحُقنة في أحد السبيلين، والقيء عمداً، والوطء عمداً في الفرج، والإنزال عن مباشرة، والحيض، والتفاس، والجنون، والرّدم. ويستحب في الصوم ثلاثة أشياء: تعجيل الفطر، وتأخير السحور، وترك الهجر من الكلام؛ ويحرم صيام خمسة أيام: العيدان، وأيام التشريق الثلاثة. ويكره صوم يوم الشك إلا أن يوافق عادة له. ومن وطئ في نهار رمضان عامداً في الفرج فعليه القضاء والكفارة، وهي عتق رقبة مؤمنة، فإن لم يجد فصيام شهرين متتابعين، فإن لم يستطع فإطعام ستين مسكيناً، لكل مسكين مدّ. ومن مات وعليه صيام من رمضان

أطعم عنه لكل يوم مدًّا. والشيخ إن عجز عن الصّوم يفطر ويطعم عن كل يوم مدًّا.

والحامل والمرضع إن خافتا على أنفسهما أفطرتا وعليهما القضاء، فإن خافتا على أولادهما أفطرتا وعليهما القضاء والكفارة عن كل يوم مدّ وهو رطل وثلاث بالعراقي. والمريض والمسافر سفرًا طويلًا يفطران ويقضيان.

و آنچه به آن باطل می شود روزه روزه دار ده چیز است: آنچه به عمد رسد به شکم یا سر، اماله در یکی از دو راه، استفراغ بعمد، نزدیکی به عمد در شرمگاه، نازل ساختن منی به بازی و بوسه، آمدن خون حیض، آمدن خون نفاس، دیوانگی، و کلمه کفر گفتن؛ از دین برگشتن.

سنت است در روزه داری سه چیز: شتاب افطار نمودن که تا آفتاب غروب کرد افطار نماید، بدنبال انداختن سحری که از فراغت از سحری خوردن تا اذان صبح، بیش از ده دقیقه نباشد، و سخن بیهوده نگفتن بلکه زبان را در روزه به قرآن و یاد خدا و درود پیغمبر ﷺ مشغول ساختن.

حرام است روزه داری پنج روز: روز دو عید، فطر و قربان، و روزه سه روز بعد از عید قربان. و مکروه است روزه روز شك (و در قول معتمد روزه روز شك حرام است) روز سی ام شعبان است. هر گاه گفتگوی دیدن ماه بود و ثابت نشد، مگر اینکه روزه روز شك برای کسی که موافق عادتش باشد که در این صورت روا است. مثل آنکه همیشه دوشنبه روزه می گرفته است و روز شك دوشنبه باشد. و کسی که نزدیکی نمود در روز رمضان بعمد در شرمگاه پس قضاء آن روز فاسد شده و کفاره آن لازم است. کفاره: آزاد کردن برده مسلمانی است، اگر نیابد پس روزه داری دو ماه پی در پی، اگر نتواند خوراک دادن به شصت فقیر، برای هر فقیر یک مدّ که چهار قیاس و نیم باشد. و کسی که مرد و در گردن او روزه رمضان است بجای هر یک روز از ترکه او یک مد گندم داده می شود، (و یا از خویشاوندان او کسی بجایش روزه



می‌گیرد) و پیرمرد و یا پیرزن اگر از روزه گرفتن عاجز ماندند، افطار می‌کنند و بجای هر یک روز یک مدّ می‌دهند. و زن باردار و زن شیرده اگر از روزه‌داری بر خود ترسیدند، افطار می‌کنند، و در موقع رفع شدن خطر قضاء می‌آروند، و اگر از روزه‌داری بر فرزندشان ترسیدند، افطار می‌کنند و با قضا رفتن برای هر یک روز یک مدّ هم می‌دهند. این یک مدّ کفّارة افطار برای نگهداری بچه باردار و بچه شیرده می‌باشد. مُدّ عبارت از یک رطل و ثلث به رطل عراقی است. و بیمار و مسافر سفر شانزده فرسخ حق افطار دارند و قضا می‌گیرند.

**فصل: والإعتکاف سنّة مستحبّة وله شرطان: النیّة، واللّبث فی المسجد.**  
ولا یخرج من الإعتکاف المنذور إلاّ لحاجة الإنسان أو عذر من حیض أو مرض لا یمکن المقام معه ویبطل بالوطء.

### فصل:

و اعتکاف یعنی به مسجد نشستن برای عبادت، سنّتی است پسندیده. و آن را دو شرط است: قصد اعتکاف، و ماندن در مسجد، و بیرون رفتن از اعتکافی که نذر شده است، درست نیست، مگر برای حاجت آدمی از خوراک و آب و قضا حاجت یا بودن عذر از حیض یا بیماری که ممکن نباشد ماندن با آن بیماری در مسجد. و باطل می‌شود اعتکاف به نزدیکی با زن.



## کِتَابُ الْحَجِّ

وشرائط وجوب الحجّ سبعة أشياء: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحرّيّة، ووجود الزّاد والرّاحلة وتخلية الطّريق وإمكان المسير.

وأركان الحجّ أربعة: الإحرام مع النّية، والوقوف بعرفة، والطّواف بالبيت، والسّعي بين الصّفا والمروة. وأركان العمرة ثلاثة: الإحرام، والطّواف، والسّعي، والحلق أو التّقصير في أحد القولين.

### کتابیست در بیان حجّ

و شرطهاي واجب شدن حجّ هفت چیز است: مسلماني، و بالغ بودن، و خردمندی، و آزادي، و یابیدن توشه و بارگیر، و امن بودن راه و ممکن بودن رفتن به حجّ به اینکه وقت حجّ باشد. و رکن هاي حجّ چهار است: احرام بستن به حجّ که با نیت آن همراه باشد، و ایستادن به عرفات و طواف یعنی گشتن دور خانه خدا، و سعي یعنی دویدن میان صفا و مروه.

و رکن هاي عمره سه است: احرام به عمره بستن، و طواف خانه خدا، و سعي میان صفا و مروه، و ستردن موي يا کوتاه کردن آن در يکي از دو قول امام شافعي.

### کلمات:

(إِعْتِكَافُ): به معني ماندن. و در اینجا مقصود از آن نشستن در مسجد به قصد عبادت است. از این راه سنّت است هر گاه انسان داخل مسجد شد چنین قصد نماید: نَوَيْتُ سُنَّةَ الإِعْتِكَافِ. (سُنَّةً): به معني راه و مقصود از آن راه پیغمبر است. (أهل سُنَّةً): کسانی که راه پیغمبر را گرفته اند. (مستحبة): دوست داشتن، پسندیده،

و اتفاقاً سنت پیغمبر را باید دوست داشت. (اللبث): ماندن. (مسجد): سجده‌گاه، عبادتگاه. (مندور): نذر شده. (نذر): به معنی التزام و تعهد کاری نمودن که هر گاه در طاعت باشد عملی کردنش واجب است. (حاجة): نیاز. (إنسان): بنی آدم؛ زیرا انس می‌گیرند. (عذر): دستاویز بهانه. (حیض): روان شدن و قصد از آن قاعده ماهیانه زن‌ها است که در مدت قاعدگی خون از آن‌ها روان می‌شود. (مرض): بیماری. (لا یمكن): شدنی نیست. (إمكان) شدنی. (مقام): ماندن. (معه): همراه آن. (یبطل): نابود می‌شود. (بالوطء): به نزدیکی، اصل وطاء به معنی پا نهادن. «وطئت الأرض»: پا نهادم بر زمین، «وطئت الرؤس»: پا نهادم بر سرها. (حج): قصد نمودن. حججت بیت الله: قصد نمودم خانه خدا را. (واجب): افتنده، «فإذا وجبت جنوبها»: پس وقتی که افتاد پهلوهای شتران ذبح شده. واجب: چیزی است که بدون انجام دادنش از مذمت نیفتد. (بلوغ): رسیدن. قصد از آن رسیدن به سن تکلیف است (عقل): بازداشتن، زیرا عقل انسان را از زشتی‌ها باز می‌دارد. (وجود): یابیدن هستی. (زاد): توشه. (راحلة): بارگیر. (تخلية الطريق): امن بودن راه. (إمكان المسیر): شدنی بودن رفتن به حج که وقت آن باشد. (الإحرام): آنچه بوسیله آن چیزهایی حرام شود، احرام به حج: لباس دوخته و بوی خوش و محرّمات را حرام می‌سازد. (عمرة): زیارت، بیدار رفتن، و در عمری یکبار عمره فرض است. (حلق): سر تراشیدن. (تقصیر): کوتاهی، قصد از آن کوتاه کردن موی سر.

و واجبات الحجّ غیر الأركان ثلاثة أشياء: الإحرام من الميقات، و رمي الجمار (الثلاث)، و الحلق. و سنن الحجّ سبع: الأفراد، و هو تقديم الحجّ على العمرة، و التلبية، و طواف القدوم، و المبيت بمزدلفة: و ركعتا الطّواف، و المبيت بمني، و طواف الوداع. و يتجرّد الرّجل عند الإحرام من المخيط و يلبس إزاراً و رداءً أبيضين.

**فصل:** ويحرم على المحرم عشرة أشياء: لبس المخيط وتغطية الرأس من الرّجل والوجه من المرأة، وترجيل الشّعر وحلقه، وتقليم الأظفار، والطيب، وقتل الصّيد، وعقد النّكاح، والوطء، والمباشرة بشهوة. وفي جميع ذلك الفدية إلا عقد النّكاح فإنّه لا ينعقد. ولا يفسده إلا الوطء بالفرج. ولا يخرج منه بالفساد. ومن فاته الوقوف بعرفة تحلّل بعمل عمرة وعليه القضاء والهدى. ومن ترك ركناً لم يحلّ من إحرامه حتّى يأتي به، ومن ترك واجباً لزمه الدّم، ومن ترك سنّة لم يلزمه بتركها شيء.

و واجبات حج غير از ركن هاي آن سه چيز است: احرام بستن از ميقات و سنگ انداختن به ستون هاي سه تا در مني، و ستردن موي. و سنت هاي حج هفت است: و آن جلو كردن حجّ بر عمره است كه افراد ناميده مي شود، و لبيك گفتن، و طواف خانه خدا موقع وارد شدن به مكّه معظّمه، و شب ماندن در مُزدلفه، و دو ركعت نماز سنّت بعد از طواف، و شب ماندن در مني، و طواف هنگام خداحافظي يعني موقع بيرون رفتن از مكّه به قصد سفر از آن. و برهنه شود مرد نزد احرام بستن از لباس دوخته، و مي پوشد لنگ پا و لنگ دوش كه هر دو سفيد باشند.

### فصل:

و حرام است بر کسی که احرام بسته است به حجّ یا عمره ده چیز: پوشیدن لباس دوخته، و پوشیدن سر از مرد، و رو از زن، و شانه زدن موي، و ستردن موي، و چیدن ناخن، و بكار بردن بوي خوش، و كشتن شكار، و عقد زناشويي، و نزديكي با زن، و بوسه بازي به شهوت. در همه اين ده چيز فديه لازم است، مگر عقد نكاح كه در حال احرام بسته نمي شود.

و حجّ را فاسد نمي كند مگر جماع در شرمگاه، و اگر حج را به جماع فاسد كرد، نمي تواند از حج بيرون رود، بلكه بايد آن حج فاسد را به پايان برساند و سال دگر قضا رود و ذبح شتر لازم او است، و كسي كه وقوف عرفه از او فوت شد، اينكه روز

یازدهم به مکه رسید، از احرام بیرون می‌آید به انجام دادن عمل عمره، که طواف و سعی و حلق باشد. و لازم او است قضا رفتن در سال دیگر و ذبح گوسفندی. و کسی که ترك نمود یکی از رکن‌های حج بیرون نمی‌آید از احرام تا آنکه آن رکن را انجام دهد. و کسی که ترك نمود یکی از واجبت حج را، ذبح گوسفندی لازم او است، و کسی که ترك نمود یکی از سنت‌های حج را، لازم او نیست به ترك آن چیزی.

### کلمات:

(میقات): وقت حج که شوال و ذیقعد است، و وقت عمره همه سال است، و میقات در اینجا یکی از جاهای پنجگانه است که احرام از یکی از این جاها بندند: **يَكْمَلُمُ، ذُو الْحُلَيْفَةِ** یا **أَبْيَارِ عَلِيٍّ**، قرن المنازل، ذات عرق، **جَحْفَهُ** یا **رَائِعُ**. (رمی): سنگ انداختن. (جمار): ستون‌های سه گانه در منی. (إفراء): تنها ساختن، که حج را به تنهایی بدون عمره قبلاً انجام دهد بعداً عمره بجا بیاورد. (التلبیة): یعنی **لَبَّيْكَ كَعْبَتِنَا: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ**. وصلوات بر پیغمبر و آل و اصحابش بعد از لبیک گفتن. (قدوم): رسیدن، ابتدا ورود به مکه معظمه طواف خانه خدا بنام طواف قدوم سنت است. (المبیت): شب ماندن. (منی): محلی است در یک فرسخی مکه. (مزدلفه): محلی است در یک فرسخی منی و دو فرسخی مکه. (عرفة): محلی است در یک فرسخی مزدلفه و سه فرسخی مکه. (عرفة): محلی است در یک فرسخی مزدلفه و سه فرسخی مکه. (وداع): خداحافظی، که موقع بیرون رفتن از مکه به قصد سفر یا مراجعت به وطن، طوافی سنت است و طواف وداع نامیده می‌شود. (یتجرّد): برهنه می‌شود. (مخیط): لباس دوخته. (مُحِيط): فرا گیرنده مانند عرق چین و غیره. (إزار): لنگ پا. (رداء): لنگ دوش (أبيضین): هر دو سفید (تغطية): پوشانیدن. (رأس): سر. (رجل): مرد. (وجه): روی. (امرأة): زن. (ترجیل): شانه زدن. (شعر): موی.

**فصل: والدّماء الواجبة في الإحرام خمسة أشياء: أحدها الدّم الواجب بترك نُسك وهو على الترتيب: فإن لم يجد فصيام عشرة أيام، ثلاثة في الحجّ وسبعة إذا رجع إلى أهله. والثاني الدّم الواجب بالحلق والتّرفة، وهو على التّخيير: شاة، أو صوم ثلاثة أيام، أو التّصدّق بثلاثة أصع على ستّة مساكين. والثالث الدّم الواجب بالإحصار فيتحلّل ويهدي شاة. والرّابع الدّم الواجب بقتل الصّيد، وهو على التّخيير، إن كان الصّيد ممّا له مثل، أخرج المثل من النّعم أو قومه و اشتري بقيمته طعاماً و تصدّق به أو صام عن كلّ مدّ يوماً. إن كان الصّيد ممّا لا مثل له أخرج بقيمة أو صام عن كلّ مدّ يوماً.**

### فصل:

و خونی هایبی که ذبح آن‌ها در حال احرام واجب می‌شود پنج چیز یعنی چیز قسم است: یکی از آن‌ها خونی که واجب شود به سبب ترک یکی از واجبات حج و عمره، مثل احرام نیستن از میقات، و آن به ترتیب است: ابتدائاً ذبح گوسفندی واجب است، اگر گوسفند را نیافت، پس روزه‌داری ده روز که سه روز در حال احرام روزه می‌رود، و بهتر است پنجم و ششم و هفتم ذبح‌جه باشد، و هفت روز موقعی که برگشت نزد کسان و وطنش. دوم: خونی که واجب شود به تراشیدن موی و خوشی به لباس مثلاً و آن با اختیار خونی دهنده است که یا گوسفندی ذبح نماید و یا سه روز به روزه رود و یا سه صاع (صاعی سه کیلو است) صدقه به شش مسکین نماید. سوم: خونی که واجب شود به منع شدن از رفتن حج (مثلاً اگر زنی احرام به حج بست بدون اذن شوهرش و یا برده بدون اذن آقایش احرام به حج بست مثلاً و شوهر مانع شد و یا آقای برده مانع شد، و دیدند امکان رفتن نیست) خود را از احرام بیرون می‌آورند به ذبح گوسفندی به تیت تحلل و سر تراشیدن یا کوتاه کردن. و چهارم: خونی که واجب شود به کشتن شکار و آن به اختیار دهنده خونی است: اگر شکار از بین شتر و گاو و گوسفند مانده‌ای دارد، مثلاً مانند آهو، بز است مانند گاو، گاو

کوهي است، مانند شتر مرغ، شتر است. در اینحال مانند آن را ذبح می‌نماید و به فقراء می‌دهد، و یا آن مانده را قیمت می‌نهد و به قیمت آن گندم می‌خرد و به فقرا می‌دهد یا حساب می‌کند که قیمت آن چند مدّ گندم می‌شود و بجای هر يك مدّ يك روز به روزه می‌رود. و اگر شكار از نوعي باشد که مانده ندارد، آن را قیمت می‌نهند و به قیمت آن گندم خریده به فقراء می‌دهد، یا به روزه می‌رود بجای هر يك مدّ، يك روز.

والخامس: الدّم الواجب بالوطء وهو علي الترتيب: بُدنة، فإن لم يجدها فبقرة، فإن لم يجدها فسبع من الغنم، فإن لم يجدها قَوْم البدنة واشترى بقيمتها طعاماً وتصدق به، فإن لم يجدها صام عن كلِّ مدّ يوماً، ولا يجزئه الهدى ولا الإطعام إلا بالحرم، ويجزئه أن يصوم حيث يشاء، ولا يجوز قتل صيد الحرم ولا قطع شجره، والمحلّ والمحرم في ذلك سواء.

و پنجم: خونی که واجب شود در حجّ به سبب نزدیکی با زن، و آن به ترتیب است: ذبح شتری است، اگر نیابدش پس ذبح گاوی است، اگر نیابدش، ذبح هفت سرگوسفند است، اگر نیابد آن شتر را قیمت کند و به قیمت آن گندم بخرد و به فقراء حرم صدقه نماید، اگر قیمت آن را نیابد خوراك بخرد و به فقراء دهد، پس شتر را به قیمت بیاورد و بیند چند مدّ گندم می‌شود و بجای هر يك مدّ يك روز به روزه رود. و کفایتش نمی‌کند ذبح حیوان و خوراك دادن مگر در حرم مکّه، و کفایتش می‌کند روزه‌داری در هر جا که خواهد. درست نیست کشتن شكار حرم و بریدن درختان حرم مکّه. در این حکم کسی که احرام بسته و کسی که احرام نبسته یکسانند.



## کتابُ البیوعِ وَغَیْرِهَا مِنَ الْمُعَامَلَاتِ

البیوع ثلاثة أشياء: بیع عین مشاهده فجائز، وبیع شیء موصوف فی الذمّة فجائز إذا وجدت الصّفة علی ما وصف به، وبیع عین غائبة لم تشاهد فلا یجوز. وبیصحّ بیع کلّ طاهر منتفع به مملوک، ولا یجوز بیع عین نجسة ولا ما لا منفعة فیہ.

### کتابیست در بیان خرید و فروشها و غیر آن از معاملات

#### دیگر

فروختن‌ها بر سه گونه است: فروش چیزی که دیده شود که جائز است، و فروش چیزی که دیده نشود ولی وصف آن در ذمت شود پس درست است، هر گاه که خرید شده مطابق وصف شده بیرون آید، و فروش چیزی که از نظر نهان است و دیده نشده، پس جائز نیست. درست است فروش هر چیزی که پاك باشد، نه مثل سگ، مورد استفاده باشد نه مثل عقرب، ملك فروشنده باشد نه اینکه مال دیگری را بدون وکالت بفروشد. و درست نیست فروش هر چیزی که عین آن پلید باشد مثل سگ و خوک؛ زیرا هرگز پاك نشوند. اما فروش پارچه‌ای که پلید شده باشد، جائز است؛ زیرا که می‌توان به شستن آن را پاك کرد. و درست نیست فروش چیزهای بی‌منفعت مثل کژدم و جُعَل.

فصل: والرّبا فی الذّهب والفضّة والمطعمات. ولا یجوز بیع الذّهب بالذّهب ولا الفضة كذلك إلاّ متمثلا نقدا. ولا یبیع ما ابتاعه حتّى یقبضه، ولا یبیع اللّحم بالحووان. و یجوز بیع الذّهب بالفضّة متفاضلا نقدا، وكذلك

المطعومات لا يجوز بيع الجنس منها بمثله إلا متماثلا نقدا، ويجوز بيع الجنس منها بغيره متفاضلا نقدا ولا يبيع العُمر.

**فصل:** والمتبايعان بالخيار ما لم تفرقا، ولهما أن يشترطا الخيار إلى ثلاثة أيام، وإذا وجد بالمبيع عيب فللمشتري رده، ولا يجوز بيع الثمرة مطلقا إلا بعد بدو صلاحها، ولا يبيع ما فيه الرِّبَا بجنسه رطباً إلا اللبَن.

### فصل:

و ربا در سه چیز است: ۱- در طلا، ۲- نقره. در حکم این دو است اسکناس، ۳- در خوراکی‌ها. و درست نیست فروختن طلا به طلا و نقره به نقره مگر به دو شرط: هر دو حاضر باشند و در وزن بقدر هم باشند، یعنی هیچ طرف زیاده بر طرف دیگر نباشد. و درست نیست فروختن آنچه خریده و قبض ننموده است، تا آنکه خودش قبض نماید بعد بفروشد. و درست نیست فروختن گوشت به حیوان که يك من گوشت بدهد و حیوانی که يك من وزن دارد بگیرد. و درست است فروختن طلا به نقره و اگر چه نقره در وزن زیادتر از طلا باشد، هر گاه هر دو حاضر باشند. و همچنین خوراکی‌ها درست نیست جنسی از آن‌ها به مانند آن فروختن، مثل گندم به گندم، مگر اینکه هر دو حاضر باشند و در کیل یا وزن بقدر هم باشند. و درست است فروختن جنس از خوراکی‌ها به جنس دیگر، مانند گندم به جو و اگر چه زیادتر باشد، مشروط بر اینکه هر دو حاضر باشند. و درست نیست هر فروشی که گول و فریب در آن باشد، مانند فروختن پرنده در هوا.

### فصل:

و خریدار و فروشنده اختیار فسخ را دارند، مادامی که هر دو در مجلس بیع هستند و اختیار لزوم عقد نکرده‌اند، و می‌رسد برای خریدار و فروشنده، شرط اختیار کردن تا سه روز که بگوید: من تا سه روز اختیار دارم که اگر خواستم عقد را فسخ نمایم، و هر گاه یافته شد به فروخته شده عیبی پس خریدار می‌تواند آن را به فروشنده

پس دهد. و درست نیست فروختن بر نازس بدون شرط قطع مگر وقتی که ثمر رسا شد، و شایستگی خوردن یافت که درست است فروختن بدون شرط قطع. و درست نیست فروختن جنس ربوی در حال تری‌اش، پس فروختن رطب به رطب جائز نیست مگر شیر که در حال شیر بودن، درست است معاوضه‌اش، مثل شیر گوسفند به شیر گاو و معاوضه کردن.

**فصل: ویصحّ السّلم حالاً و مؤجّلاً فیما تکامل فیہ خمس شرائط: آن یكون مضبوطاً بالصّففة، وأن یكون جنساً لم یختلط به غیره ولم تدخله النّار لإحالتہ، وأن لا یكون معیناً، ولا من معین.**

ثمّ لصحّة السّلم فیہ ثمانية شرائط: وهو أن یصفه بعد ذکر جنسه ونوعه بالصّفات الّتی یختلف بها الثّمّن، وأن یذكر قدره بما ینفی الجهالة عنه. وإن كان مؤجّلاً ذکر وقت محلّه، وأن یكون موجوداً عند الإستحقاق فی الغالب، وأن یذكر موضع قبضه، وأن یکن الثّمّن معلوماً، وأن یتقابضاً قبل التفرّق، وأن یكون عقد السّلم ناجزاً لا یدخله خيار الشرط.

**فصل: وكلّ ما جاز بیعه جاز رهنه فی الدّیون إذا استقرّ ثبوتها فی الدّمّة. وللرّاهن الرّجوع فیہ ما لم یقبضه ولا یضمّنه المرتهن إلا بالتعدّی. وإذا قبض بعض الحقّ لم یخرج شیء من الرّهن حتّی یقضی جمیعہ.**

### فصل:

و درست است سلّم یعنی پیش فروختن، بی مدت و با مدّت در چیزی که کامل شود در آن پنج شرط: ۱- آنکه در وصف کردن آن زیر صفتی داخل بشود (نه مانند مروارید که نه به وصف می‌توان آن را مشخص کرد و نه به وزن، زیرا مدار آن بر نظر است). ۲- و آنکه جنسی باشد که غیرش مخلوط با آن نباشد، ۳- و آتش برای تغییر دادنش بر آن داخل نشده باشد، مثل گوشت پخته که پیش فروش آن صحیح نیست، ۴- و آنکه جنس معین نباشد. پس اگر بگوید من این صد کیسه گندم را پیش فروش

بتو فروختم جائز نیست، ۵- و آنکه از نزد شخص معین نباشد. (پس اگر بگوید یک هزار من گندم از تو پیش خرید نمودم که این هزار من از فلان شخص برایم بخری جائز نیست).

پس از آن برای درست بودن چیزی که پیش خرید می‌شود، هشت شرط لازم است که عبارتند از: ۱- بستایدش بعد از یاد کردن جنس و نوع آن به وصفهایی که قیمت آن به آن وصفها تفاوت می‌نماید، ۲- و آنکه یاد نماید اندازه‌اش را به طوری که نادانی را از آن نیست نماید، ۳- و اگر مدت‌دار باشد یاد کند موقع سر رسیدن مدت آن، ۴- و آنکه جنس پیش خریدی یافته شود نزد مستحق شدنش در غالب، ۵- و آنکه یاد کند محلّ تحویل دادنش، ۶- و آنکه قیمت جنس پیش خرید شده معلوم باشد، که در مجلس خرید معین شود، ۷- و آنکه خریدار قیمت جنس پیش خریده شده را در مجلس به پیش فروش تحویل دهد، ۸- و آنکه عقد سلم به معنی پیش خرید فوری باشد، بدین معنی که خیار شرط در آن داخل نمی‌شود. پس اگر گفت: من یک هزار من گندم به تو فروختم بشرط اینکه اختیار فسخ داشته باشم تا سه روز، جائز نیست.

### فصل:

و هر چه درست است فروختنش، روا است گرو نهادنش در بدهی. هر گاه بدهی در ذمت ثابت باشند. (اما اگر بگوید: من این خانه را رهن نزد تو نمودم که فردا هزار تومان قرض به من بدهی، جائز نیست، زیرا هنوز بدهی ثابت نشده و قبل از ثبوت بدهی رهن کردن جائز نیست). و می‌رسد راهن را رجوع کردن در رهن مادامی که تحویل مرتهن نداده است. (اگر گفت: خانه را نزد تو رهن می‌گذارم و پیش از اینکه خانه را به قبض او بدهد، گفت: خیر خانه رهن نمی‌کنم می‌تواند، ولی اگر خانه را در مقابل بدهی خود تحویل مرتهن داد نمی‌تواند در آن رجوع کند، مگر اینکه همه بدهی خود را به مرتهن بپردازد)، و مرتهن غرامت مال رهنی نمی‌کشد مگر موقعی که

تعدّی نماید و هر گاه گرو نهنده بعضی از بدهی خود را پرداخت، چیزی از رهن بیرون نمی‌آید، مگر وقتی که همه بدهی خود را بپردازد.

**فصل: والحجر علی ستّة: الصبّی، والمجنون، والسّفیه المُبذّر لماله، والمفلس الَّذی ارتکبته الدّیون، والمریض فیما زاد علی الثّلت، والعبد الَّذی لم یؤذن له فی التّجارة. وتصرف الصبّی والمجنون والسّفیه غیر صحیح، وتصرف المفلس یصحّ فی ذمّته دون أعیان ماله، وتصرف المریض فیما زاد علی الثّلت موقوف علی إجازة الورثة من بعده، وتصرف العبد یكون فی ذمّته یتبع به بعد عتقه.**

**فصل: ویصحّ الصّلاح مع الإقرار فی الأموال وما أفضی إليها، وهو نوعان: إبراء ومعاوضة، فالإبراء إقتضاه من حقّه علی بعضه، ولا یجوز تعلیقه علی شرط، والمعاوضة عدوله عن حقّه إلی غیره. ویجری علیه حکم البیع. ویجوز للإنسان أن یشرع روشناً فی طریق نافذ بحیث لا یتضرّر المارّ به، ولا یجوز فی الدّرب المشترک إلا بإذن الشّركاء، ویجوز تقدیم الباب فی الدّرب المشترک، ولا یجوز تأخیره إلا بإذن الشّركاء.**

### فصل:

و منع شدن از معامله بر شش کس است: ۱- کودک، ۲- دیوانه، ۳- نادان پایمال کننده مالش را، ۴- بی چیزی که سوار است بر او طلب‌های مردم (یعنی کسی که مقروض است و هستی‌اش به قدر بدهی‌اش نیست)، ۵- بیمار در زیاده از سه یک مالش، ۶- و برده که اذن داده نشده در معامله. تصرف کودک و دیوانه و پایمال کننده مالش، صحیح نیست. تصرف مفلس صحیح است در ذمتش نه در عین مالش. (یعنی آنچه مثلاً مفلس بخرد که بهای آن در ذمتش بماند، تا هر گاه توانائی یافت بدهد، صحیح است، و اگر چیزی خرید تا بهای آن را از مال موجودش بپردازد، صحیح نیست، زیرا مال موجودش حق طلبکاران است). و تصرف بیمار در زیاده از

سه يك موقوف است بر اجازة ميراث بران پس از مرگ مريض. و تصرف برده‌اي که اذن داده نشده به ذمّتش تعلق مي‌گیرد، که پس از آزاد شدنش مطالبه شود.

### فصل:

و درست است آشتي دادن میان مدّعي و مدّعي عليه، هر گاه ادّعاء مدّعي همراه با اقرار مدّعي عليه باشد در مال‌ها در آنچه بکشاند به سوي مال‌ها.

(آنچه به سوي مال مي‌کشاند خون بها که هر گاه کوشش شد اولياء مقتول، عفو از قاتل نمایند و صلح شد بینشان بر اینکه از قتل عفو کنند و خون بها بگیرند) و آن صلح بر دو گونه است: ابراء، و معاوضه. ابراء به معني بري ساختن بدهکاري عبارتست از کوتاهي طلبکار از همه حَقّش بر بعضي از آن (مثل صلح نمودن از صد تومان بر پنجاه تومان) و معاوضه عبارتست از عوض گرفتن. مثل اینکه صد تومان از يکي طلب دارد و بینشان اطلاع مي‌شود که بجاي صد تومان گوسفندي بگیرد. پس معاوضه عبارتست از: چرخ خوردن طلبکار از حقش به سوي غير جنس حقش، و جاري مي‌شود بر معاوضه حکم بيع از رؤية و قبض و غيره.

و درست است براي انسان بيرون آوردن بالکن در راه باز، بطوري که زياني به گذرندگان نرسد.

(يعني بالکن را طوري بلند نمايد که سر نگیرد و سواره بتواند از زير آن بگذرد) و درست نيست بيرون آوردن بالکن در کوچه مشترك که فقط از يك طرف نافذ است مگر به اذن شريکان در آن کوچه، و درست است جلو آوردن دروازه از ته کوچه به سر کوچه، ولي درست نيست بدنبال بردن دروازه از سر کوچه به ته کوچه در کوچه مشترك مگر به اذن شريکان.

فصل: و شرائط الحوالة أربعة أشياء: رضاء المحيل، وقبول المحتال، وكون الحقّ مستقرّاً في الذمّة، واتفاق ما في ذمّة المحيل والمحال عليه في الجنس والنوع والحلول والتأجيل، وتبرأ بها ذمّة المحيل.

**فصل:** ویصحّ ضمان (الدیون المستقرّة فی الذمّة إذا علم قدرها، ولصاحب الحقّ مطالبه من شاء من الضّامن والمضمون عنه، إذا كان الضّمان علی ما بیّنا، وإذا عزم الضّامن رجوع علی المضمون عنه إذا كان الضّمان والقضاء بإذنه، ولا یصحّ ضمان المجهول، ولا ما لا ینبغ إلاّ درک المبیع.

**فصل:** والكفالة بالبدن جائزة إذا كان علی المكفول به حقّ لآدمي.

### فصل:

و شرطهای درست بودن حواله چهار چیز است: ۱- خشنودی حواله دهنده ۲- پذیرفتن شخص حواله شده ۳- ثابت بودن طلب شخص حواله شده در ذمه حواله دهنده، ۴- یکسان بودن آنچه در ذمه حواله کننده و حواله شده بر او در جنس و نوع و بی مدّت بودن و مدّت داشتن. و بری می‌شود و مجرد حواله کردن ذمه حواله کننده، و اگر چه حواله شده بر او از پرداخت حواله عاجز باشد.

### فصل:

و درست است ضمانت بدهی‌های ثابت در ذمه بدهکاران هر گاه اندازه بدهی معلوم باشد (مثلاً زید یکصد تومان را بجای عمرو، بپردازد) طلبکار حق دارد که مطالبه نماید از هر کدام که بخواهد چه بدهکارش و چه ضامن او هر گاه ضامن شدن به همان طریق باشد که گفتیم، که بدهی در ذمت بدهکار ثابت باشد، و اندازه بدهی معلوم باشد، و هر گاه ضامن غرامت کشید و بدهی بدهکار را پرداخت، می‌تواند رجوع بر بدهکار که بجای او ضامن شده است، بنماید، در صورتی که ضامن شدن و پرداخت بدهی به اذن مضمون عنه یعنی بدهکار باشد. و درست نیست ضامن شدن چیز نامعلوم و ضمانت آنچه هنوز ثابت نشده است، مگر درک فروخته را متعهد شدن، که درست است، مثلاً زید می‌خواهد خانه‌ای را از تقی بخرد، ولی زید می‌گوید: شاید خانه بعداً معلوم شود که ملک تقی نیست که در این

صورت اگر تقی گفت: درک این خانه بر من است که اگر معلوم شد خانه ملک تقی نیست، آنچه در بهای خانه پرداخته‌اید بدهم.

### فصل:

و کفیل بدن کسی شدن روا است، هر گاه بر شخص کفالت شده حقی برای آدمی باشد. مثلاً اگر زید کسی را کشته باشد، و بخواهند او را به زندان برند، و عمر و کفیل شود که او را زندان مبرید، هر گاه بخواهید من او را حاضر کنم. این تعهد حاضر نمودن تن زید را کفالت نامند.

**فصل:** وللشركة خمس شرائط: أن يكون على ناص من الدراهم والدنانير، وأن يتفقا في الجنس والتوع، وأن يخلطا المالين، وأن يأذن كل واحد منهما لصاحبه في التصرف، وأن يكون الربح والخسران على قدر المالين. ولكل واحد منهما فسخها متى شاء، ومتى مات أحدهما بطلت.

**فصل:** وكل ما جاز للإنسان التصرف فيه بنفسه جاز له أن يوكل أو يتوكل فيه. والوكالة جائزة، ولكل منهما فسخها متى شاء، وتفسخ بموت أحدهما. والوكيل أمين فيما يقبضه وفيما يصرفه، ولا يضمن إلا بالتفريط، ولا يجوز أن يبيع ويشترى إلا بثلاثة شرائط: أن يبيع بثمان المثل، وأن يكون نقداً البلد، ولا يجوز أن يبيع من نفسه، ولا يقتر على موكله إلا باذنه.

### فصل:

و برای درست بودن شرکت و همدستی پنج شرط است: ۱- آنکه بر نقدینه باشد از سگه‌های نقره و طلا و اسکناس. ۲- آنکه جنس مال مشترک و نوع آن یکسان باشد. مثلاً اگر یکی از دو شریک یک هزار ریال نقره برای شرکت آورد، شریک دیگر هم از نوع ریال و جنس نقره برای شرکت آورد. قصد از آن روشن بودن شرکت و دوری از کشمکش و نزاع است. ۳- آنکه به هم بیامیزند دو مال را تا جدائی در میان نباشد. ۴- آنکه اذن دهد هر یک از دو شریک برای رفیقش در تصرف و زیر و بالا



کردن معامله. ۵- آنکه سود و زیان به حساب مالشان باشد، هر کدام مال بیشتری به شرکت آورده، سود و زیانش بیشتر باشد. و هر يك از دو شريك را مي‌رسد فسخ شرکت نمودن هر گاه بخواهد، و هر گاه يکي از دو شريك مُرد، شرکت باطل مي‌شود، و مال هر يك به صاحبش بر مي‌گردد.

### فصل:

و هر چه تصرف در آن براي انسان خودش روا باشد، روا است ديگري را در تصرف در آن وکيل نمايد و يا خود از طرف ديگري براي تصرف در آن وکيل شود. (مثلاً انسان مي‌تواند خانه خودش را بفروشد پس درست است ديگري را وکيل نمايد تا خانه‌اش را بفروشد و يا آنکه خانه ديگري را به وکالت از صاحبش بفروشد). و وکالت يك عقد جائزي است، بدین معني که هر يك از وکيل و مؤکّل هر گاه بخواهند مي‌توانند وکالت را فسخ کنند. و به مرگ هر يك از وکيل و مؤکّل وکالت فسخ مي‌شود. و وکيل ايمن دانسته مي‌شود در آنچه تحويل مي‌گيرد و آنچه از دست مي‌دهد، و وکيل غرامت نمي‌کشد مگر در صورتي که کوتاه کاري نمايد. (مثلاً گاوي به وي سپردند که بفروشد، گاو را به شب در صحرا بهل کرد و درنده آن را خورد که غرامت قيمت آن مي‌کشد. و درست نيست که وکيل بخرد و بفروشد مگر به سه شرط: ۱- آنکه بفروشد به قيمت مانندش، يعني به نرخ روز و به حساب محلّ، ۲- و آنکه بفروشد به نقد نه به قرض، و آن هم بفروشد به نقدي که رايج در محلّ باشد، و درست نيست که وکيل مال وکالت شده در آن را به خود بفروشد (۳- و قولی است ضعيف که: نمي‌تواند اقرار بر مؤکّل خود نمايد مگر به اذنش، و معتمد آن است که وکالت در اقرار روا نيست، والله تعالي اعلم).

فصل: والمقرّبه ضربان: حقّ الله تعالي، وحقّ الآدمي، فحقّ الله تعالي يصحّ الرجوع فيه عن الإقرار به، وحقّ الآدمي لا يصحّ الرجوع فيه عن الإقرار به. وتفتقر صحّة الإقرار إلى ثلاثة شرائط: البلوغ، والعقل، والإختيار. وإن كان

بمال اعتبر فيه شرط رابع وهو الرّشد. وإذا أقرّ بمجهول رجع إليه في بيانه. ويصحّ الإستثناء في الإقرار إذا وصله به وهو في حال الصّحة والمرض سواء. فصل: وكلّ ما يمكن الإنتفاع به مع بقاء عينه جازت إعادته إذا كانت منافعه آثاراً. وتجوز العارية مطلقة ومقيّدة بمدة، وهي مضمونة على المستعير بقيمتها يوم تلفها.

### فصل:

و آنچه اقرار به آن می شود بر دو قسم است: حق خدایتعالی است، و حق بنی آدم. پس حق خدای تعالی رجوع کردن در آن و انکار کردنش بعد از اقرار به آن، جائز است. (مثلاً اگر کسی اقرار کرد که ده تومان مال زید را به دزدی برده است و بعد انکار کرد که دزدی ننموده است، انکار او پذیرفته می شود از جهت حقّ خدای متعال، و دست او بریده نمی شود، ولی ده تومان زید باید بدهد). و حقّ آدمی درست نیست رجوع کردن در آن و انکار کردنش بعد از اقرار به آن. درست بودن اقرار نیازمند به سه شرط است: بالغ بودن اقرار کننده، و عاقل بودنش، و اختیار داشتن که اقرار به زور از او نگرفته باشند. و هر گاه اقرار به مال باشد، اعتبار می شود در آن شرط چهارمی و آن: رشید بودن است. (رشید کسی است که صلاحیت دین و مال، هر دو داشته باشد، هم امور دینی خودش انجام دهد و هم در نگهداری مال خود توانا باشد، که فریب در معامله نخورد، و مال خود را پایمال نسازد)، و هر گاه اقرار نمود به چیز نامعلومی (به اینکه گفت: زید نزد من یک چیزی دارد، رجوع به خود اقرار کننده می شود، در روشن کردن مطلب که آن یک چیز چیست). و درست است اقرار هرگاه استثناء متصل به اقرار باشد، (مثل اینکه اقرار کند این خانه مال زید است، مگر یک اطاق آن که جدا کردن یک اطاق از خانه مورد اقرار، درست است). و اقرار در حال تندرستی و بیماری یکسان است.

## فصل:

و هر چه ممکن باشد استفاده از آن با ماندن عین آن، درست است عاریت دانش، هر گاه فائده‌های آن اثرهایش باشد، (مانند عاریت دادن دیگ برای پختن در آن که درست است، زیرا به پختن در آن استفاده می‌شود، و از دیگ کم نمی‌شود). و درست است عاریت دادن بدون قید مدّت (که بگوید: این دیگ را تا موقعی که حاجت داری از آن استفاده کن)، و درست است عاریت دادن با مدّت (مثل اینکه بگوید: این کتاب به عاریت برای یک ماه پیش تو پیش تو بماند و بعد مرجوع نمائی)، و عاریت مورد غرامت است، که عاریت گیرنده اگر مال عاریتی نزد او تلف باشد باید قیمت آن در روز تلف شدنش به صاحب عاریت بدهد.

**فصل: ومن غضب مالاً لأحد لزمه ردّه وأرش نقصه وأجرة مثله، فإن تلف ضمنه بمثله إن كان له مثل أو بقيمته إن لم يكن له مثل أكثر ما كانت من يوم الغصب إلى يوم التّلف.**

**فصل: والشفعة واجبة بالخلطة دون الجوار فيما ينقسم دون ما لا ينقسم، وفي كلّ ما لا ينقل من الأرض كالعقار وغيره بالثّمن الذي وقع عليه البيع وهي على الفور. فإن أّخرها مع القدرة عليها بطلت. وإذا تزوّج امرأة على شقصٍ أخذته الشّفع بمر المثل، وإن كان الشّفعاء جماعة استحقّوها على قدر الأملاك.**

## فصل:

و کسی که به زور گرفت مالی که تعلق به دیگری دارد لازم او است برگرداندن آن مال به صاحبش و بهای کمبود (اگر کمبود پیدا شده است) و کرایه ماندنش. پس اگر آن مالی که به غضب گرفته بود تلف شده باشد، غرامت می‌کشد به دادن مانند آن به صاحبش هر گاه آن مال غضب شده مانند داشته باشد (به اینکه کئیلی باشد حبوبات)، یا غرامت بکشد به قیمت آن پرداختن اگر مانند ندارد، (مثل حیوانات) که

بیشترین قیمت را باید پردازد، از روز غصب کردن تا روز تلف شدن. (هر روزی که در آن روز قیمت مال غصبی بیشتر بوده باشد، به حساب همان روز قیمتش از غاصب گرفته می‌شود و به مالک پرداخت می‌گردد).

### فصل:

و شفعه حقی است قهري که به شرکت ثابت می‌شود نه به همسایگی، در چیزی که قسمت شدن را می‌پذیرد، نه در چیزی که قسمت شدن را نمی‌پذیرد.

(چیزی که می‌شود قسمت کرد مانند خانه، و چیزی که نمی‌توان قسمت کرد مانند حمام، زیرا اگر قسمت شود محلّ آب گرم جائي می‌افتد و محلّ آب سرد جائي دیگر و نفعش از بین می‌رود). و شفعه در هر چیزی است که جابجا از زمین نمی‌شود، مانند زمین (و نخیل و اشجار تابعة آن و خانه). و مستحقّ شفعه سهم شريك خود را که به شخصي دیگر فروخته است، به شفعه می‌گیرد و همان قیمتی که ببع بر آن واقع شده می‌پردازد. (مثلاً اگر زید و عمرو در زمینی شريك باشند و عمرو سهم خود را از زمین به بکر بفروشد، به یکصد تومان که زید یکصد تومان را به بکر می‌دهد و به شفعه زمین خریدی او را از او می‌گیرد). و حقّ شفعه حقّ فوري است (که مستحقّ شفعه همین که باخبر شد شريكش سهم خود را از زمین فروخته است باید بی‌درنگ مطالبه شفعه نماید)، پس اگر تأخیر نمود از مطالبه به شفعه پس از خبر شدن با توانائي بر مطالبه، در این حال حقّ شفعه او باطل می‌شود. و هر گاه یکی از شريکان در زمین، با زني زناشویی نمود و سهم خود را از زمین مشترك مهربه او ساخت، در اینحال مستحقّ شفعه مهر المثل آن زن را می‌پردازد و سهم آن شريك به شفعه می‌گیرد. (مهر المثل: مانند اینکه نظر می‌شود مهربه خواهر آن زن چقدر است، و به همان حساب مهربه آن زن پرداخت می‌شود). و اگر مستحقّین شفعه گروهی باشند، حقّ شفعه‌شان به حساب مقدار ملکشان است. (یعنی کسی که نصف دارد سه برابر کسی می‌گیرد که شش یک دارد. مثلاً زید نصف زمین دارد، و

عمرو شش يك زمين دارد، بكر سه يك زمين دارد كه اگر بكر سهم خود را به ديگري فروخت، زيد و عمرو سهم بكر را به شفعه مي‌گيرند، سه قسمت آن براي زيد و يك قسمت براي عمرو).

**فصل:** وللقراض أربعة شرائط: أن يكون على ناض من الدراهم والدنانير، وأن يأذن رب المال للعامل في التصرف مطلقاً، أو فيما لا ينقطع وجوده غالباً، وأن يشترط له جزءاً معلوماً من الربح، وأن لا يقدر بمدة، ولا ضمان على العامل إلا بعدوان. وإذا حصل ربح وخسران جبر الخسران بالربح.

**فصل:** والمساقاة جائزة على التخل والكرم، ولها شرطان: أحدهما أن يقدرها بمدة معلومة، والثاني أن يعين للعامل جزءاً معلوماً من الثمرة. ثم العمل فيها على ضربين: عمل يعود نفعه إلى الثمرة فهو على العامل. وعمل يعود نفعه إلى الأرض فهو على رب المال.

### فصل:

و براي درست بودن قراض چهار شرط است: ۱- آنکه باشد بر نقدینه از سکه‌های نقره و طلا (و اسکناس که نماینده آن دواست) ۲- و آنکه اذن دهد صاحب سرمایه براي عامل در تصرف نمودن در مال قراض، بدون قيد تعيين جنس مورد معامله و يا با قيد تعيين جنسي که در غالب يافته مي‌شود، ۳- و آنکه قسمت معيني از فائده براي عامل معين کند، ۴- و آنکه معين کرده نشود معامله در قراض به مدت معيني. غرامت نيست بر عامل اگر مال قراض تلف شد، مگر در صورتی که عامل تعدی نموده باشد، (مثل اینکه گفته باشد صاحب مال به عامل که: فلان جنس معر و آن را خريده و زيان کرده باشد) و هر گاه بدست آمد سود و زيان که جبران خسارت از فائده مي‌شود. (مثلاً زيد يک‌هزار تومان به حسين داد که در آن معامله نمايد فائده به نصف که اين سپردن مال يا اجازه معامله و تعيين نصيب حسين را قراض مي‌نامند. هر گاه حسين را در اين يک‌هزار تومان که در معامله انداخت، يک‌هزار نفع برد، و

دویست تومان ضرر کرد، که می‌گوئیم: فائده هشتصد تومان است، زیرا ضرر را از فائده کم می‌کنیم برای اینکه سرمایه باید سلامت بماند، و هشتصد تومان نصف می‌شود، چهارصد تومان برای زید و چهارصد تومان برای حسین و زید را رب‌المال یعنی صاحب سرمایه و حسین را عامل یعنی کارگر در آن نامند).

### فصل:

و عقد مساقات (یعنی آبیاری) روا است بر درخت خرما و درخت انگور. و برای مساقات دو شرط است: یکی اینکه آبیاری را برای مدّت معلومی معین نماید، دوم اینکه برای عامل قسمت معلومی از ثمره قرار دهد (مانند اینکه تقی به نقی بگوید: من عقد آبیاری با تو بستم برای مدّت یکسال، بر اینکه نصف ثمره نخیل و انگورها برای تو باشد) و کار در عقد آبیاری بر دو نوع است: ۱- کاری که فائده‌اش به ثمر برسد، (مثل آب دادن و شیار نمودن که) لازم عامل است. و کاری که فائده‌اش برای زمین و ملک باشد، (مانند سدّ و بند و بخش‌بندی آب که) لازم صاحب ملک است. (دارنده زمین و ملک را مالک نامند، و کارگر در آن را که برای برّ به کار پردازد و بازاریار، یا بزرگ‌نامیده شود عامل نامند).

فصل: وکلّ ما أمکن الإنتفاع به مع بقاء عینه صحّت إجارته إذا قدرت منفعتّه بأحد أمرین: بمدة أو عمل، وإطلاقها یقتضی تعجیل الأجرة إلا أن یشرط التأجیل، ولا تبطل الإجارة بموت أحد المتعاقدين، وتبطل بتلف العین المستأجرة، ولا ضمان علی الأجير إلا بعدوان.

فصل: والجماعة جائزة، وهو أن یشرط فی ردّ ضالّته عوضاً معلوماً، فإذا ردّها استحقّ ذلك العوض المشروط.

فصل: وإذا دفع إلی رجل أرضاً لیزرعها وشرط له جزءاً معلوماً من ريعها لم یجز، وإن أکراها إیّاه بذهب أو فضة أو شرط له طعاماً معلوماً فی ذمّته جاز.

### فصل:

و هر چه ممکن باشد استفاده از آن با باقی ماندن عین آن، درست است اجاره دادنش (اجاره به معنی به مزد دادن) هر گاه منفعت آن چیز به یکی از دو چیز تعیین شود. به مدّت معین شود (مانند این خانه را برای مدّت یکسال به اجاره تو دادم به هزار تومان) و یا به کار معین شود، (مانند کندن این چاه به اجاره تو دادم به صد تومان)، و بی‌قید مدّت بودن اجاره، خواهان شتاب دادن مزد است، مگر اینکه قید مدّت شرط شود (که حق الإجارة پس از دو ماه بدهد، که در اینحال پس از دو ماه باید مزد را بپردازد). اجاره عقد لازمی است که به مرگ اجاره دهنده و یا اجاره گیرنده باطل نمی‌شود، (زیرا میراث بران آن دو جایشان را می‌گیرند. اگر کسی که خانه را برای مدّتی یکسال به اجاره گرفته بود پس از دو ماه مُرد، میراث برانش ده ماه دیگر از آن خانه استفاده می‌کنند). و اجاره باطل می‌شود موقعی که عین اجاره شده تلف شود، (اگر خانه‌ای که اجاره داده شده است ویران شد، اجاره باطل می‌شود).

### فصل:

و جعاله روا است. (جعاله به معنی مَقْطَع دادن، کُنْتَرَات نمودن)، و آن عبارت از این است که شرط نماید برای پس آورنده گم شده‌اش عوض معلومی بپردازد که هر گاه کسی گم شده‌اش را پس آورد مستحقّ آن عوض شرط شده خواهد بود، (مثلاً گاوش گم شده بود گفت: هر کس گاو مرا پیدا کند و بیاورد، ده تومان به او می‌دهم که در این حال آن کسی که گاوش را پیدا کرد و آورد نزد صاحبش، مستحقّ آن ده تومان می‌شود. جعاله به معنی مقطع، مانند اجاره است مُنتَهی نامعلومی بیشتری در آن مسامحه است. مثلاً اگر کسی به معمار گفت: خانه‌ای را به این طول و عرض و ارتفاع و دارای اینقدر اطاق و مزایا به مقطع تو دادم به ده هزار تومان و معمار پذیرفت، این را هم جعاله نامند).

### فصل:

و هر گاه سپرد زمینی را به کسی تا در آن زراعت نماید و در مقابل کشتن او مقدار معینی از حاصل آن کشت برای او شرط نمود، اینطور جائز نیست، (زیرا ممکن است از آن کشت حاصلی بدست نیاید، و زحمت کشتن آن عامل به هدر رود). اما اگر زمین را برای زراعت به کرایه او داد در مقابل زر و یا سیم (به اینکه گفت: بیست من گندم مثلاً در این زمین برایم بکار به ده مثقال طلا، یا پنجاه تومان اسکناس)، و یا اینکه برای او در مقابل کشتش خوراک معین در ذمت خود ملتزم شد، (به اینکه گفت: این بیست من گندم در این زمین بکار که بیست من گندم به تو خواهم داد)، در این چند صورت جائز است.

**فصل: وإحياء الموات جائز بشرطين: أن يكون المحيي مسلماً وأن تكون الأرض حرّة لم يجر عليها ملك لمسلم، وصفة الإحياء ما كان في العادة عمارة للمحيا. ويجب بذل الماء بثلاثة شرائط: أن يفضل عن حاجته، وأن يحتاج إليه غيره لنفسه أو لبيهيمته، وأن يكون ممّا يستخلف في بئر أو عين.**

**فصل: والوقف جائز بثلاثة شرائط: أن يكون ممّا ينتفع به مع بقاء عينه، وأن يكون على أصل موجود وفرع لا ينقطع، وأن لا يكون في محظور وهو على ما شرط الواقف من تقديم أو تأخير أو تسوية أو تفضيل.**

### فصل:

و زنده کردن زمین بی صاحب روا است به دو شرط: ۱- آنکه زنده کننده زمین مسلمان باشد، ۲- و آنکه زمین آزاد باشد که پیش از آن در ملک هیچ مسلمانی داخل نشده باشد، و چگونگی زنده کردن به حساب آنچه که در عادت تعمیر و آباد کردن زمین است می باشد (مثلاً زمینی که احیاء می شود برای خانه، احیاء آن به دیوار کشیدن دور زمین و چسبانندن در روی آن، و احیاء زمین برای کشت به آماده ساختن آن و کشیدن آب و یا ممر برای آن، و احیاء زمین برای نشانندن نهال به سدّ و بند و جاری ساختن آب و کشیدن دراو و غیره) و واجب است بخشودن آب به دیگران به



سه شرط: ۱- آنکه آب زیاده از حاجت صاحب آب باشد، ۲- و آنکه دیگری نیاز به آب داشته باشد برای خودش و یا حیوانش نه برای درختان، ۳- و آنکه آب از جایی باشد که جایش پر می‌شود، مانند آب چاه و چشمه نه آب استخر و آب انبار.

### فصل:

و وقف درست است به سه شرط: ۱- آنکه موقوف چیزی باشد که استفاده از آن بشود با ماندن عین آن (مانند وقف دکان که از غلّه آن استفاده می‌شود و دکان می‌ماند نه وقف کردن نان که چون خورده شود نماند) ۲- و آنکه وقف بر چیزی باشد که در وقت وقف موجود باشد و پس از آن بر چیزی که پیوسته موجود باشد (مثلاً وقف بر زید نماید که در وقت وقف موجود باشد و پس از او وقف بر فقراء نماید که همیشه فقراء موجود باشند و یا اینکه وقف بر زید نماید که امام مسجد است، و پس از زید بر کسانی که امام آن مسجد شوند) ۳- و آنکه وقف در راه حرام نباشد. (اما وقف در راه حرام مثل وقف بر معبد نصاری درست نیست)، و در وقف بنا به شرط واقف عمل می‌شود از جلو انداختن (مثل آنکه بگوید: از غلّه این وقف اول به زید بدهید) و یا بدنبال انداختن (مثل اینکه بگوید: به فقراء بعد از رسانیدن سهم زید بدهید) و یا یکسان نمودن (مثل اینکه بگوید: به زید و فقراء یکسان بدهید) و یا برتری دادن (مثل آنکه بگوید: به زید دو برابر فقراء بدهید).

(وَقَفُّ: به معنی ایستادن، و در اینجا مقصود از آن مالی است که در راه خیر ایستاده می‌شود، تا کسی در آن تصرفی نتواند مگر هر تصرفی که به مصلحت مال وقف باشد. وقف کننده را واقف نامند، و مال وقف شده را مَوْقُوفَةٌ نامند، و شخص یا چیزی که موقوفه برای آن است مَوْقُوفٌ عَلَيْهِ نامند).

فصل: وکلّ ما جاز بیعه جاز هبته، ولا تلزم الهبة إلا بالقبض، وإذا قبضها الموهوب له لم یکن للهواهب أن یرجع فیها إلا أن یکون والدًا، وإذا أعمار سیتًا أو أرقبه کان للمعمر أو للمرقب ولورثته من بعده.

**فصل:** وإذا وجد لقطه في موات أو طريق فله أخذها وتركها، وأخذها أولى من تركها إن كان على ثقة من القيام بها. وإذا أخذها وجب عليه أن يعرف ستة أشياء: ۱- وعائها ۲- عفاصها ۳- وكائها ۴- جنسها ۵- عددها ۶- وزنها، و يحفظها في حرز مثلها. ثم إذا أراد تملكها عرفها سنة على أبواب المساجد وفي الموضع الذي وجدها فيه. فإن لم يجد صاحبها كان له أن يملكها بشرط الضمان. واللقطه على أربعة أضرب: أحدها ما يبقى على الدوام فهذا حكمه، والثاني ما لا يبقى كالطعام الرطب فهو مخير بين أكله وغرمه أو بيعه وحفظ ثمنه. والثالث ما يبقى بعلاج كالرطب، فيفعل ما فيه المصلحة من بيعه وحفظ ثمنه أو تجفيفه وحفظه، والرابع ما يحتاج إلى نفقة كالحیوان وهو ضربان: حیوان لا يمتنع بنفسه فهو مخير بين أكله وغرم ثمنه أو تركه والتطوع بالانفاق عليه أو بيعه وحفظ ثمنه، وحيوان يمتنع بنفسه فإن وجد في الصحراء تركه وإن وجد في الحضر فهو مخير بين الأشياء الثلاثة فيه.

### فصل:

و هر چه درست باشد فروختنش، درست است هبه نمودنش، و لازم نمی شود هبه مگر به تحویل گرفتن کسی که هبه به او شده است. و هر گاه کسی که هبه به وی داده شده آن را تحویل گرفت هبه کننده نمی تواند در آن رجوع کند که آن را پس بگیرد، مگر آنکه هبه کننده پدر و یا مادر باشد (یعنی زاینده باشد از پدر پدر و مادر مادر و هر چه بالا رود، که می تواند آنچه به فرزند خود داده است، پس بگیرد). و هر گاه چیزی را به عمر کسی داد و یا به گردن او داد (به اینکه گفت: این خانه مثلاً برای تو دادم که ملک تو باشد تا زنده هستی و هر گاه بمیری بخودم برگردد) که در اینحال مال هبه شده ملک هبه داده شده است و به دهنده بر نمی گردد بلکه بعد از هبه داده شده برای میراث بران او است.

### فصل:

و هر گاه یابید مال افتاده در زمین موات و یا در کوچه پس می‌رسد او را بر داشتن آن و نبرداشتنش، و برداشتش بهتر است از نبرداشتنش اگر اعتماد به خود دارد در نگهداری آن، و هر گاه آن مال افتاده را برداشت، واجب است بر او آنکه بشناسد شش چیز را: ۱- ظرف آن، ۲- جای آن را که از چرم باشد، ۳- پوشش آن، ۴- جنس آن را که طلا یا نقره یا غیره است، ۵- شمار آن، ۶- وزن آن. و واجب است بر او آنکه نگهداریش کند در جای مانند آن (مثلاً پول را در صندوق آهنی می‌نهند، و بر این هر چیزی را در جای مخصوص آن نگهدارند) پس از آنکه آن شش چیز را دانست و آن مال را در جای مانندش نگهداشت، اگر بخواهد به ملک خود در آورد، باید آن را یک سال بر درهای مسجدها و در محلی که آن مال را از آنجا برداشته است، بشناساند. پس اگر یکسال گذشت و صاحب آن پیدا نشد، می‌رسد او را به ملک خود آوردن به شرط غرامت که هر گاه صاحبش آمد، قیمت آن را و یا عین آن را اگر باقی است به صاحبش بدهد. و مال افتاده بر چهار گونه است: یکی آنچه می‌ماند و مصرفی ندارد، مانند زر و سیم، پس حکم آن چنان است که یاد شد، دوم آنچه نمی‌ماند، مانند خوراک تر، مثل هریسه، پس یابنده اختیار دارد بخوردش و غرامتش بکشد و یا بفروشد و نگهداری قیمت آن نماید. و نوع سوم از انواع لقطه، آنچه می‌ماند به علاج و درمان، مانند رطب، پس می‌کند آنچه مصلحت در آن است، از فروختن آن و نگهداری قیمتش، یا خشک کردنش و نگهداریش، و نوع چهارم: آنچه نیازمند به مصرف باشد مانند جانور، و آن بر دو قسم است: ۱- جانوری که نگهداری خود از درندگان نمی‌تواند، مانند گوسفند، پس او مخیر است میان ذبح آن و خوردنش و غرامت قیمتش، یا گذاشتنش و به رایگان مصرف آن دادن، یا فروختنش و نگهداری قیمتش، ۲- و جانوری که نگهداری خود از درندگان می‌تواند، مانند شتر، پس اگر یابیدش در صحرا بحال خود بگذارش و اگر یابید آن

را در نزدیک شهر، پس او اختیار دارد میان آن سه چیز: از ذبح و خوردنش و غرامت قیمتش، یا به رایگانی مصرف آن دادن و یا فروختن و نگهداری قیمتش.

**فصل:** وإذا وجد لقيط بقارعة الطريق، فأخذه وتربيته وكفالته واجبة على الكفاية. ولا يقرّ إلا في يد أمين، فإن وجد معه مال أنفق عليه الحاكم منه، وإن لم يوجد معه مال فننقته في بيت المال.

### فصل:

و هر گاه یافته شد بچه افتاده در میانه راه، پس برداشتنش و پرورشش و نگهداریش واجب است بر سبیل کفایت (که اگر بعضی از مسلمانان این کار را کردند از گردن همه آید، و اگر هیچکدام او را بر نداشتند و ضایع شد، همه عاصی شوند). و گذاشته نمی شود مگر در دست شخص با امانت، (و مبادا که اگر دست آدم بی امانت باشد ادعای بردگی او نماید). و هر گاه همراه لقیط یعنی بچه افتاده در کوچه مالی بود، حکومت شرع مصرف کودک را از آن مال همراه کودک می پردازد. (قصد از حاکم در کتب فقه مفتیان هستند، زیرا مفتی حاکم شرعی است) و اگر همراه کودک مالی نبود، پس مصرف کودک در بیت المال است.

**فصل:** والوديعة أمانة، ويستحبّ قبولها لمن قام بالأمانة فيها ولا يضمن إلا بالتعدّي، وقول المودع في ردّها على المودع، وعليه أن يحفظها في حرز مثلها، وإذا طولب فلم يخرجها مع القدرة عليها حتى تلفت ضمن.

### فصل:

و ودیعه به معنی سپرده، امانت است. سنّت است پذیرفتن سپرده برای کسی که ایستادگی به امانت داری در آن بنماید (یعنی کسی که می داند امانت مردم را می تواند نگهداری نماید، سنّت است برای او قبول کردن آن و کسی که اعتماد به امانت داری خود ندارد، روا نیست سپرده مردم را تحویل بگیرد) و کسی که امانت را پذیرفت غرامت نمی کشد مگر در صورتی که تعدّی بنماید، (و آنکه دستبُرد در آن بنماید، و

یا در جای مانند آن، جایش ندهد). و گفتار کسی که سپرده نزد او است، پذیرفته است گرفته آنکه نگهدارش در جای مانندش. و هر گاه کسی که امانت نزد او است مطالبه شد بر پس دادنش بر صاحب امانت و پس نداد تا آنکه تلف شد غرامتش می‌کشد.



## كِتَابُ الْفَرَائِضِ وَالْوَصَايَا

والوارثون من الرجال عشرة: الإبن وابن الإبن وإن سفل، والأب والجدّ وإن علا، والأخ وابن الأخ وإن تراخي، والعمّ وابن العمّ وإن تباعدا، والزّوج، والمولى المعتق. والوارثات من النساء سبعة: البنت، وبنت الابن، والأمّ، والجدّة، والأخت، والزّوجة والمولاة المعتقة.

### كتايست در بيان بهره ميراث بران و سفارشها

و ميراث بران از مردان ده كسند: پسر است و پسر پسر و هر قدر بزيّر رود (مانند پسر پسر پسر پسر) و پدر است و پدر بزرگ و هر قدر بالا رود (مانند پدر پدر پدر پدر) و برادر و پسر برادر و اگر دور شود (مانند پسر پسر پسر برادر) و عمو و پسر عمو و اگر دور شوند (مانند پسر پسر پسر عمو) و شوهر و آقاي آزاد كننده. و ميراث بران از زنان هفت كسند: دختر پسر، و مادر، و جدّه كه مادرِ مادر يا مادر پدر باشد، و زوجه بمعني همسر، و بي بي آزاد كننده.

ومن لا يسقط بحال خمسة: الزوجان والأبوان وولد الصُّلب. ومن لا يرث بحال سبعة: العبد، والمدبّر، وأمّ الولد، والمكاتب، والقاتل، والمرتدّ وأهل ملّتين. وأقرب العصابات: الإبن، ثمّ ابنه، ثمّ الأب، ثمّ أبوه، ثمّ الأخ للأب والأمّ، ثمّ ابن الأخ للاب والأمّ، ثمّ ابن الأخ للأب، ثمّ العمّ على هذا الترتيب، ثمّ ابنه، فإنّ عدمت العصابات فالمولى المعتق. والفروض المذكورة في كتاب الله تعالى ستّة: النّصف، والرّبع، والثلّثان، والثلث، والسُّدس، فالنّصف فرض خمسة: البنت، وبنت الإبن، والأخت من الأب والأمّ، والأخت

من الأب، والزَّوج إذا لم يكن معه ولد. والرَّبِيع فرض اثنتين: الزَّوج مع الولد، أو ولد الإبن وهو فرض الزَّوجة والزَّوجات مع عدم الولد أو ولد الأبن.

و كساني که هیچگاه از میراث نمی‌افتند پنج کسند: زن و شوهر و پدر و مادر و پسر و دختر از کمر میّت. و كساني که هیچگاه میراث نمی‌برد هفت کسند: برده، و برده‌اي که پس از مرگ آقايش آزاد مي‌شود، و برده‌اي که از آقايش فرزند دارد، و برده‌اي که خود را از آقايش باز خریده و کشته، و برگشته از دين، و مردم دو دين (که يهودي میراث نصراني نمی‌برد مثلاً). و نزدیکترین عصبه‌ها: پسر است، دگر پسر پسر، دگر پدر، دگر پدر پدر، دگر برادر پدر و مادري، دگر برادر پدري، دگر پسر برادر پدر و مادري، دگر پسر برادر پدري، دگر عمو به این ترتیب که اول عموي پدر و مادري، دگر عموي پدري، دگر پسر عموي پدر و مادري، دگر پسر عموي پدري، پس اگر عصبه‌ها نباشند پس آقاي آزاد کننده میراث مي‌برد. و بهره‌هاي میراث بران که در قرآن کلام الله مجید یاد شده است، شش بهره است: نیم، و چهار يك، و هشت يك، و دو سه يك، و سه يك و شش يك. پس نیم بهره پنج کس است: دختر و دختر پسر، و خواهر پدر و مادري، و خواهر پدري، و شوهر هر گاه همراه او فرزند یا فرزند پسر نباشد. و چهار يك بهره دو کس است: شوهر همراه فرزند یا فرزند پسر، و آن بهره يك یا چند زن است، هنگامی که فرزند یا فرزند پسر همراهشان نباشد.

والتَّمَنُّ فرض الزَّوجة والزَّوجات مع الولد أو ولد الإبن. والتَّلَثان فرض أربعة: البنّتين، وبنّتي الإبن، والأختين من الأب والأمّ، والأختين من الأب، والتلث فرض اثنتين: الأمّ إذا لم تحجب، وهو للإثنتين فصاعداً من الإخوة والأخوات من ولد الأمّ. والسُّدس فرض سبعة: الأمّ مع الولد أو ولد الإبن أو اثنتين فصاعداً من الإخوة والأخوات، وهو للجدّة عند عدم الأمّ، ولبنت الإبن مع بنت الصّلب، وهو للاخت من الأب مع الأخت من الأب والأمّ، وهو فرض



الأب مع الولد أو ولد الإبن وفرض الجدّ عند عدم الأب، وهو فرض الواحد من ولد الأم.

و هشت يك بهرة يك يا چند زن است همراه فرزند يا فرزند پسر. و دو سه يك بهرة چهار كس است: دو دختر، و دو دختر پسر، و دو خواهر پدر و مادري، و دو خواهر پدري. و سه يك بهرة دو كس است: مادر وقتي كه بهره‌اش كم کرده نشد و بهرة دو تا يا بیشتر از برادران و خواهران مادري. و شش يك بهرة هفت كس است: مادر همراه فرزند يا فرزند پسر يا همراه دو تا يا بیشتر از برادران و خواهران ميّت، و بهرة مادر مادر و يا مادر پدر، هنگامی سكه مادر نباشد، و بهرة دختر پسر همراه دختر ميّت است، و بهرة خواهر پدري همراه خواهر پدر و مادري است، و بهرة پدر است همراه فرزند يا فرزند پسر ميّت، و بهرة پدر پدر است وقتي كه پدر نباشد، و بهرة يك شخص از برادر يا خواهر مادري است.

وتسقط الجدّات بالأُمّ، والأجداد بالأب. ويسقط ولد الأمّ مع أربعة: الولد، وولد الإبن، والأب، والجدّ. ويسقط الأخ للأب والأمّ مع ثلاثة: الإبن، وابن الإبن، والأب. ويسقط ولد الأب بهؤلاء الثلاثة وبالأخ للأب والأمّ. وأربعة يعصّبون أخواتهم: الإبن، وابن الإبن، والأخ من الأب والأمّ، والأخ من الأب. وأربعة يرثون دون أخواتهم وهم: الأعمام، وبنو الأعمام، وبنو الأخ وعصبات المولى المعتقد.

و مي‌افتند مادران مادر و مادر پدر به مادر، كه هر گاه ميّت، مادر داشته باشد، مادر پدر و مادر مادر او ميراث نمی‌برند. و مي‌افتند پدران پدر به پدر، كه هر گاه متوفّي، پدر داشته باشد، پدر پدر ميراثش نمی‌برد. و مي‌افتند برادر و خواهر مادري به چهار كس: به فرزند كه هر گاه ميّت، فرزند داشته باشد چه پسر و چه دختر، برادران و خواهران مادري ميّت ميراث نمی‌برند. و به فرزند پسر، كه اگر ميّت داراي فرزند پسر باشد، چه پسر پسر و چه دختر پسر، برادران و خواهران مادري ميّت ميراث

نمی‌برند. و به پدر، که اگر میّت، پدرش زنده باشد، برادران و خواهران (مادری) میراث نمی‌برند. و به پدر پدر، که اگر میّت، پدر پدرش زنده باشد، برادران و خواهران مادری میّت میراث نمی‌برند. و می‌افتند برادران و خواهران پدری به پسر، و پسر پسر، و پدر، و برادران و خواهران پدر و مادری. و چهار کسند که بازوگیر خواهرانشان می‌شوند: پسر، پسر پسر، برادر پدر و مادری، و برادر پدری که پسر میراث می‌برد، و دختر که خواهر او است میراث می‌برد، و پسر پسر میراث می‌برد، و خواهرش یعنی دختر پسر میراث می‌برد، و برادر پدر و مادری میراث می‌برد، و خواهرش، خواهر پدری میراث می‌برد. و چهار کسند که خودشان میراث می‌برند ولی خواهرانشان میراث نمی‌برند، و ایشان عبارتند از: عموها، پسران برادر، و عصبه آقای آزاد کننده، زیرا عمو میراث می‌برند، ولی خواهرانشان، دختران عمو، میراث نمی‌برند، و عصبه آقای آزاد کننده میراث برده آزاد شده می‌برد، ولی دختر آقای آزاد کننده، میراث برده آزاد شده را نمی‌برد.

**فصل: وتجوز الوصیّة بالمعلوم والمجهول والموجود والمعدوم. وهي من الثلث، فإن زاد وقف على إجازة الورثة. ولا تجوز الوصیّة لوارثٍ إلا أن يجيزها باقي الورثة. وتصحّ الوصیّة من كلّ بالغ عاقل لكلّ متملک وفي سبيل الله تعالى. وتصحّ الوصیّة إلى من اجتمعت فيه خمس خصال: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحريّة، والأمانة.**

### فصل:

و درست است وصیّت نمودن به چیز معلوم، (مثل اینکه بگوید: ده تومان وصیّت کردم برای مسجد)، و به چیز نامعلوم، (مثل آنکه بگوید: یک چیزی وصیّت کردم برای خیر، که از خودش سؤال می‌شود که آن چیز کدام چیز است؟ اگر خودش بیان نکرد، ورثه‌اش بیان می‌کنند). و درست است وصیّت به چیزی که در وقت وصیّت موجود است، (مثل اینکه بگوید: این ده کیسه برنج را برای فقراء وصیت نمودم)، و

به چیزی که در وقت وصیت معدوم است و موجود نیست، (مثل اینکه ثمره نخل که بعد از شش ماه ثمر می‌کند، وصیت نمودم برای آب انبار ساختن). و وصیت از سه یک مال وصیت کننده است، که پس از مرگش آنچه بماند سه یک آن در وصیتش مصرف می‌شود، پس اگر زیاده بر سه یک وصیت نمود، در زیاده از سه یک موقوف است بر اجازه میراث بران بعد از مرگش، و اگر وصیت به کم‌تر از سه یک باشد، که همان مقدار وصیت شده از مالش انداخته می‌شود، و بقیه برای میراث بران هر گاه بدهی نداشته باشد. اگر بدهی داشته باشد، اول بدهی داده می‌شود، بعد از وصیت از سه یک آنچه بعد از بدهی بماند، بیرون می‌شود، و بقیه برای میراث بران. و درست نیست وصیت برای میراث بر مگر اینکه باقی میراث بران بعد از مرگ وصیت کننده اجازه دهند. و درست است وصیت کردن کسی که بالغ و عاقل باشد و وصیت برای چیزی نماید که بتواند مالک شود، مثل مسجد و وصیت در راه خدا باشد؛ یعنی وصیت در معصیت روا نیست. تا اینجا وصیت بود و از اینجا وصی معین کردن است که هر گاه کسی دارای فرزندان خردسال باشد، خوب است بعد از خود برای سرپرستی و نگهداری خردسالان و مالشان، وصی امینی معین کند. و درست است وصی معین کردن ولی باید وصی دارای این پنج خصلت باشد: مسلمان باشد، بالغ باشد، عاقل باشد، آزاد باشد، امین باشد، تا در وصایت خود امانت داری نماید.



## كِتَابُ النِّكَاحِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ مِنَ الْأَحْكَامِ وَالْقَضَايَا

النكاح مستحب لمن يحتاج إليه. ويجوز للحر أن يجمع بين أربع حرائر، وللعبد بين اثنتين. ولا ينكح الحرّ أمة إلا بشرطين: عدم صداق الحرّة وخوف العنت. ونظر الرّجل إلى المرأة على سبعة أضرب: أحدها نظره إلى أجنبية لغير حاجة فغير جائز، والثاني نظره إلى زوجته أو أمته، فيجوز أن ينظر إلى ماعدا الفرج منهما. والثالث نظره إلى ذوات محارمه أو أمته المزوّجة، فيجوز فيما عدا ما بين السرة والرّكبة. والرابع النّظر لأجل النّكاح فيجوز إلى الوجه والكفين. والخامس النظر للمداواة، فيجوز إلى المواضع التي يحتاج إليها. والسادس النّظر للشهادة أو للمعاملة فيجوز النّظر إلى الوجه خاصّة. والسابع النّظر إلى الأمة عند ابتاعها، فيجوز إلى المواضع التي يحتاج إلى تقليبها. فصل: ولا يصحّ عقد النّكاح إلا بوليّ وشاهدي عدل. ويفتقر الوليّ والشاهدان إلى ستّة شرائط: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحرّيّة، والدّكورة، والعدالة إلاّ أنّه لا يفتقر نكاح الدّميّة إلى إسلام الوليّ، ولا نكاح الأمة إلى عدالة السيّد.

### کتا بیست در بیان زنا شوئی و آنچه به آن تعلّق دارد از

#### حکمها و داستانها

زنا شوئی سنّت است، برای کسی که حاجت به زنا شوئی داشته باشد. و درست است برای مرد آزاد، جمع نمودن میان چهار زن آزاد، که با چهار همسر آزاد زنا شوئی کند. و برای برده روا است جمع دو زن به زنا شوئی. و مرد آزاد نمی تواند زن کنیز را بگیرد (زیرا اگر کنیز بگیرد، فرزندانش از کنیز، بردگان آقای کنیز می شوند، و روا

نیست که یک نفر سبب شود فرزندانش به بردگی افتند) مگر به دو شرط: نداشتن مهریه زن آزاد، و ترسیدن افتادن در عمل شنیع زنا. و نظر کردن مرد بسوی زن بر هفت گونه است: یکی از آن‌ها نظر کردن مرد به زن بیگانه بدون حاجت است، که روا نیست. دوم نظر کردن مرد بسوی زوجه و کنیزش که درست است نظر کردن به همه بدن زوجه و کنیزش غیر از شرمگاه، زیرا نظر به شرمگاه آن دو مکروه است. و سوم نظر کردن شخص به سوی محرم‌هایش یا کنیزش که شوهر دارد، پس درست است نظر کردن به سوی تمام اعضایشان غیر از میان ناف و زانو. و چهارم نظر کردن برای زناشویی است، که درست است نظر کردن بسوی رو و دو کف دست. و پنجم نظر کردن برای درمان کردن، پس درست است نظر کردن پزشک بسوی جاهایی از بدن که نیاز به درمان داشته باشد. و ششم نظر کردن برای گواهی دادن و یا معامله نمودن، که درست است نظر کردن بسوی رو و بس. و هفتم نظر کردن بسوی کنیز موقع خریدنش، پس درست است نظر کردن بسوی جاهایی از بدنش که در خرید و فروش آن به آن جاها نظر می‌شود.

### فصل:

و درست نیست بستن عقد زناشویی مگر به اذن ولیّ و حضور دو گواه درستکار. و ولیّ و دو گواه نیازمندند بسوی شش شرط:

۱- مسلمانی ۲- بالغ بودن ۳- خردمندی ۴- آزادی ۵- مرد بودن ۶- درستکاری. مگر اینکه در شوهر دادن زنی که کافر ذمی است نیازی به مسلمانی ولیّ او نیست، و شوهر دادن کنیز نیازی به درستکاری آفایش ندارد.

وَأُولِي الْوَلَاةِ الْأَبْ ثُمَّ الْجَدُّ أَبُو الْأَبِ ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ وَالْأُمُّ ثُمَّ الْأَخُ لِلْأَبِ ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ وَالْأُمُّ ثُمَّ ابْنُ الْأَخِ لِلْأُمِّ ثُمَّ الْعَمُّ ثُمَّ ابْنَةُ عَلَىٰ هَذَا التَّرْتِيبِ، فَإِنْ عَدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلِيُّ الْمَعْتَقُ ثُمَّ عَصَبَاتُهُ ثُمَّ الْحَاكِمُ. وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَصْرَحَ بِخَطْبَةِ مَعْتَدَةٍ، وَيَجُوزُ أَنْ يَعْزِضَ لَهَا وَيَنْكَحَهَا بَعْدَ انْقِضَاءِ عَدَّتِهَا. وَالتَّسَاءُ عَلَىٰ

ضربین: ثبیات، وأبکار. فالبکر يجوز للأب والجدّ إجبارها على التّکاح، والثّیب لا يجوز تزویجها إلّا بعد بلوغها وإذنها. فصل: والمحرمات بالنّصّ أربع عشرة: سبع بالنّسب، وهنّ الأمّ وإن علّت، والبنّت وإن سفلت، والأخت، والخالة، والعمّة، وبنّت الأخ، وبنّت الأخت. واثنتان بالرّضاع: الإمّ المرضعة، والأخت من الرّضاع. وأربع بالمصاهرة: أمّ الزّوجة، والرّیبة إذا دخل بالأّم، وزوجة الأب، وزوجة الإبن، وواحدة من جهة الجمع وهي أخت الزّوجة.

و مستحقّ ترین ولی‌ها، پدر است، دگر پدر پدر، دگر برادر پدر و مادری، دگر برادر پدری، دگر پسر برادر پدر و مادری، دگر پسر برادر پدری، دگر عمو، دگر پسر عمو، به همان ترتیب (که اوّل عمومی پدر و مادری، دگر عمومی پدری، دگر پسر عمومی پدر و مادری، دگر پسر عموی پدری). اگر عصبه‌ها نباشند پس آقای آزاد کننده که میراث برده آزاد شده‌اش می‌برد، دگر پس از آقای آزاد کننده عصبه‌های او که میراث برده آزاد شده شان می‌برند، پس از آن حاکم (و مقصود از آن حاکم شرعی است که مفتی باشد) (آن زن را که هیچ ولیّ دیگری ندارد به شوهر می‌دهد). و درست نیست صریحاً گفتگوی خواستگاری زنی نمودن که در عده است. و درست است که به پهنای سخن اشاره به خواستگاری او نمودن، (مثل اینکه بگوید: مانند تو پیدا نمی‌شود). و او را می‌تواند به زنی بگیرد بعد از به آخر رسیدن عده‌اش.

و زنان بر دو گونه‌اند: دوشیزگان و بیوگان. پس دوشیزه، روا است برای پدر و پدر پدر مجبور کردنش بر شوهر گرفتن، و بیوه، درست نیست شوهر دادنش مگر پس از رسیدن به سنّ بلوغ و اجازه دادنش.

### فصل:

و زنانی که حرام است زناشویی با آن‌ها به نصّ قرآن، چهارده‌اند: هفت تا به نسب و آنان عبارتند از: ۱- مادر و اگر چه بالا رود، ۲- و دختر و اگر چه پائین رود، مانند دختر دختر، ۳- و خواهر، ۴- و خاله یعنی خواهر مادر، ۵- و عمّه که خواهر پدر

باشد، ۶- و دختر برادر ۷- و دختر خواهر. و دو تا حرام هستند به سبب شیر و آن دو عبارتند از: ۱- مادر شیرده ۲- و خواهر شیری.

و چهار تا حرامند به سبب زناشویی و آنان عبارتند از: ۱- مادر زن، ۲- و پبی زاده هر گاه شوهر مادرش، دخول به مادرش نموده باشد، ۳- و زن پدر، ۴- و زن پسر. و یکی از جهت جمع کردن و آن خواهر زن است.

ولا یجمع بین المرأة و عمّتها، ولا بین المرأة وخالتها. ویحرم من الرّضاع ما یحرم من النّسب. وتردّ المرأة بخمسة عیوب: بالجنون، والجذام، والبرص، والرّتیق، والقرن. ویردّ الرّجل بخمسة عیوب: بالجنون، والجذام، والبرص، والجبّ، والعتّة.

فصل: ویستحبّ تسمیة المهر فی النّکاح، فإن لم یسمّ صحّ العقد. ووجب المهر بثلاثة أشياء: أن یفرضه الرّوج علی نفسه، أو یفرضه الحاکم أو یدخل بها فیجب مهر المثل. ولس لأقلّ الصّداق ولا لأکثره حدّ. ویجوز أن یتزوّجها علی منفعة معلومة. ویسقط بالطلاق قبل الدّخول نصف المهر.

فصل: والولیمة علی العرس مستحبّة، والإجابة إليها واجبة إلا من عذر. و درست نیست که جمع کرده شود میان زنی و عمّه اش، و میان زنی و خاله اش در نکاح یک شوهر. (و اگر بخواهد عمّه و یا خاله زنی را ازدواج نماید مادامی که آن زن در عقد زناشویی او است، عقد عمّه و یا خاله آن زن منعقد نمی گردد، مگر وقتی که آن زن را طلاق دهد) و حرام می شود از شیرخواری آنچه از نسب حرام بود (از نسب مادر حرام است، از شیر هم مادر شیرده حرام است زناشویی با پسری که نزد او شیر خورده است و بر این قیاس). و پس داده می شود زن به پنج عیب: به دیوانگی، و خوره، و پیسی، و گرفتن گوشت در فرج، و گرفتن استخوان در فرج. (یعنی اگر مردی با زنی عقد نکاح نمود و معلوم شد که زن دارای یک از آن عیب های پنجگانه است، مرد می تواند فسخ نکاح نماید و فائده این فسخ آن است که اگر فسخ به یکی



از آن عیب‌ها قبل از تصرّف زن باشد، مهریه چیزی لازم شوهر نمی‌شود)، و پس داده می‌شود شوهر به پنج عیب: به دیوانگی، و خوره، و پیسی، و نداشتن آلت مردی که بریده شده باشد، و نامردی. (یعنی اگر زنی شوهری گرفت و پس از عقد معلوم شد که یکی از آن عیب‌های پنجگانه در شوهر هست، زن می‌تواند فسخ نکاح نماید، و وقتی که خود زن فسخ نمود و فسخ پیش از تصرّف بود، آن زن حقّ مهری ندارد).

### فصل:

و سنت است نام مهر بردن در عقد نکاح، پس اگر در عقد نکاح نامی از مهر برده نشد عقد نکاح صحیح است. و واجب می‌شود مهر به یکی از سه چیز: ۱- به اینکه خود شوهر پس از عقد و قبل از تصرّف مهریه‌ای برای زوجه‌اش معین نماید و زوجه‌اش راضی شود، ۲- یا اینکه زوجه‌اش به تعیین مهر از شوهر راضی نشود، و حاکم مهر آن زن را معین نماید. قصد از معین کردن آن است که مقدار آن بیان شود، ۳- یا اینکه شوهر آن زن را تصرّف نماید و مهرالمثل آن زن لازم شود. و صدق که کابین است حدّی برای کم‌تر آن نیست، (بلکه درست است زنی را به یک دانه خرما به نکاح آوردن مثلاً) و همچنان بیشترین حدّ مهر هم نمی‌توان تعیین کرد، بلکه می‌توان میلیاردها مهر زنی قرار داد. و درست است که زنی را بر منفعت چیز معلومی زناشویی نماید. (مثلاً مهریه زنی باسواد کردنش قرار دهد، و یا تعلیم قرآن مهریه‌اش نماید)، و هر گاه شوهر قبل از تصرف زوجه‌اش او را طلاق داد، نصف مهر می‌افتد و فقط نصف مهر لازم او است که به زوجه‌اش بدهد.

### فصل:

و شیرینی دادن بر عقد زناشویی سنت است. و رفتن کسی که دعوت شد به سوی آن واجب است، مگر اینکه عذر داشته باشد، به اینکه بیمار باشد و نتواند آنجا حاضر شود.

**فصل:** والتسوية في القسم بين الزوجات واجبة، ولا يدخل على غير المقسوم لها لغير حاجة، وإذا أراد السفر أقرع بينهما وخرج بالتي تخرج لها القرعة. وإذا تزوج جديدة خصّها بسبع ليالٍ إن كانت بكراً، وبثلاث ليالٍ إن كانت ثيباً. وإذا خاف نشوز المرأة وعظها فإن أبت إلا النشوز هجرها، فإن أقامت عليه هجرها وضربها، ويسقط بالنشوز قسمها ونفتها.

**فصل:** والخلع جائز على عوض معلوم وتملك به المرأة نفسها، ولا رجعة له عليها إلا بِنكاح جديد، ويجوز الخلع في الطهر وفي الحيض. ولا يلحق المختلعة الطلاق.

### فصل:

و یکسان نمودن در نوبت بین زن‌ها واجب است. و شوهر نمی‌تواند بر زنی که نوبت‌اش نیست بدون حاجت داخل شود. (اما برای حاجت مثل بیماری زنی که نوبت‌اش نیست و به پرستاری شوهر نیاز دارد، در این حالت داخل شدن شوهر بر او روا است). و هر گاه شوهر قصد مسافرت نماید و بخواهد یکی از آن زوجها را با خود ببرد، باید قرعه اندازد میان آن‌ها، و همان که قرعه‌اش بیرون آمد با خود به سفر برد. و هر گاه زنی به تازه گرفت (غیر از زوجه سابقش) اختصاص دهد آن زن نوراً به هفت شب اگر دوشیزه باشد، و به سه شب اگر بیوه باشد. و هر گاه شوهر ترسید از نافرمانی زن، به اینکه نافرمانی را از او دید، آن زن را پند دهد و نصیحت کند، و اگر سودمند نشد و ماند بر نافرمانی، او را در سخن و خوابگاه ترک نماید. پس اگر ترک سخن و خوابگاه با او سودی نداد و بر نافرمانی بماند، او را ترک نماید، و بزندش. و می‌افتد به نافرمانی زن، نوبت و نفقه‌اش.

### فصل:

و خلع نمودن روا است در مقابل عوض معلومی. (خلع عبارت است از این است که شوهری به زوجه‌اش می‌گوید: من خلع با تو نمودم به یک تومان، و

زوجه‌اش هم بگوید: من قبول خلع از تو نمودم به یک تومان مثلاً، که پس از تلفظ به این صیغه خلع، زن مالک نفس خود می‌شود، (و از زیر ارتباط زناشوئی با شوهرش بیرون می‌آید، بدین معنی که) شوهر نمی‌تواند رجوع در آن زن نماید مگر به عقد نکاح از نو و با رضایت زن. و درست است خلع نمودن در حال پاکی و قاعده شدن زن. و نمی‌رسد به زنی که خلع نموده طلاق (یعنی زنی که سر خود را از شوهر خرید به خلع که در اینحال از همسری بیرون رفته است و آن شوهر نمی‌تواند طلاق بر او جاری کند، زیرا طلاق بر زن بیگانه واقع نمی‌شود).

**فصل: وَالطَّلَاقُ ضَرْبَانِ: صَرِيحٌ وَكِنَايَةٌ. فَالصَّرِيحُ ثَلَاثَةٌ أَلْفَاظُ: الطَّلَاقُ، وَالْفِرَاقُ، وَالسَّرَاحُ، وَلَا يَفْتَقِرُ صَرِيحُ الطَّلَاقِ إِلَى التَّيَّةِ. وَالْكِنَايَةُ: كُلُّ لَفْظٍ أَحْتَمِلُ الطَّلَاقَ وَغَيْرَهُ، يَفْتَقِرُ إِلَى التَّيَّةِ. وَالتَّيَّةُ فِيهِ ضَرْبَانِ: ضَرْبٌ فِي طَلَاقِهَا سَنَةٌ وَبِدْعَةٌ، وَهِنَّ ذَوَاتُ الْحَيْضِ. فَالسَّنَةُ أَنْ يَوْعَ الطَّلَاقُ فِي طَهْرٍ غَيْرِ مَجْمَعٍ فِيهِ، وَالْبِدْعَةُ أَنْ يَوْعَ الطَّلَاقُ فِي الْحَيْضِ أَوْ فِي طَهْرٍ جَامِعِهَا فِيهِ. وَضَرْبٌ لَيْسَ فِي طَلَاقِهَا سَنَةٌ وَلَا بِدْعَةٌ، وَهِنَّ أَرْبَعٌ: الصَّغِيرَةُ، وَالْأَيْسَةُ، وَالْحَامِلُ، وَالمُخْتَلَعَةُ الَّتِي لَمْ يَدْخُلْ بِهَا.**

### فصل:

و طلاق بر دو قسم است: صریح، به معنی آشکار، و کنایه، به معنی پوشیده. پس آنچه آشکارند طلاق باشد سه لفظ است: لفظ طلاق، و لفظ فراق، و لفظ سراح (که در این سه لفظ در رسانیدن جدائی زن و شوهر و هِشْتَنِ زَن و بریدگی پیوند زناشوئی آشکارند) و کنایه عبارت از هر لفظی است که احتمال طلاق و غیر طلاق دارد، از این راه باید قصد طلاق با آن همراه باشد، تا طلاق واقع شود. (مثلاً هر گاه گفت به زوجه‌اش: أَنْتِ مُطَّلَقَةٌ - تو هِشْتَه ای - آشکارا می‌رساند که شوهر او را طلاق داده است. و هر گاه به زوجه‌اش گفت: من کاری به کار تو ندارم، (به عربی: لَا أُنَدُهُ سَرْبُكِي)، که اینگونه الفاظ هم امکان دارد که شوهر از راه تهدید و ناپسندی رفتار به

زن بگوید، و هم احتمال دارد که به سبب جدائی او از زوجه اش کاری به کار او نداشته باشد. چون هر دو احتمال دارد، هر گاه شوهر در گفتن این الفاظ قصد طلاق داشته باشد، طلاق واقع می شود، و اگر قصد طلاق نداشته باشد، طلاق واقع نیست. اگر زوجه در قصد طلاق از شوهر تردید داشته باشد، شوهر تصدیق می شود به قسم که طلاق نداشته است. اما اگر شوهر اعتراف نماید که قصدش طلاق بوده، طلاق واقع می شود. و زنان در طلاق بر دو گونه اند: قسمی که در طلاق آنان سنت و بدعتی موجود است، و آنانند زنانی که قاعده می شوند. و سنت در طلاق اینگونه زنان آن است که شوهر طلاقشان را در حال پاکی و آن هم پاکی که در آن پاکی شوهر با او نزدیکی نکرده، واقع سازد. و بدعت در طلاق آنگونه زنان چنان است که شوهر طلاقشان را در حال حیض بیندازد، و یا اینکه طلاقشان را در پاکی بیندازد که در آن پاکی با آن زن نزدیکی نموده باشد. و قسمی از زنان در طلاقشان سنت و بدعتی نیست، و آنان چهارند: زن خردسال که قاعده نشده است، و پیره زن که به یانسگی رسیده و قاعده نمی شود، و زن باردار، و زنی که قبل از اینکه شوهرش او را تصرف کند، با شوهرش خلع نمود.

**فصل: ویملك الحرّ ثلاث تطليقات والعبد تطليقتين، ويصحّ الإستثناء في الطّلاق إذا وصله به، ويصحّ تعليقه بالصّفة والشرط. ولا يقع الطّلاق قبل النكاح. وأربع لا يقع طلاقهم: الصبيّ، والمجنون، والتائم، والمكروه.**

**فصل: وإذا طلق امرأته واحدة أو اثنتين فله مراجعتها ما لم تنقض عدتها، فإن انقضت عدتها حلّ له نكاحها بعقد جديد وتكون معه على ما بقي من الطّلاق، فإن طلقها ثلاثاً لم تحلّ له إلا بعد وجود خمس شرائط: إنقضاء عدتها منه، وتزويجها بغيره، ودخوله بها وإصابتها، وبينونها منه، وإنقضاء عدتها منه.**

**فصل:**

و مرد آزاد مالک سه طلاق است، و مرد برده دارنده دو طلاق است. و درست است استثناء در طلاق هر گاه استثناء را همراه طلاق یاد نمود (مثلاً گفت به زوجه‌اش: **أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثَ تَطْلِيقَاتٍ إِلَّا وَاحِدَةً**. توبه سه طلاق مگر یک طلاق، یعنی از سه طلاق دوتایش واقع است) و درست است معلق نمودن طلاق به صفت و شرط (مثل آنکه به زوجه‌اش بگوید: اگر به خانه تقی رفتی به طلاق هستی، که هر گاه به خانه تقی رفت طلاقش می‌افتد) و واقع نمی‌شود طلاق پیش از زناشویی (زیرا شرط وقوع طلاق این است که طلاق داده، زوجه طلاق دهنده باشد، پس طلاق دادن به زنانی که زوجه او نیستند ارزش ندارد). و چهار کسند که طلاقشان واقع نمی‌شود: کودک، دیوانه، شخصی که در خواب است، و کسی که به زور گرفته شد که طلاق دهد. (به اینکه به وی تهدید شد، اگر طلاق از زوجه‌اش ندهد، کشته می‌شود، و تهدید کننده هم توانائی عملی کردن این تهدید داشت و تهدید شده هم چاره‌ای به گریختن یا دیگری به کمک خواستن نداشت. تهدید به حسب اشخاص تفاوت می‌کند. تهدید مردم آبرومند به بی‌آبرویی شان در انظار هم اکراه نامیده می‌شود، و طلاق کسی که مجبور شد به طلاق به شرح بالا واقع نمی‌شود).

**فصل:**

و هر گاه مرد آزاد طلاق زوجه‌اش داد یک طلاق و یا دو طلاق، پس می‌رسد او را بازگشت دادن زوجه‌اش به خانه‌اش، مادامی که عدّه آن زن نگذشته باشد، پس اگر عدّه زن طلاق داده شده به یک و یا دو طلاق گذشت، در این حال روا است برای او عقد زناشویی بستن با آن زن از نو، و هر گاه زن طلاق داده شده که یک و یا دو طلاق گرفته بود و عدّه‌اش گذشته بود، به عقد نکاح نو به خانه آورد، این زن با همین شوهر بر بقیّه طلاق هستند؛ یعنی اگر پیشتر دو طلاق داده است حالا در این عقد فقط یک طلاق دیگر دارد. اگر شوهر زوجه‌اش را سه طلاق گفت، پس از سه طلاق این زن بر طلاق

دهنده‌اش حرام است، و موقعی این زن می‌تواند با شوهر سه طلاق دهنده‌اش بگذرد، و شوهر دیگری اختیار نماید، و این شوهر بعدی آن زن را تصرف کند، و با او نزدیکی نماید، و آنگاه شوهر بعدی طلاق آن را بگوید، و عده آن زن از شوهر بعدی بگذرد. هر گاه این پنج شرط بجا آمد، شوهر قبلی زن می‌تواند با او ازدواج نماید. (این دستور شریعت مطهره اسلام که هر گاه شوهری زوجه خود را سه طلاق داد، تا شوهر دیگری نگیرد، ازدواج با شوهر قبلی نمی‌تواند، خود درسی آموزنده است که مردمی که به خرده‌گیری و بهانه‌جویی پردازند و نیک‌بختی زناشویی را فدای چیزهای جزئی نمایند و از بی‌کفایتی نتوانند یکدیگر را اصلاح کنند، باشد به دوری از همدیگر، و معاشرت با شوهری دیگر، مزه‌جدائی را بچشند و درس عبرت گیرند. و طلاق همیشه باید آخرین علاج باشد، یعنی وقتی که به هیچ وجه سازش بین زن و شوهر میسر نشد، اقدام به طلاق شود، همچنان که اگر دستی زخم شد تا امید بهبودیش است قطع نکنند، مگر وقتی که ترس سرایت و تلف همه بدن باشد).

**فصل: وإذا حلف أن لا يوطأ زوجته مطلقاً أو مدة تزيد على أربعة أشهر فهو مول ويؤجل له إن سألت ذلك أربعة أشهر، ثم يخير بين الفئته والتكفير أو الطلاق، فإن امتنع طلق عليه الحاكم.**

**فصل: والظهار أن يقول الرجل لزوجته أنت عليّ كظهر أمي، فإذا قال لها ذلك ولم يتبعه بالطلاق صار عائداً ولزمتة الكفارة: والكفارة عتق رقبة مؤمنة سليمة من العيوب المضرة بالعمل والكسب، فإن لم يجد فصيام شهرين متتابعين، فإن لم يستطع فإطعام ستين مسكينا، لكل مسكين مدّ، ولا يحلّ للمظاهر وطؤها حتى يكفر.**

### فصل:

و هر گاه قسم یاد نمود مردی بر اینکه نزدیکی با زوجه‌اش ننماید، و مدّتی برای قسم خود معین نکرد، یا مدّت بیش از چهار ماه معین نمود، پس او، ایلاء کننده

است. (ایلاء عبارت است از سوگند بر نزدیک نشدن به زوجه است). در اینحال اگر زوجه‌اش درخواست مدّت گذاری نمود، تا چهار ماه مهلت به شوهر او داده می‌شود. چنانچه در این مدّت با زوجه‌اش نزدیکی ننمود، به شوهر نامبرده اختیار داده می‌شود که یا از سوگند خود رجوع کند و به زن نزدیکی نماید و کفّاره این سوگند (که در فصلظهار می‌آید، فصل بعد از این بیان می‌شود) بدهد، و یا اینکه طلاق زوجه‌اش بدهد. پس اگر خودداری نمود و نه طلاق و نه رجوع نمود که نزدیکی با زوجه‌اش نماید، در این حالت حاکم شرع یک طلاق زوجه نامبرده را واقع می‌سازد.

### فصل:

وظهار یا مظاهره عبارت از آن است که مردی به زوجه‌اش بگوید: «تو بر من مانند کمر مادرم هستی»، که هر گاه چنین گفتاری به زوجه‌اش گفت و فوراً بدنبال آن طلاق زوجه‌اش نداد، گردید رجوع کننده در گفتار خود و لازم او گشت کفّاره (یعنی وقتی که شوهر به زنش گفت: تو بر من مثل کمر مادرم هستی، وقتی این لفظ تحقق می‌یابد که فوراً بدنبال آن طلاقش بگوید، زیرا به طلاق گرفتن زن و حرام شدنش بر شوهر مانند کمر مادر می‌شود. ولی اگر بدنبال آن لفظ طلاق زوجه‌اش را واقع نکرد، گفتار بیهوده‌ای را گفته و توهین به مادر خود نموده است که جبران آن در دادن کفّاره است) و کفّاره: عبارت است از آزاد کردن یک گردن مسلمانی یعنی برده مسلمانی که سلامت باشد از عیب‌هایی که زیان به کار و کسب می‌رساند. اگر برده مسلمان را نیابد که آزاداش کند، پس دو ماه پی در پی به روزه رود، پس اگر روزه داری دو ماه پی در پی نتواند، پس خوراک به شصت بینوا بدهد، به هر مسکینی یک مدّ که چهار قیاس و نیم باشد از قوت غالب محلّ. و روا نیست بر مردظهار گوینده نزدیکی با آن زن مظاهره شده مگر پس از کفّاره دادن. (ایلاء و اظهار از نظر ادیّت زوجه و بی احترامی هر دو حرامند).

## کلمات:

(حلف): سوگند یاد نمود. (أَنْ لَا يَطَأَ زَوْجَتَهُ): آنکه نزدیکی با زوجه اش ننماید. (فهو مول): پس او ایلاء کننده است. و ایلاء همان قسم خودداری از نزدیک شدن به زوجه است. (يُؤَجَّلُ لَهُ): مدّت برای آن شوهر گذاشته می شود. (إِنْ سَأَلْتَ): اگر زوجه اش درخواست مدّت گذاری نمود (ثُمَّ يَخَيَّرُ): پس از گذشتن چهار ماه از روز ایلاء گفتن شوهر را اختیار می دهند میان دو چیز. (الْفَيْئَةُ): یعنی برگشتن از گفتار خود و نزدیکی با زوجه اش نمودن (اظهار): مشتق از ظهر به معنی کمر است. ظاهر و مظاهره عبارت است از گفتن شوهر به زوجه اش: تو بر من مانند کمر مادرم هستی، چون سبب نزول آیه مظاهره ﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّنِ تَسَاءَلُونَ مَا مِنْ أُمَّهَاتِهِمْ...﴾ [المجادلة: ۲].

درباره کسی است که این لفظ گفته اند، به این لفظ شهرت یافته است. و گر نه اگر بگوید: مانند سینه مادرم هستی، هم همان حکم را دارد. (صار عائداً): گردید رجوع کننده در سخن خود و پس گیرنده گفتار خود. (رقبة): گردن، و قصد از آن برده است.

فصل: وإذا رمى الرجل زوجته بالزنا فعليه حدّ القذف إلا أن يقيم البينة أو يلاعن فيقول عند الحاكم في الجامع على المنبر في جماعة من الناس: أشهد بالله إنني لمن الصادقين فيما رميت به زوجتي فلانة من الزنا، وأنّ هذا الولد من الزنا وليس مني، أربع مرّات، ويقول في المرّة الخامسة بعد أن يعظه الحاكم: وعليّ لعنة الله إن كنت من الكاذبين. ويتعلّق بلعانه خمسة أحكام: سقوط الحدّ عنه، ووجوب الحدّ عليها، وزوال الفرش، ونفي الولد، والتّحريم على الأبد. ويسقط الحدّ عنها بأن تلتعن فتقول: أشهد بالله إنّ فلانا هذا لمن الكاذبين فيما رماني به من الزنا، أربع مرّات، وتقول في المرّة الخامسة بعد أن يعظها الحاكم: وعليّ غضب الله إن كان من الصادقين.



## فصل:

و هر گاه دشنام داد مردی زوجه‌اش را به عمل زنا متهّم کرد، پس واجب است بر آن مرد حدّ تهمت که هشتاد چوب به او زنند، مگر آنکه گفتار خود را به گواهان ثابت کند، یا لعان نماید. و لعان چنین است که بگوید نزد حاکم و روی منبر در حضور گروهی از مردم: گواهی می‌دهم به خدا که محققاً از راست گویانم در آنچه نسبت به زوجه ام فلانه، گفته ام از زناکاریش، و محققاً این فرزند از زنا است و از من نیست، چهار بار آن جمله را تکرار نماید. و بگوید بار پنجم هر گاه وعظ و پند حاکم برای جلوگیری از گفتن بار پنجم سودمند نیفتاد: و نفرین خدا بر من باد اگر باشم از دروغگویان. و به این لعان شوهر پنج حکم تعلق می‌گیرد: ۱- افتادن حدّ تهمت از او، ۲- و واجب شدن حدّ زنا بر آن زن، ۳- و نیست شدن زناشوئی از میان آن زن و شوهر لعان کننده‌اش، ۴- و نیست شدن نسب آن فرزند از آن مرد لعان کننده، ۵- و حرام شدن آن زن بر مرد لعان کننده برای همیشه. و می‌افتد حدّ زنا از آن زن به اینکه آن زن هم لعان نماید و چنین بگوید: گواهی می‌دهم که این فلان (و نام ببرد) محققاً از دروغگویان است در آنچه از زناکاری به من نسبت داده است، چهار بار این جمله را بگوید، و بار پنجم هر گاه وعظ و پند حاکم در خودداری از گفتن پنجمین بار سودمند نیفتاد، بار پنجم می‌گوید: و بر من باد خشم خدا اگر او (نام ببرد) از راستگویان باشد.

فصل: والمعتدة علی ضربین: متوفی عنها، و غیر متوفی عنها، فالتوفی عنها إن كانت حاملاً فعدتها بوضع الحمل وإن كانت حائلاً فعدتها أربع أشهر وعشراً، و غیر المتوفی عنها إن كانت حاملاً فعدتها بوضع الحمل وإن كانت حائلاً وهي من ذوات الحيض فعدتها ثلاثة قروء، وهي الأطهار إلا إذا كانت صغيرة أو آيسة فعدتها ثلاثة أشهر. والمطلقة قبل الدخول بها لا عدة عليها. وعدة الأمة بالحمل كعدة الحرّة، وبالأقراء أن تعدد بقرائن وبالشهور عن الوفاة

أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرَيْنِ وَخَمْسَ لَيَالٍ، وَعَنْ الطَّلَاقِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرٍ وَنِصْفٍ فَإِنْ اعْتَدَّتْ بِهَشْرَيْنِ كَانَ أَوْلَى.

### فصل:

و زنانی که عدّه می گیرند بر دو قسم اند: زنی که شوهرش وفات نموده و عدّه غیر وفات می گیرد. اما زنی که عدّه وفات نشسته است، اگر باردار باشد که عدّه او به زایمان به آخر می رسد، و اگر باردار نباشد، پس عدّه او چهار ماه و ده روز عدّه گرفتن است. و اما زنی که شوهرش وفات نموده بلکه او را طلاق داده مثلاً، که در اینحال اگر باردار باشد، عدّه اش به زانیدن بچه پایان می پذیرد و اگر باردار نباشد، بلکه از زنانی باشد که قاعده می شوند، پس عدّه او به گذشتن سه پاکی به سر می رسد. و اگر از زنانی باشد که قاعده نشده مانند زن خردسال و یا قاعده نمی شوند مانند پیرزن، پس عدّه زن خردسال و پیرزن گذشتن سه ماه است. و اما زنی که پیش از دخول شوهر به او، طلاق داده شد، که عدّه ای بر او نیست. و اما عدّه کنیز که اگر باردار باشد که در این حال چه از عدّه وفات و چه غیر وفات، عدّه اش به زانیدن بچه به سر می رسد، و عدّه کنیز به پاکی به گذشتن دو پاکی پایان می پذیرد، و عدّه کنیز به ماه از عدّه وفات به گذشتن دو ماه و پنج روز است، و عدّه کنیز به ماه از عدّه طلاق به گذشتن یک ماه و نیم به آخر می رسد، و هر گاه دو ماه عدّه بگیرد بهتر است.

فصل: **و یجب للمعتدة الرجعیة السکنی والتّفقة، و یجب للبائن السکنی دون التّفقة إلا أن تكون حاملاً. و یجب علی المتوفی عنها زوجها الإحداد، وهو الإمتناع من الزینة والطیب وعلی المتوفی عنها زوجها والمبتوتة ملازمة البيت إلا لحاجة.**

فصل: **ومن استحدث ملک أمة حرم علیه الإستمتاع بها حتی یتبرئها إن کانت من ذوات الحیض بحیضة، وإن کانت من ذوات الشهور بشهر، وإن**

كانت من ذوات الحمل بالوضع. وإذا مات سيّد أمّ الولد استبرأت نفسها كالأمة.

### فصل:

واجب است بر شوهر دادن نفقه و خانه نشیمن به زوجه اش که او را طلاق رجعی داده است (که هر گاه شوهری زوجه اش را طلاق رجعی داد به اینکه سه طلاق نگفت، پس مادامی که آن زن در عدّه است، نشیمن و مصرف او لازم شوهر است) (و زنی که در عدّه رجعی نشسته است، حکم زوجه را دارد در اینکه نفقه و نشیمن او لازم شوهر است، و در اینکه اگر در عدّه رجعیّه زن و یا شوهر مرد، میراث یکدیگر می‌برند، و از اینکه اگر شوهر بخواهد طلاق دیگرش بیندازد، می‌تواند، و در اینکه ایلاء و ظهار و لعان می‌توان با او گفت). و واجب است بر شوهر برای زنی که طلاق بائن گرفته به اینکه خلع نموده و یا سه طلاق گرفته است، نشیمن او، اما نفقه زنی که طلاق بائن گرفته است لازم بر طلاق دهنده نیست، و لازم است بر زنی که شوهرش وفات نموده دوری جستن از زیبایی و بو خوشی که تا موقعی که در عدّه وفات است لباس‌های زیبا و زیورآلات و سرمه و غیره و بو خوشی نمی‌تواند بکار برد. و واجب است بر زنی که شوهرش در گذشته است، و همچنان زنی که طلاق قطعی گرفته است لازم‌شان است که در مدت عدّه داری در خانه نشیند و بیرون نروند مگر برای حاجت.

### فصل:

و کسی که به دست آورد کنیزی را به خرید و یا به غیر آن، حرام است بر او نزدیکی با آن کنیز تا آنکه پاکی بچه دانش را بداند، به اینکه اگر آن کنیز قاعده می‌شود یک قاعده اش بگذرد، و اگر کنیز قاعده نمی‌شود که خردسال و یا پیرزن است، یک ماه بگذرد، و اگر کنیز باردار باشد، باید به او نزدیک نشود تا بچه را بدنیا آورد. و هر گاه آقای کنیزی که فرزند از آقایش دارد، بمیرد آن کنیز باید مانند کنیز

پاکی بچه دان خود را به قاعده شدن و یا گذشتن یک ماه پس از مرگ آقايش، يقين کند.

**فصل:** وإذا أرضعت المرأة بلبنها ولدًا صار الرضيع ولدها بشرطين: أحدهما أن يكون له دون الحولين، والثاني أن ترضعه خمس رضعات متفرقات. يصير زوجها أبًا له، ويحرم على المرضع التزويج إليها وإلى كل من ناسبها، ويحرم عليها التزويج إلى المرضع وولده دون من كان في درجته، أو أعلى طبقة منه.

### فصل:

و هر گاه زنی شیر داد به شیر خودش کودکی را، می‌گردد آن کودک فرزندش به دو شرط: یکی آنکه کودک کم‌تر از دو سال داشته باشد، و دوم اینکه شیر به او دهد پنج شیر دادن جدا از همدیگر. و می‌گردد شوهر آن زن شیرده پدر آن کودک شیرخوار، و حرام است بر آن شیرخوار زناشویی با آن زنی که شیر به او داده است، و همچنان حرام است بر آن شیرخوار زناشویی با هر کسی که نسبتی با آن زن شیرده داشته باشد. (مانند مادر آن زن، عمّه اش، جدّه اش، خاله اش و غیره) و حرام است بر آن زن شیرده زناشویی با آن پسری که شیر او خورده است. و همچنین با فرزندان آن پسر شیرخوار، اما زناشویی آن زن شیرده با کسانی که در درجه شیرخوار هستند، مانند زناشویی با برادر آن طفل و یا با کسانی که بالاتر از آن طفل شیرخوار هستند، مانند زناشویی زن شیرده آن بچه با پدر آن بچه و یا عمویش که روا است و مانعی ندارد. الحاصل، طفل شیرخوار موقعی که بزرگ شد نمی‌تواند با مادر شیری اش زناشویی نماید، و نه هم با محارم آن زن و نه با شوهر آن زن. پدر طفل هم برای طفلش نمی‌تواند آنان را به زنی بگیرد، یعنی طفل شیرخوار از شیرده و شوهر و محارم او ممنوع از زناشویی است، چه در حال طفلی و چه در موقع بزرگیش. و زن شیرده هم نمی‌تواند با پسری که شیر او خورده است، زناشویی نماید نه با آن پسر شیرخوار و نه پسرانش. و

همچنین شوهر زنی که به بچه شیرخواره شیر داده است نمی‌تواند با آن بچه و یا فرزندان زناشوئی کند. و آن بچه هم نمی‌تواند با شوهر آن زن شیرده و فرزندان آن شوهر، و اگر هم از غیر آن زن باشند، نمی‌تواند زناشوئی کند. موضوع رضاع و شیردادن موضوع بسیار مهمی است که باید زنان و مردان آن را ثبت کنند و بنویسند و گواه بر آن بگیرند، مبدا که به مرور ایام و غفلت باعث نکاح محارم شود.

**فصل: ونفقة العمودین من الأهل واجبة للوالدین والمولودین، فأماً والوالدون فتجب نفقتهم بشرطین: الفقر والزّمانة، أو الفقر والجنون، وأماً المولودون فتجب نفقهم بثلاثة شرائط: الفقر والصّغر أو الفقر والزّمانة أو الفقر والجنون. ونفقة الرّقیق والبھائم واجبة ولا یكفّون من العمل ما لا یطیقون. ونفقة الزوجة الممکّنة من نفسها واجبة، وهي مقدّرة، فإن كان الزّوج موسراً فمدّان من غالب قوتها، ویجب من الإدم والكسوة ماجرت به العادة، وإن كان معسراً فمدّ من غالب قوت البلد وما یأتمم به المعسرون ویكسونه، وإن كان متوسطاً فمدّ ونصف ومن الإدم والكسوة الوسط، وإن كانت ممّن یخدم مثلها فعليه إخدامها. وإن أعسر بنفقتها فلما فسخ التّکاح، وكذلك إن أعسر بالصّدق قبل الدّخول.**

### فصل:

و نفقه دو ستون نسب از خویشاوندان واجب است: برای زاینندگان، پدران و مادران. و برای زائیده شدگان، پسران و دختران. اما نفقه زاینندگان، پدران و مادران که واجب می‌شود به دو شرط: تهیدستی و زمین گیری، و یا تهیدستی و دیوانگی. اما اگر زاینندگان توانگر و یا تندرست و کارگر باشند که نفقه شان در حالشان و بر خودشان است. و نفقه فرزندان واجب می‌شود به سه شرط: تهیدستی و خردسالی، و یا تهیدستی و زمین گیری، و یا تهیدستی و دیوانگی. اما اگر فرزند دارای مال باشد، و یا اینکه بزرگ و تندرست باشند، که نفقه شان بر خودشان و در مالشان است، و لازم

پدر و مادر نیست. و نفقهٔ بردگان و حیوانات بر صاحبانشان واجب است، کسی که دارای برده و یا حیوان باشد، نفقه دادن به برده به شکم پُری و پوشاک لائق و راحتشان به معروف بر او لازم است، و در حیوان سیر کردنشان و کار به حساب لازم صاحب حیوان است. و آقای برده و صاحب حیوان نمی‌تواند برده و یا حیوان را به کار بیش از توانائی شان وادار نماید. و مصرف زنی که در فرمان شوهر است، واجب است بر شوهر، و آن نفقهٔ زوجه معین شده است که اگر شوهر توانگر باشد، پس روزی دو مدّ از غالب خوراک آن زن، و از نان خورش و پوشاک به حسب عادت توانگران، بر شوهر واجب است. و اگر شوهر بی چیز و بینوا باشد، پس هر روزی که یک مدّ که چهار قیاس و نیم باشد از غالب خوراک محلّ و از نان خورش و پوشاک به حسب آنچه مردم بی چیز می‌پوشند و خورش می‌کنند. و اگر شوهر میانه حال باشد، پس هر روزی یک مدّ و نیم که هفت قیاس کم ربع باشد، از خوراک غالب مردم شهر و از نان خورش و پوشاک هم میانه، به زوجه‌اش باید بدهد. و اگر زوجه از خانواده‌اش باشد که دارای خدمتکار هستند، پس لازم شوهر است خدمتکار گرفتن برای زوجه‌اش. و اگر شوهر از دادن مصرف زوجه‌اش به سبب بی چیزی عاجز ماند، پس زن او حقّ فسخ نکاح را دارد. و همچنین اگر شوهری با زنی عقد نکاح بسته بود، و از پرداخت صدق آن زن، عاجز ماند، هر گاه آن زن را تصرف نکرده است، آن زن می‌تواند فسخ نکاح نماید.

**فصل:** وإذا فارق الرجل زوجته وله منها ولد فهي أحقّ بحضانتها إلى سبع سنين ثمّ يخیر بین أبویه فأیّهما اختار سلّم البه. وشرائط الحضانة سبع: العقل، والحرّیة، والدّین، والعفة والأمانة، والإمامة، والخلو من زوج، فإنّ اختلّ منها شرط سقطت.

## فصل:

و هر گاه مردی با زوجه‌اش جدائی نمود به اینکه طلاق زوجه‌اش داد، مثلاً در حالی که از آن زوجه فرزند داشت، پس آن زن به پرورش و نگهداری آن فرزند مستحق تر از پدر آن فرزند است، تا آنکه فرزند به هفت سالگی برسد، پس از اینکه طفل به هفت سالگی رسید، طفل را اختیار می‌دهند تا هر کدام از پدر و مادر را بخواهد، به او سپرده شود. ولی اگر دختر مادرش را اختیار نمود، شب و روز به نزد مادرش می‌ماند. ولی اگر پسر برای مادرش اختیار نمود، روزها باید نزد پدرش باشد، تا به تربیتش قیام نماید. و این حق حضانت و پرورش و نگهداری طفل وقتی که برای مادر است، که دارای هفت شرط باشد، و آن هفت شرط از این قرار است: خردمندی، آزادی، دینداری، پاکدامنی، امانت داری، مقیم شهر بودن، نداشتن شوهر. پس اگر یکی از این هفت شرط خلل یافت، حق حضانت مادر ساقط می‌شود، مثلاً اگر شوهر گرفت حق حضانت اش ساقط می‌شود، یا اگر مادر دیوانه بود، حق حضانت ندارد، یا اگر مادر طفل شوهر گرفت حق حضانت اش ساقط می‌شود، یا اگر مادر دیوانه بود، حق حضانت ندارد، یا اگر مادر طفل پاکدامن نبود، حق نگهداری بچه نزد خود ندارد، و باید بچه به پدرش تحویل داده شود. و اگر پدر قصد انتقال از آن شهر نمود باید بچه به پدرش تحویل داده شود.





## کِتَابُ الْجَنَائَاتِ

القتل على ثلاثة أضرب: عمد محض، وخطأ محض، وعمد خطأ، فالعمد المحض هو أن يعمد إلى ضربه بما يقتل غالباً ويقصد قتله بذلك فيجب القود عليه، فإن عفا عنه وجبت دية مغلظة حالة في مال القاتل. والخطأ المحض أن يرمى إلى شيء فيصيب رجلاً فيقتله فلا قود عليه بل تجب عليه دية مخففة على العاقلة مؤجلة في ثلاث سنين. وعمد الخطأ أن يقصد ضربه بما لا يقتل غالباً فيموت فلا قود عليه بل تجب دية مغلظة على العاقلة مؤجلة في ثلاث سنين.

### کتابیست در بیان جنایات‌ها

جنایت به معنی بزهکاری. کشتن بر سه گونه است: عمد خالص، و خطای خالص، و سوم عمد بخطا. اما عمد صرف، پس عبارت از این است که به عمد بزند کسی را به چیزی که کشنده است. (قصد کشتن او هم به آن چیز نماید، مثل زدن کسی به شمشیر و یا تفنگ که هر گاه شخصی به تفنگ کسی را کشت، قصاص بر او واجب است). پس اگر ولی مقتول از کشنده گذشت نمود تا خون بها بگیرد، که در این حال خون بهای سنگین شده (که تفصیل آن در فصل بعد می‌آید) و به فوری در مال کشنده لازم می‌شود، (یعنی کشنده بعد هر گاه مورد گذشت ولی مقتول قرار گرفت در مقابل خونبها، باید کشنده فوراً از مال خود خونبهای کشته شده را بپردازد. و خطای صرف، عبارت از این است که تیر را از چیزی بیندازد و در مردی اصابت کند و او را بکشد، قصاص بر تیر اندازنده نیست، زیرا قصد او تیر انداختن به آن

شخص نبوده، بلکه خونبهای سبک شده (که حکم تفصیل آن در فصل بعد آید) لازم عاقله تیر اندازنده است که به مدّت سه سال خونبهای کشته شده را بپردازند. و عمد بخطا، عبارت از این است که قصد زدن کسی نماید به چیزی که در غالب احوال زدن به آن کشنده نیست، ولی آن شخص از زدن آن بمیرد، که در این حال قصاص روی زننده نیست، بلکه خونبهای سنگین شده (که تفصیل در فصل بعد بیاید) لازم عاقله کشنده است، که عاقله کشنده به مدّت سه سال خون بهای کشته شده را بپردازند.

### مثال قتل عمد:

زدن کسی به تفنگ به قصد کشتنش، که اگر کسی را به تیر تفنگ کشت قصاص لازم کشنده است، و اگر مورد عفو از طرف ولی مقتول شد در مقابل خون بها پس خونهای سنگین شد لازم او است.

### مثال قتل خطا:

تیر انداختن از کبک ولی شخص که تیر اندازنده او را ندیده از آنجا عبور کند و مورد اصابت تیر شود، که این را قتل خطا نامند. و بر تیر اندازنده قصاص نیست، بلکه خون بهای سبک شده لازم عاقله تیراندازنده است، که در مدّت سه سال بپردازند.

### مثال قتل عمد خطا:

زدن کسی به نی قلم، که غالباً قلم کشنده نیست، ولی تصادفاً او را کشت که چون قصد زدن نموده است، حکم عمد را دارد و چون به نی قلم زده است که کشنده نیست، حکم خطا دارد. و فی الجملة آمیخته از عمد و خطا است. که قصاص بر

زنده نیست، بلکه خونبهای سنگین شده لازم عاقله زنده است، که در مدت سه سال خون بهای مقتول را بپردازند.

وشرائط وجوب القصاص أربعة: أن يكون القاتل بالغاً عاقلاً، وأن لا يكون والدًا للمقتول، وأن لا يكون المقتول أنقص من القاتل: بكفرٍ أو رقٍّ. وتقتل الجماعة بالواحد. وكلّ شخصين جرى القصاص بينهما في النفس يجري بينهما في الأطراف، وشرائط وجوب القصاص في الأطراف بعد الشرائط المذكورة إثنان: الإشتراك في الإسم الخاص، اليمني باليمني واليسرى باليسرى، وأن لا يكون بأحد الطرفين شلل. وكلّ عضو أخذ من مفصل ففيه القصاص، ولا قصاص في الجروح إلا في الموضحة.

و شرط‌های واجب شدن قصاص چهار است: آنکه باشد کشنده بالغ، و عاقل، و آنکه کشنده زاینده کشته شده نباشد (زیرا پدر مقابل کشتن کشته نمی‌شود) و آنکه کشته شده کم‌تر از کشنده نباشد، پس اگر کشنده مسلمان باشد و کشته شده کافر باشد، مسلمان در مقابل کافر کشته نمی‌شود. و اگر کشنده برده آزاد باشد، که آزاد در مقابل برده کشته نمی‌شود، زیرا برده و کافر کم‌تر از آزاد و مسلمان هستند در ارزش. و کشته می‌شود گروهی در مقابل یک نفر، که اگر هزار نفر همدست شوند در کشتن یک نفر و آن یک نفر را بشکنند، همه آن هزار نفر در مقابل یک نفر کشته می‌شوند. (زیرا قصاص برای جلوگیری از قتل است، و هر گاه چند نفر در مقابل یک نفر کشته نشوند، دستاویزی برای تبهکاران می‌شود) و هر دو کسی که در کشتن میانشان قصاص باشد، قصاص در بریدن دست و پا هم به میانشان جاری می‌شود، مثلاً اگر شخص کافر آزادی کافر آزاد دیگری را کشت، قصاص در بینشان جاری می‌شود و کشنده را در مقابل کشته می‌کشند، و اگر کافر آزادی دست کافر آزاد دیگری را برید، دست برنده را در مقابل دست بریده قصاص می‌برند. و شرط‌های واجب شدن در اندام‌ها بعد از آن شرط‌های چهارگانه که یاد شد، دو شرط دیگر است: یکی همانند

بودن در اسم خاص، یعنی دست راست در مقابل دست راست بریده می‌شود، و دست چپ در مقابل دست چپ. (یعنی اگر کسی دست چپ دیگری را برید، دست راست او را نمی‌برند، بلکه دست چپ از او می‌گیرند) دوم اینکه در سلامتی اعضا هم مثل هم باشند. پس دست سالم را در مقابل دست فلج نمی‌برند. و هر عضوی که از پیوندش برداشته شد، قصاص در آن است، مثلاً اگر کسی دست دیگری را از آرنج کشید، دست او از آرنج کشیده می‌شود، زیرا در کشیدن از پیوند همانندی حاصل است. و قصاص نیست در زخم و خراش‌ها مگر زخمی که به استخوان برسد.

**فصل: والدیة علی ضربین: مغلظة ومخففة. فالمغلظة مائة من الإبل:**  
ثلاثون حقة وثلاثون جذعة وأربعون خلفه في بطونها أولادها، والمخففة مائة من الإبل: عشرون حقة وعشرون جذعة وعشرون بنت لبون وعشرون ابن لبون وعشرون بنت مخاض، فإن عدت الإبل انتقل إلى قيمتها، وقيل ينتقل إلى ألف دينار أو اثني عشر ألف درهم. وإن غلظت زيد عليها الثلث، وتغلظ دية الخطأ في ثلاثة مواضع: إذا قتل في الحرم أو قتل في الأشهر الحرم أو ذارحم محرّم. ودية المرأة على النصف من دية الرجل، ودية اليهودي والتصراني ثلث دية المسلم، وأما المجوسيّ ففيه ثلثا عشر دية المسلم. وتكمل دية النفس في: قطع اليدين، والرّجلين، والأنف، والأذنين، والعينين، والجفون الأربعة، واللّسان، والسّفيتين، وذهاب الكلام، وذهاب البصر.

### فصل:

و خون بهاء بر دو گونه است: خون بهای سنگین شده و سبک شده. خون بهای سنگین شده یکصد شتر است از سه نوع: سی ماده شتر سه ساله، و سی ماده شتر چهار ساله، و چهل ماده شتر باردار که بچه هایشان در شکمشان باشد. و خونهای سبک شده یکصد شتر است از پنج نوع: بیست ماده شتر سه ساله، و بیست ماده شتر

چهار ساله، و بیست ماده شتر دو ساله، و بیست نر شتر دو ساله، و بیست ماده شتر یک ساله. پس اگر شتر نباشد، بجای آن قیمت آن‌ها را باید داد. و یک قول ضعیفی است که اگر شتر نباشد بجای آن، یا یکهزار مثقال طلا و یا دوازده هزار درهم. و اگر سنگین کرده شد، سه یکی بر آن افزوده می‌شود، یعنی در طلا به یکهزار و سیصد و سی و سه مثقال و ثلث رسانیده می‌شود، و در نقره به شانزده هزار درهم رسانیده می‌شود. و خون بهای خطا که سبک شده بود، سنگین کرده می‌شود در سه جا: هر گاه در حرم مکه کسی را بخطا کشت که خون بهای سنگین شده لازم می‌شود، و یا اگر در ماه‌های حرام یعنی در ذیقعد و ذیحجه و محرّم و رجب، کسی را کشت به خطا که خون بهای سنگین شده لازم می‌گردد، و یا اگر کسی را کشت بخطا که با کشنده خویشی و محرمیت دارد، که خون بهای سنگین شده لازم آید، و خون بهای زن نصف خون بهای مرد است، یعنی اگر مردی زنی را کشت به خطا و خون بها لازم شد، که خون بهای زن نصف خون بهای مرد است. اما اگر مردی به عمد زنی را کشت که کشنده در مقابل کشتن زن کشته می‌شود، و در قتل عمد که قصاص واجب می‌شود زن و مرد یکسانند. و خون بهای یهودی و نصرانی سه یک خون بهای مسلمان است. اما مجوسی که خون بهای او پانزده یک خون بهای مسلمان است. و کامل می‌شود خون بهای یک شخص یعنی یکصد شتر لازم می‌آید هر گاه دو دست کسی را بریده، و یا دو پای کسی را برید، و یا بینی کسی را برید، و یا دو گوش کسی را برید، و یا دو چشم کسی را کند، و یا پل‌کها چهارگانه چشم کسی را برید، و یا زبان کسی را برید، و یا دو لب کسی را برید، و یا بر اثر جنایت سخن کسی را قطع کرد که دیگر از سخن گفتن محروم باشد، و یا بر اثر جنایت بینائی کسی را از بین برد. در هر یک از این‌ها یک خون بهای کامل لازم می‌شود.

وذهب السَّمع، وذهب السَّم، وذهب العقل، والذَّکر والأُنثیین. وفي الموضوحة، والسَّن خمس من الإبل. وفي كلِّ عضو لا منفعة فيه حکم العدلین، ودية العبد قيمته، ودية الجنین الرِّقیق عشر قيمة أمه.

**فصل:** وإذا اقترن بدعوي الدَّم لوث يقع به في النَّفس صدق المدَّعي، حلف المدَّعي خمسین یمیناً واستحقَّ الدِّية، وإن لم يكن هناك لوث فاليمين على المدَّعي عليه. وعلى قاتل النَّفس المحرَّمة كَفارة عتق رقبة مؤمنة سليمة من العيوب المضرة، فإن لم يجد فصيام شهرين متتابعين.

و در رفتن قوه شنوائی بر اثر جنایت، یکصد شتر است و همچنین در بردن قوه بویائی، و در رفتن عقل و در بریدن آلت مردی و در بریدن دو بیضه، در هر یک از اینها که یاد شده، یکصد شتر لازم می شود. و در زخمی که به استخوان برساند، و در کندن یک دندان پنج شتر لازم می شود، و در هر عضوی که فائده در آن نیست، مانند انگشت ششم دست مثلاً در بریدن آن هر چه دو نفر عدل قیمت کردند، لازم می شود. و خون بهای برده قیمت او است. و خون بهای بچه که برده باشد و در شکم مادر باشد، ده یک قیمت مادر او لازم است.

### فصل:

و هر گاه همراه شد، با ادعای کشتن، نشانه ای که به آن نشانه در دل می افتد، راست گفتن ادعای کننده، در این حال شخص مدعی پنجاه قسم یاد می کند، و مستحقّ خون بهای کشته شده می گردد. (این پنجاه قسم برای گرفتن خون بهای مقتول را قسامه نامند. مثلاً هر گاه دیده شد که شخصی کشته شده است، و دانسته نشد که کشنده او کیست ولیکن مقتول در محله ای افتاده بود که اهل آن محلّ دشمنی با مقتول داشته اند، و یا اینکه دیدند یک نفر از روی مقتول بلند شد و سلاح داشت، که افتادن مقتول در محله دشمنانش، و بلند شدن یکی از دشمنانش از روی او، نشانه ای است که در دل می اندازد راستگوئی مدعی را. و در اینحال مدعی با یاد

---

کردن پنجاه قسم، مستحقّ خون بهای مقتول می‌گردد)، و اگر نشانه‌ای نباشد، که راستگویی مدّعی را دلیلی باشد، پس مدّعی علیه که مورد تهمت است، پنجاه قسم یاد می‌کند و خود را تبرئه می‌کند. و واجب است بر کسی که دیگری را به ناحق کشت، کفّاره دادن. و کفّاره قتل به ناحق عبارت است از آزاد کردن برده مسلمان که سالم باشد از عیب‌های زیان رساننده و بازدارنده از کار و کسب. پس اگر برده را نیابد به اینکه نبود و یا توانائی خرید آن نداشت، پس دو ماه پی در پی روزه گیرد.





## کتاب الحدود

والزّاني على ضربين: محصن، وغير محصن. فالمحصن حدّه الرّجم، وغير المحصن حدّه مائة جلدة وتغريب عامٍ إلى مسافة القصر، وشرائط الإحصان أربعة: البلوغ، والعقل، والحريّة، ووجود الوطء في نكاح صحيح. والعبد والأمة حدّهما نصف حدّ الحرّ، وحكم اللواط وإتيان البهائم كحكم الزّنا. ومن وطئ فيما دون الفرج عزّر، ولا يبلغ بالتّعزير أدنى الحدود.

### کتابيست در بيان حدود

(حدود جمع حدّ است، و حدّ: بر فاصلهٔ میان دو چیز گفته می‌شود. کسی که به معصیت افتاد مثل این است که فاصلهٔ میان طاعت و معصیت برداشته از حدود طاعت و مرز آن گذشته به معصیت رسیده است) و زناکار بر دو گونه است: زناکار محصن، و زناکار غیر محصن. اما زناکار محصن که حدّ او سنگسار کردن است. و زنا کار غیر محصن حدّش یکصد چوب زدنش و یکسال به غربت فرستادنش تا محلی که از محلّ زنا کاریش شانزده فرسخ دور باشد. (به غربت فرستادن برای این است که شاید در محلّش وسائلی پیش آمده که این عمل شنیع برایش فراهم گردیده باشد، و با فرستادنش به غربت و دوری از وسائل آن عمل بتواند خود را اصلاح کند و دوباره برایش تکرار نشود. همانطور که تشخیص اطباء و دوی مورد تجربه شان به نفع بیمار است، همانطور هم آنچه از حدود که شریعت معین فرموده است به نفع بزهکاران است) و شرطهای محصن شدن چهار است: بالغ بودن، خردمندی، و آزادی، و داماد شدن در عقد نكاح صحيح که زن را تصرف نماید. (هر گاه کسی که

بالغ و عاقل و آزاد است و داماد هم شده زنا نماید، او محصن بوده و حدّ او رجم یعنی سنگسار کردن اوست) برده و کنیز حدّشان نصف حدّ آزاد است. و حکم لواط و نزدیک شدن با حیوانات همان حکم زنا است. (لواط که عبارت از نزدیک شدن مرد با مرد است با آنکه حدّ آن حدّ زنا است، با آن حال نشانه سقوط در پرتگاه بدبختی و از دست دادن شرف انسانیت و جوانمردی است. و تا کنون دیده نشده است که در حیوانات دو نر با هم جمع شوند، عملی که حتی سگ هم از آن دور است، چگونه نزد مردی که بقیّه ای از انسانیت در وجودشان باشد، پیش می آید) (و اینکه ابوشجاع فرمود که جمع شدن با حیوانات حکم زنا دارد، قولی است ضعیف و معتمد این است که موجب تعزیر و ادب دادن است، نه حدّ زنا). و کسی که نزدیکی در غیر شرمگاه نمود (به اینکه رانش را به ران زنی کشید یا زنی را بوسید) ادب داده می شود. (و تعزیر که به معنی ادب دادن است در نظر حاکم می باشد). و حاکم تعزیر را به کمترین حدود که حدّ شرابخواری و آن چهل چوب است، نرساند.

**فصل: وإذا قذف غیره بالزّنا فعليه حدّ القذف بثمانية شرائط: ثلاثة منها في القاذف وهو: أن يكون بالغاً، عاقلاً، وأن لا يكون والداً للمقذوف. وخمسة في المقذوف، وهو: أن يكون مسلماً، بالغاً، عاقلاً، حرّاً، عفيفاً. ويحدّ الحرّ ثمانين والبعث أربعين. ويسقط حدّ القذف بثلاثة أشياء: إقامة البينة أو عفو المقذوف أو اللعان في حقّ الزّوجة،**

**فصل: ومن شرب خمراً أو شراباً مسكراً، يحدّ أربعين، ويجوز أن يبلغ به ثمانين على وجه التّعزير، ويجب عليه بأحد أمرين: بالبينة أو الإقرار. ولا يحدّ بالقيء والاستنكاه.**

### فصل:

و هر گاه دیگری به زناکاری تهمت داد، (مثل اینکه به دیگری گفت که: تو زناکاری)، پس واجب است بر تهمت زننده، حدّ قذف که آن هشتاد چوب است به

هشت شرط: سه شرط که باید در تهمت زننده بجا آید و آن سه عبارت است از: ۱- بالغ بودن تهمت زننده ۲- و عاقل بودنش، ۳- و اینکه تهمت زننده، پدر تهمت داده شده نباشد، (زیرا پدر اگر تهمت زنا به فرزندش داد، حدّ قذف زده نمی‌شود). و پنج شرط است که در تهمت داده شده بجا آید: ۱- مسلمان باشد، ۲- بالغ ۳- و خردمند باشد، ۴- آزاد باشد، ۵- پاکدامن باشد. و حدّ قذف برای شخص آزاد هشتاد چوب است، و حدّ قذف برای برده که اگر برده تهمت داد، چهل چوب زده می‌شود. و حدّ تهمت می‌افتد به سه چیز: بر پا داشتن گواهان به اینکه چهار نفر گواهی بدهند که تهمت داده شده مرتکب زنا شده است، و یا اینکه تهمت داده شده از تهمت زننده گذشت نماید، یا اگر شوهر تهمت زنا به زوجه‌اش داد ملاعنه نماید - به تفصیلی که در فصل لعان گذشت.

### فصل:

و کسی که آشامید خمر یا هر مشروب مست کننده ای را (خمر گفته می‌شود به مسکری که از آب انگور درست شود، و آنچه از غیر آب انگور باشد نَبیدن‌امند، در حکم هر مست کننده ای از حیث حد یکسانند) حد زده می‌شود چهل تازیانه. و درست است که حاکم حد شرابخوار را به هشتاد تازیانه برساند برای ادب دادنش. و حد واجب می‌شود بر شرابخوار به شرابخواریش، و ثابت می‌شود نزد حاکم برای اجرای حد بر او به دو چیز: گواهان به اینکه به دو گواه ثابت شود شراب خوردنش، و یا اقرار کردن شرابخوار، و حد زده نمی‌شود به قنکردن و یا بوی مشروب از دهنش آمدن.

فصل: و تقطع ید السارق بثلاثة شرائط: أن يكون بالغاً عاقلاً وأن يسرق نصاباً، قيمته ربع دينار من حرز مثله، لا ملك له فيه، ولا شبهة في مال المسروق منه. تقطع يده اليميني من مفصل الكوع، فإن سرق ثانياً قطعت رجله اليسرى، فإن سرق ثالثاً قطعت يده اليسرى، فإن سرق رابعاً قطعت رجله اليميني، فإن سرق بعد ذلك عزّر وقيل يقتل صبراً.

**فصل:** وقطاع الطریق علی أربعة أقسام: إن قتلوا ولم يأخذوا المال قتلوا، فإن قتلوا وأخذوا المال قتلوا وصلبوا، وإن أخذوا المال ولم يقتلوا تقطع أيديهم وأرجلهم من خلاف. فإن أخافوا السبیل ولم يأخذوا مالاً ولم يقتلوا، حُسبوا وعزّروا، ومن تاب منهم قبل القدرة علیه سقط عنه الحدّ وأخذ بالحقوق.

**فصل:**

وبریده می شود دست دزد به سه شرط: آنکه بالغ باشد وعاقل باشد، آنکه بدزد نصاب دزدی را که قیمت آن ربع مثقال طلا است. از ظرف مانند آن بدزدد، خودش در آن مال دزدیده شده حق ملکیت نباشد. و شبهه هم در مال دزدیده شده نداشته باشد (اما کودک نا بالغ و همچنین دیوانه اگر دزدیدند، ودستشان بریده نمی شود، و اگر مال دزدیده شده کم تر از قیمت ربع مثقال طلا است، هم دست دزد بریده نمی شود، و اگر دزد از حرز ننموده مثلاً از ثمر نخل خورده باشد، دست او بریده نمی شود، و اگر شبهه در آن مال دارد، دستش بریده نمی شود، مثلاً پسر اگر مال پدر دزدید، دستش بریده نمی شود، و پدر اگر مال فرزندش دزدید، دستش بریده نمی شود کسی که در مال حق مالکیت دارد، مثلاً اگر یکی از شرکاء از مال شرکت دزدید، دستش بریده نمی شود). و بریده می شود دست راست دزد از پیوند میان کف و ساعد. اگر دومین بار دزدی نمود، پای چپش بریده شود. اگر سومین بار دزدی نمود، دست چپش بریده می شود. و اگر چهارمین بار دزدی نمود، پای راستش بریده می شود. (پس از بریدن محل بریدگی را در روغن داغ فرو می برند، تا بریان شود و از خون ریزی جلوگیری نماید. و قیمت این روغن از مال دزد پرداخته می شود). و اگر بعد از چهار بار و آن بریدن دست و پاها، باز هم به دزدی ادامه داد ادب می شود. و قولی است کشتن او به صبر یعنی زندان کردنش تا بمیرد، و حدیثی که فرموده است: «اگر پنجمین بار دزدی نمود کشته شود»، آن حدیث منسوخ است.

**فصل:** وراهزنان بر چهار قسم اند: ۱- اگر مسافران را می‌کشند ولی مالشان را نمی‌گیرند، فقط کشته می‌شوند، ۲- اگر مسافران را می‌کشند و مالشان را هم می‌گیرند، که هم کشته می‌شوند و هم به صلابه زده می‌شوند، ۳- اگر مال می‌گیرند، ولی نمی‌کشند، که دست و پایشان بر خلاف بریده می‌شود؛ یعنی دست راست و پای چپش بریده می‌شود. ۴- پس اگر راه را ترساندند ولی نه مال را گرفتند و نه کسی را کشتند بلکه فقط تهدید می‌کنند، و ترس در راهگذاران ایجاد می‌کنند که زندان کرده می‌شوند، ادب داده می‌شوند، و کسی از آن‌ها که پیش از دست یافتن بر او، توبه نمود، حد راهزنی از اومی افتد و مطالبه می‌شود به حقوق. (مثلا اگر مال کسی را گرفته باید پس بدهد و اگر کسی را کشته است فقط کشته می‌شود).

**فصل:** ومن قصد بأذي في نفسه أو حريمه فقاتل عن ذلک و قتل فلا ضمان عیله، وعلی راکب الدابة ضمان ما أتلفته دابته.

**فصل:** ويقاتل أهل البغي بثلاثة شرائط: أن يكونوا في منعة، وأن يخرجوا عن قبضة الإمام، وأن يكون لهم تأويل سائع، ولا يقتل أسيرهم ولا يغنم مالهم ولا يذفف علی جريحهم.

**فصل:** ومن أرتد عن الإسلام استتيب ثلاثا، فإن تاب وإلا قتل ولم يغسل ولم يصل عليه ولم يدفن في مقابر المسلمين.

**فصل:** وتارك الصلاة علی ضربين: أحدهما أن يتركها غير معتقد لوجوبها فحكمهم حکم المرتد، والثاني أن يتركها كسلا معتقدا لوجوبها، فليستاب، فان تاب وصى وإلا قتل حدا وكان حکمه حکم المسلمين.

**فصل:**

و کسی که قصد اذیت او شد، به آزردهش یا آسیب رسانیدن به مالش یا دستبرد در ناموسش، و او دفاع نمود و در همین دفاع قصد بدکننده را کشت، پس غرامتی بر او نیست (زیرا دفاع از خود و مال و ناموس حق هر فردی است، و کسی که به قصد

اذیت به یکی از آن سه هجوم آورد و کشته شد، خون ندارد، و دفاع کننده را غرامتی لازم نیاید) و لازم است بر کسی که سوار بر حیوان است، اگر در آن موقع چیزی را تلف نمود، غرامت آن لازم سوار است. (زیرا موقعی که حیوان در اختیار سوار است، سوار می‌تواند آن را از تلف کردن باز دارد، اگر جلوگیری نکرد، غرامت می‌کشد. اما حیوانی که به اذیت معروف نشده است و صاحب آن همراهش نیست، اگر به روز چیزی را تلف کند، غرامت ندارد و اگر به شب چیزی را تلف نمود به سبب تقصیر صاحبش که آن را نسبت بود، صاحبش غرامت می‌کشد).

### فصل:

و جنگ می‌شود با یاغیان به سه شرط: ۱- آنکه یاغیان دارای قدرت و نیروئی باشند، ۲- و آنکه از زیر حکم امام بیرون باشند، ۳- و آنکه دست آویزی که روا باشد داشته باشند. (اگر دارای قدرت و ساز و برگ جنگی نیستند و سرکرده ای ندارند راهزن نامیده می‌شوند نه یاغی، و اگر از زیر حکم امام بیرون نباشد، یاغی نیستند و نمی‌توان با آنها جنگید، و اگر دستاویزی ندارند و فقط به قصد فتنه و آشوب‌گری یاغی شده‌اند، مشمول این حکم نیستند، یعنی کسانی یاغی شناخته می‌شوند که دارای قدرت و نیرو باشند و ساز و برگ جنگلی و سرکرده داشته باشند، و از زیر حکم امام بیرون باشند، و دستاویزی داشته باشند، مثلاً بگویند: بیرون رفتنشان از فرمان امام به سبب ستمگری امام است). در این صورت کشته نمی‌شود کسی از ایشان که بندی (اسیر) شد، و غنیمت نمی‌شود مالشان بلکه پس از به فرمان آوردنشان مالشان به خودشان پس داده می‌شود و کشته نمی‌شود زخمیشان بلکه به درمان و علاج زخمیشان بهبود داده می‌شود، زیرا قصد از جنگ به فرمان آوردنشان و آسوده ساختن آنان و دیگران است.

### فصل:

و کسی که برگشت از دین اسلام طلب توبه می‌شود از او تا سه روز. پس اگر توبه کرد که معلوم، و اگر توبه نکرد کشته می‌شود. و پس از کشتنش شسته نمی‌شود، و نماز بر او خوانده نمی‌شود، و دفن کرده نمی‌شود در گورستان مسلمانان. (زیرا برگشتن از دین به کلی از احترام افتاده است، لاشه او را بدون انجام دادن تشریفات احترام، بیرون انداخته می‌شود. از دین برگشتن بزرگ‌ترین گناهان کبیره است، و سرآمد زشتی‌ها است).

### فصل:

و تارک الصلّاة یعنی کسی که نماز نمی‌خواند، بر دو گونه است: یکی کسی که نماز را نمی‌خواهند در حالی که عقیده به وجوب آن ندارد، و می‌گوید: نماز لازم نیست، که این شخص مرتد شناخته می‌شود، و حکم مرتد فصل پیش یاد شد. و دوم کسی که عقیده به واجب بودن نماز دارد، ولی از روی سستی نماز نمی‌خواند، پس طلب توبه می‌شود از او، اگر توبه کرد و نماز خواند که معلوم، و گرنه که توبه نکرد و نماز نخواند، کشته می‌شود و کشتن حدّ او است. و می‌باشد حکم او پس از کشتنش حکم مسلمانان. (یعنی شسته می‌شود و کفن کرده می‌شود و نماز بر او خوانده می‌شود و در گورستان مسلمانان دفن می‌شود).





## کِتَابُ الْجِهَادِ

وشرائط وجوب الجهاد سبع خصال: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحرية، والذكورية، والصحة، والطاقة على القتال. ومن أسر من الكفار فعلى ضربين: ضرب يكون رقيقاً بنفس السبي، وهم الصبيان والنساء، وضرب لا يرق بنفس السبي، وهم الرجال البالغون. والإمام مخير فيهم بين أربعة أشياء: القتل، والاسترقاق، والمن، والفدية بالمال، أو بالرجال يفعل من ذلك ما فيه المصلحة. ومن أسلم قبل الأسر أحرز ماله ودمه وصغار أولاده. ويحكم للصبي بالإسلام عند وجود ثلاثة أسباب: أن يسلم أبويه، أو يسبيه مسلم منفرداً عن أبويه، أو يوجد لقيطاً في دار الإسلام.

### کتابت در بیان جهاد

(جهاد به معنی کوشش، در راه پیشرفت اسلام و انتشار آن، و به معنی دفاع از حوزه واجب است، و تا روز قیامت باقی است). و شرطهای واجب شدن جهاد هفت خصلت است، که این خصلتها در جهاد کننده جمع باشد: ۱- مسلمانی، ۲- بلوغ، ۳- خردمندی، ۴- آزادی، ۵- نر بودن که مرد باشد، ۶- تندرستی، ۷- و توانائی بر جنگ. و کسی که از کافران اسیر شد، پس این اسیر بر دو گونه است: یکم بندیی که به مجرد گرفتن آن از دیار کفر، برده می شود، و اینان عبارتند از: کودکان و زنان کافران. و دوم بندیانی که به مجرد چپا شدن برده نمی شوند، و آنان کافرانی هستند که مردان بالغ باشند، و امام درباره اینها میان چهار کار اختیار دارد: کشتنشان، برده کردنشان، منت گذاشتن بر آنها، و رها ساختنشان، و سر بها گرفتن

از آنان (که هر کافر بندی مقداری مال بدهد و خود را آزاد کند)، و یا مسلمانانی که اسیر شده‌اند، پس بدهند و در مقابل آنان بندگان کافر را بگیرند. امام از این چهار کار هر کدام که مصلحت مسلمانان در آن است، انجام دهد. و کسی که از کافران پیش از اسیر شدن مسلمان شود، اموال و خون و فرزندان کودکش را نگهداشته است، و حکم به مسلمانانی کودک می‌شود، نزد بودن سه سبب: آنکه یکی از پدر و مادر طفل، مسلمان شود، یا اینکه شخص مسلمانانی کودک را جدا از پدر و مادرش، چپاول کند، یا کودک در راه افتاده باشد در شهرهای اسلام و مسلمانانی آن را بردارد.

**فصل: ومن قتل قتيلاً أعطي سلبه، وتقسم الغنيمة بعد ذلك على خمسة أخماس، فيعطي أربعة أخماسها لمن شهد الواقعة، ويعطي للفارس ثلاثة أسهم وللراجل سهم. ولا يسهم إلا لمن استكملت فيه خمس شرائط: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحريه، والذكورية، فإن اختلف شرط من ذلك رخص له، ولم يسهم، ويقسم الخمس على خمسة أسهم: سهم لرسول الله صلى الله عليه وسلم يصرف بعد للمصالح، وسهم لذوي القربى وهم بنو هاشم وبنو المطلب، وسهم لليتامي، وسهم للمساكين، وسهم لأبناء السبيل، ويقسم مال الفياء على خمس فرق، يصرف خمسة على من يصرف عليهم خمس الغنيمة ويعطي أربعة اخمسها للمقاتلة وفي مصالح المسلمين.**

### فصل:

و کسی که کافری را کشت داده می‌شود سلب آن کافر، (یعنی کسی که کافری را در جهاد جنگ کشت، آنچه کافر پوشیده است از لباس جنگی و غیر جنگی و آنچه همراه دارد از سلاح و غیره و اسبی که بر آن سوار است، همه به مسلمانانی داده می‌شود که آن کافر را کشته است). و بعد از بیرون کردن سلب غنیمت را به پنج قسمت متساوی تقسیم می‌کنند، چهار قسمت آن چهار پنجم آن باشد، به جنگجویان مسلمین داده می‌شود، آن جنگجویانی که در آن نبرد حاضر بوده باشند.

و برای سواره سه سهم و برای پیاده یک سهم داده می‌شود. و یک سهم کامل داده نمی‌شود مگر به کسی که دارای این پنج شرط باشد: ۱- مسلمان باشد، ۲- بالغ ۳- و عاقل باشد، ۴- آزاد باشد ۵- و مرد باشد. پس اگر خلل به یکی از این پنج شرط رسید، به اینکه مسلمان نبود و یا بالغ نبود و یا عاقل نبود و یا آزاد نبود و یا مرد نبود یعنی زن بود، در این حالت پاره ای که کم‌تر از یک سهم باشد، به او داده می‌شود و به یک سهم رسانیده نمی‌شود. و قسمت میشود یک پنجم باقی از غنیمت بر پنج بخش: بخشی برای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است که بعد از ایشان در مصالح مسلمانان مصرف می‌شود. و بخشی به خویشان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بنوهاشم و بنومطلب هستند، داده می‌شود. و بخشی به یتیمان و بخشی به بینویان و بخشی به راهگزاران داده می‌شود. و قسمت کرده می‌شود مال فی بر پنج قسمت: یک قسمت آن مصرف بر کسانی می‌شود که پنج یک غنیمت برایشان مصرف می‌شد. و چهار پنجم آن به جنگجویان داده می‌شود، و در مصالح مسلمین مصرف می‌شود.

غنیمت: آن مالی را گویند که بر اثر جنگ با کافران بدست آید.

و فی: مالی است که بدون جنگ از کافران بدست آید.

**فصل: و شرائط وجوب الجزية خمس خصال: البلوغ والعقل والحريّة والذكورية، وأن يكون من أهل الكتاب أو ممّن له شبهة كتاب. من أقلّ الجزية دينار في كلّ حول، ويؤخذ من المتوسط ديناران ومن الموسر أربعة دنانير، ويجوز أن يشترط عليهم الضّيفاء فضلاً عن مقدار الجزية، ويتضمّن عقد الجزية أربعة أشياء: أن يؤدّوا الجزية وأن تجري عليهم أحكام الإسلام وأن لا يذكروا دين الإسلام إلاّ بخير، وأن لا يفعلوا ما فيه ضرر على المسلمين. ويعرفون بلبس الغيار وشدّ الزّنار ويمنعون من ركوب الخيل.**

## فصل:

و شرط‌های واجب شدن جزیه پنج خصلت است: بالغ بودن، خردمندی، آزادی، و مرد بودن، و آنکه از اهل کتاب باشد مانند یهود و نصاری، و یا اینکه شبهه کتاب داشته باشند، مانند مجوس. (جزیه: عبارت از مقدار مالی است که از کافران گرفته می‌شده و در برابر آن مسلمانان از کافران جزیه دهنده محافظت می‌کرده‌اند و نمی‌گذاشته‌اند، کافران دیگر آنان را آسیب رسانند، و از کافرانی گرفته می‌شده است، که دینشان دارای کتاب و یا شبهه کتاب بوده باشد، مثل یهود نصاری و مجوس. اما از بت پرستاران جز مسلمانان و ترک بت پرستی چیزی دیگر نمی‌پذیرفته‌اند. و کسانی از کفار مشمول جزیه می‌شده‌اند که مرد بالغ عاقل آزاد باشند) و حدّ اقل جزیه یک مثقال طلا در سال است. و از شخص میانه حال دو مثقال گرفته می‌شود، و از توانگر چهار مثقال طلا. و درست است برای امام آنکه شرط نماید، بر کافران مهمانی کسانی از مسلمانان که به نزد آنها وارد شوند، و این مهمانی زیاده بر جزیه است، کاری به جزیه ندارد. و عقد جزیه هر گاه میان امام و کافران بسته شد در بر گیرنده چهار چیز است: ۱- آنکه جزیه بپردازند، ۲- و آنکه به احکام اسلام گردن نهند، ۳- و آنکه نام اسلام را بخوبی یاد کنند، ۴- و آنکه کاری نکنند که در آن زیانی به مسلمانان وارد شود. و شناخته می‌شوند جزیه دهندگان به پوشیدن تگّه پارچه ای بر لباس که رنگ آن تگّه غیر از رنگ لباس باشد، و به بستن زنّار، (و آن بندی است که به کمر می‌بندند). و منع می‌شوند از سوار شدن بر اسب.

## کِتَابُ الصَّيْدِ وَالذَّبَائِحِ

وما قدر على ذكاته فذكاته في حلقه ولبته، وما لم يقدر على ذكاته فذكاته عقراً حيث قدر عليه. وكمال الذكاة أربعة أشياء: قطع الحلقوم والمري والودجين. والمجزى منها شيئان: قطع الحلقوم والمري. ويجوز الاصطياد بكلّ جارحة معلّمة من السباع ومن جوارح الطير، وشرائط تعليمها أربعة: أن تكون إذا أرسلت استرسلت، وإذا زجرت انزجرت، وإذا قتلت شيئاً لم تأكل منه شيئاً، وأن يتكرّر ذالك منها. فإن عدت إحدى الشرائط لم يحلّ ما أخذته إلا أن يدرك حيّاً فيذكي. وتجاوز الذكاة بكلّ ما يجرح إلا بالسّنّ والظفر. وتحلّ ذكاة كلّ مسلم وكتابي، ولا تحلّ ذبيحة مجوسيّ ولا وثنيّ. وذكاة الجنين بذكاة أمّه إلا أن يوجد حيّاً فيذكي، وما قطع من حيّ فهو ميت إلا الشعر.

### کتابی است در بیان شکار و آنچه ذبح می شود

و آنچه توانائی بر ذبح آن باشد، پس کارد دادنش بر بریدن حلق و لبه آن است (حلق: عبارت از نای و گلو است که اول مخرج نفس و دومی مجرای خوراک و آب است، و لبّه: همان گود زیر گردن است) و آنچه توانائی بر ذبح آن نباشد، پس کارد دادن آن به هلاک کردنش می باشد، به هر نوع که فراهم شد، (مثلاً اگر شتری یاغ شد و دید که به دست نمی آید، تیری از آن انداخت و آن را کشت به همین کشتن حلال می شود). و ذبح کامل به چهار چیز حاصل می شود: ۱- بریدن حلقوم یعنی نای ۲- و بریدن مری یعنی گلو ۳- و بریدن دو رگ دو طرف گردن، که در آدمی هنگام خشم بخوبی ظاهر می شود. ۴- و کفایت کننده در ذبح فقط بریدن دو چیز است: و آن

بریدن نای و گلو است. و درست است شکار کردن به هر شکار کننده تعلیم یافته، از درندگان (مانند شکار کردن به سگ شکاری، به شیر شکاری، از پرندگان مانند شکار کردن به شاهین و باز و باشه. شرطهایی که درست بودن آموختن شکار به جانوران را ظاهر می‌سازد چهار چیز است: آنکه هر گاه فرستاده شود برود، و هر گاه باز داشته نرود، و هر گاه شکاری را کشت از آن نخورد، و آنکه این سه چیز چند بار تکرار شود. هر گاه یکی از آن شرطها بجا نیامد، شکار آن جانور حلال نیست، مگر در صورتی که شکار در حال زندگی یافته شود و کارد داده شود. (یعنی مثلاً سگ شکاری) باید طوری آموخته باشد، که تابع دستور شکار کننده باشد هر گاه آن را بفرستد، برود، و هر گاه آن را باز دارد، و هر گاه فرستاده شد و شکار گرفت، از آن نخورد، و نگهداردش تا آمدن صاحبش. پس اگر خلل به یکی از آن شرطها رسید به این که سگ شکاری تابع فرمان نبود، و یا خودش از شکار خورد، در این حال حلال نمی‌شود، مگر در صورتی که در حال زندگی یافته شود و کارد داده شود) و درست است ذبح به هر چیز برنده ای بجز به ناخن و دندان که به این دو ذبح کردن جائز نیست. و درست است ذبح کردن هر حیوانی که ذبح شده مسلمان باشد. هر حیوان حلال گوشت، که ذبح شده مسلمان باشد، حلال است. و ذبح شده ای که یهود و نصاری آن را ذبح کرده باشند، برای مسلمان حلال است، و ذبح شده مجوسی و بت پرست، حلال نیست. و بچه ای که در شکم حیوان است، ذبح حیوان کافی است. برای حلال بودن بچه ای که در شکم آن است، مگر در صورتی که در هنگام زندگی یافته شود، که باید کارد داده شود. اما اگر حیوان ماده ای ذبح شد، پس از شکافتن شکمش بچه‌اش در شکمش مرده بود، که این بچه هم حلال است؛ زیرا ذبح مادرش به منزله ذبح آن است. و هر اندامی که از حیوان زنده جدا شد، پلید است، (مثلاً اگر دست گوسفند را در حال زندگی بریدند آن دست پلید است، مگر موی حیوان حلال گوشت که در حال زندگی چیده می‌شود و پاک است).

**فصل:** وکلّ حیوان استطابته العرب فهي حلال إلا ما ورد الشرع بتحريمه، وکلّ حیوان استخبثته العرب فهي حرام إلا ما ورد الشرع بإباحته، ويحرم من السباع ما له ناب قويّ يعدوبه، ويحرم من الطيور ما له مخلب قويّ يجرح به. ويحلّ للمضطرّ في الممخمة أن يأكل من الميتة المحرّمة ما يسدّ به رمقه. ولنا میتان حلالان: السمک والجراد، ودمان حلالان: الكبد والطحال.

**فصل:** والأضحیّة سنّة مؤکدة ويجزي فيها الجذع من الصّان والثنيّ من العز، والثنيّ من الإبل، والثنيّ من البقر وتجزي البدنة عن سبعة، والبقرة عن سبعة، والشاة عن واحد، وأربع لا تجزي في الصّحايا: العوراء البين عورها، والعرجاء البين عرجها، والمريضة التي بين مرضها، والعجفاء التي ذهب مئحتها من الهزال.

### فصل:

و هر جانوری که پاکیزه‌اش دانستند عرب‌ها، پس آن حلال است، مگر آنچه که شریعت اسلام آن را حرام دانسته است، که پاک دانستن عرب‌ها آن را، قدر فایده در پی ندارد. و هر جانوری که ناپاکش دانستند عرب‌ها، پس آن حرام است، مگر آنچه که شریعت اسلام آن را حلال دانسته است، که در اینحال اعتماد بر شریعت است. و حرام است از جانوران: درندگان که دارای نیش قوی باشند که به وسیله آن شکار خود را می‌درند، و حرام است از پرندگان: آن پرندگانی که دارای چنگال نیرومند هستند، که به وسیله آن شکار را می‌گیرند، (درندگان: مانند گرگ و پلنگ و غیره، دارای دندان‌های انیاب خیلی قوی هستند که به آن‌ها شکار می‌کنند. این‌ها حرام است گوشتشان، اما روباه و کفتار که دندان قوی ندارند و طعمه خود را خفه می‌کنند، حلال گوشتند، و پرندگان مثل مثل باز و شاهین دارای چنگال و منقار قوی و خیلی نیرومند هستند، که به وسیله آن‌ها شکار می‌کنند. و این‌ها حرام است گوشتشان، اما کبوترها که چنگال نیرومند ندارند گوشتشان حلال است. آنچه خداوند

گوشتشان را حرام فرمود برای این است که مردار خوارند و بوسیله آن‌ها عفونت مرده‌ها از بین می‌رود). و حلال است برای کسی که ناچار است در وقت قحطی و گرسنگی شدید، آن که از مردار به قدری که سدّ رمق نماید بخورد. ما دو مرده حلال داریم که مرده ماهی و مرده ملخ باشد، و دو خون حلال داریم و آن جگر و اسپرز است.

### فصل:

و قربانی نمودن سنت مؤکده است، (و وقت قربانی روز عید قربان است و سه روز بعد از آن). و کفایت می‌کند در قربانی دندان کنده میش، و یا یک ساله آن، دو دندان کنده بز و یا دو ساله آن، و دندان کنده شتر و یا پنج ساله آن، و دندان کنده گاو و یا دو ساله آن. و کفایت می‌کند شتر برای قربانی از هفت نفر، و گاو از هفت نفر، و گوسفند برای قربانی از یک نفر. (و بر کسانی که توانائی دارند، تأکید شده است که در روز عید و یا سه روز بعد از آن قربانی از خود و بستگان بیرون کنند). و کفایت نمی‌کند در قربانی حیوان یک چشم که یک چشمی آن زیان ظاهر به آن رسانیده باشد، و کفایت نمی‌کند لنگی که لنگی آن سبب واماندنش از چراگاه به همراهی گوسفندان رمه باشد، و کفایت نمی‌کند حیوان بیمار، و حیوان لاغری که از لاغری مغز آن رفته باشد.

ويجزى الخصيِّ والمكسور القرن، ولا تجزي المقطوعة الأذن والدّنب، ووقت الذّبح من وقت صلاة العيد إلى غروب الشّمس من آخر أيّام التّشريق. ويستحبّ عند الذّبح خمسة أشياء: التسمية، والصّلاة على النّبيّ صلّى الله عليه وسلّم، وإستقبال القبلة، والتكبير، والدّعاء بالقبول. ولا يأكل المضحيّ شيئاً من الأضحية المنذورة، ويأكل من الأضحية المتطوّع بها، ولا يبيع من الأضحية، ويطعم الفقراء والمساكين.



**فصل: والعقیقه مستحبه، وهي الذبیحة عن المولود يوم سابعه، ویدبّح عن الغلام شاتان وعن الجارية شاة، ويطعم الفقراء والمساكين.**

و کفایت می کند در قربانی، حیوان بهته و شکسته شاخ، و کفایت نمی کند بریده گوش و دم بریده. وقت ذبح قربانی از وقت نماز عید قربان است تا غروب آفتاب روز سیزدهم ذیحجه (که مجموعاً چهار روز باشد). و سنت است نزد ذبح وکارد دادن قربانی پنج چیز: ۱- نام خدا بردن، ۲- و درود فرستادن بر پیغمبر ﷺ ۳- و الله اکبر گفتن، ۴- و روبه قبله نمودن، ۵- و دعا نمودن برای پذیرفته شدن قربانی در درگاه خدا. و قربانی کننده نمی تواند چیزی از قربانی نذر شده را بخورد، و می تواند خوردن از قربانی سنت که به رایگانی یعنی بدون نذر است. قربانی چه نذر شده باشد و چه غیر نذر یعنی به رایگان باشد، که فروش از آن نه از گوشت، و نه از پوست و غیره، روا نیست. و باید در قربانی نذر همه قربانی را به فقیران و مسکینان دهد، و در قربانی سنت باید قسمتی را به فقراء و مسکینان بدهد، و بقیه را هر قدر که زیاد هم باشد، می تواند خودش و بستگانش بخورند.

### فصل:

عقیقه از کودک بدنیا آمده سنت است. و عقیقه عبارت از: حیوانی است که از طرف طفل نوزاد، روز هفتم ولادت او را ذبح می شود. (زیرا سنت است در روز هفتم تولد طفل، عقیقه اش را ذبح کردن، و نام نیکو برای او نام گذاری نمودن و موی سرش را ستردن، و هم وزن آن طلا و یا نقره صدقه نمودن). و عقیقه پسر دو گوسفند ذبح می شوند، و عقیقه دختر یک گوسفند ذبح می شود، و گوشت عقیقه به فقراء و مسکینان داده می شود. (و سنت است گوشت عقیقه با کمی از شیرینی پخته به فقراء داد و استخوان را نشکست، تا فال شیرین خلقی و سلامت او باشد. و در عقیقه و قربانی رایگانی می توان سه یکی را به فقراء داد، و سه یکی را به اغنیاء اهداء کرد، و سه یکی را خود و بستگان خورد. و شتر و گاو هر کدام برای هفت دختر کافی است و

همچنین برای سه پسر و یک دختر بنا به اینکه بهتر را انجام دهد، که برای پسر دو گوسفند و برای دختر یک گوسفند است. اما اگر نتواند که برای پسر هم یک گوسفند کافی است، و بنابر آن یک گاو یا یک شتر برای هفت پسر هم کافی است. ولی یک گوسفند برای عقیقه دادن از شرکت در گاو و یا شتر بهتر است).

## کِتَابُ السَّبَقِ وَ الرَّمِي

وتصحّ المسابقة على الدوابّ والمناضلة إذا كانت المسافة معلومة وصفة المناضلة معلومة، ويخرج العوض أحد المتسابقين حتّى إنّهُ إذا سبق استردّه وإن سبق أخذه صاحبه له، وإن أخرجاه معاً لم يجز إلا أن يدخل بينهما محللاً، فإن سبق أخذ العوض وإن سبق لم يغرم.

### کتابی است در بیان مسابقه اسب دوانی و تیراندازی

و درست است مسابقه اسب دوانی و تیراندازی، هر گاه اندازه میدان اسب دوانی و نشانه گیری معلوم باشد. (مسابقه بر همه حیوانات بکار آینده در جنگ و دفاع جائز است). و عوض را یکی از دو شخص مسابقه کننده می‌گذارد، تا اگر خودش جلو افتاد همان عوض را پس بگیرد، و اگر همراه او جلو افتاد همراه او آن وجه را می‌گیرد، و اگر دو نفر مسابقه کننده هر دو شان وجه برای سبقت گیرنده گذارند، جائز نیست، مگر اینکه شخص سومی در این مسابقه شرکت سازند، تا اگر یکی از آن‌ها و یا شریک که شخص سوم است جلو افتاد آن دو وجه را می‌گیرد، و اگر شخص سوم بدنبال افتاد غرامت نمی‌کشد. (در مسابقه اسب دوانی چه بر شتر و چه بر اسب و چه بر استر و غیره دارای این شرط، سواری دو مسابقه کننده یک جنس باشد، یعنی هر دو بر اسب باشند و یا هر دو بر شتر باشند مثلاً. دوم اندازه اسب دوانی از اول میدان تا نشانه پایان معلوم باشد. سوم اینکه هر دو نفر مسابقه کننده وجه نگذارند، تا قمار نباشد، بلکه یکی از دو نفر مسابقه کننده وجه گذارد تا تشویق باشد. و در مسابقه تیراندازی هم جنس تیراندازیشان یکی باشد، تفنگ یا مسلسل یا توپ یا غیره

بشمار تیراندازی و طرز آن معین باشد، که نشانه را سوراخ کند و یا فقط به نشانه بیاید مثلاً، و هر دو مسابقه کننده وجه نگذارند، چنانکه در بالا یاد شد. این باب مسابقه که در تمام کتاب‌های کوچک و بزرگ فقه یاد شده است، دلیل است که هر مسلمان باید از نیروی دلاوری و شجاعت و دانستن اسب سواری و تیراندازی بهره مند باشد. تعلیمات نظام وظیفه اجباری هر گاه در نگهداری عبادات و رعایت حال خدمت کنندگان بر وفق شرع باشد، خود نشر این امر مهم است).

## کِتَابُ الْإِيْمَانِ وَالتُّدُوْرِ

لا ینعقد الیمنین إلا بالله أو باسم من أسمائه أو صفة من صفات ذاته. ومن حلف بصدقة ماله فهو مخیر بین الصدقة وکفارة الیمنین. ولا شیء فی لغو الیمنین. ومن حلف ألا یفعل شیئاً فأمراً غیره بفعله لم یحنت، ومن حلف علی فعل أمرین، ففعل أحدهما لم یحنت، وکفارة الیمنین هو مخیر فیها بین ثلاثة أشياء: عتق رقبة مؤمنة، أو إطعام عشرة مساکین لكل مسکین مد، أو کسوتهم ثوباً ثوباً، فإن لم یجد فصیام ثلاثة آیام.

فصل: التذر یلزم فی المجازاة علی مباح وطاعة کقوله: إن شفی الله مریضی فله علی أن أصلی أو أصوم أو أتصدق. ویلزمه من ذلك ما یقع علیه الإسم. ولا نذر فی معصية کقوله: إن قتلت فلاناً فله علی کذا. ولا یلزمه علی ترک مباح کقوله: لا آکل لحمًا ولا أشرب لبنًا وما أشبه ذلك.

### کتابی است در بیان قسمها و نذرها

بسته نمی شود قسم مگر به نام خدا، یا به هر نامی از نامهای نود و نه گانه پروردگار، و یا به یکی از صفت های ذات پروردگار. و کسی که سوگند یاد نمود، بر صدقه کردن مال خودش، اختیار دارد که مال خود را به صدقه دهد، و یا کفارة قسم بدهد. و چیزی لازم نیست در قسم سر زبانی که بدون قصد یاد می شود. و کسی که سوگند یاد کرد بر نکردن کاری و دیگری را فرمان داد تا آن کار را بکند قسم گیر نمی شود، و کسی که قسم یاد کرد که دو کار را با هم ننماید و در این حال یکی از آن دو کار را کرد، قسم گیر نمی شود. و کفارة قسم در آن اختیار دارد میان سه چیز: یا

آزاد کردن بردهٔ مسلمانی، یا خوراک دادن به ده فقیر، به هر یک فقیر یک مدّ یعنی چهار قیاس و نیم که  $\frac{3}{4}$  کیلو باشد، یا پوشاک دادن به ده فقیر، و اگر چه به یکی کلاه و دیگری جامه و دیگری لنگ می‌دهد مثلاً، اگر هیچیک از این سه را نیافت پس سه روز به روزه رود.

### فصل:

و نذر لازم می‌شود هر گاه در برابر مباح و یا طاعت قرار گرفت. (مباح: مثل اینکه بگوید: اگر برادرم از سفر آمد نذر نمودم که در روز قدوم او سجدهٔ شکر بجا آورم، و یا دو رکعت نماز بخوانم، و یا یک روز به روزه روم، و یا مقداری مال صدقه نمایم، و در مقابل طاعت چنانکه گوید: هر گاه موفق به اداء حج شدم نذر نمودم که در برابر آن اینقدر رکعت نماز بجا آورم و یا روزه روم و یا صدقه دهم). مانند گفتار نذر کننده: اگر خدا بیهودی به بیمارم داد، پس خدا را بر من است آنکه نماز بگذارم یا روزه روم یا صدقه دهم. و اگر معین انجام دهد، لازم او است از آنچه گفته است مقداری که اسم نماز یا روزه و یا صدقه بر آن گفته شود، (مثلاً اگر گفته است که اگر خدا بیمارم را شفا داد، نذر نمودم که نماز بجا آورم و نگفت چند رکعت، که دو رکعت لازم او است، و در روزه یک روز لازم او است، و در صدقه مقداری که صدقه نامیده شود). و نذر در معصیت و گناه نخواهد بود، مانند گفتار او: که اگر فلانی را کشتم خدا را بر من است این چنین ... که این نذر بسته نمی‌شود. و نذر بر ترک مباح بسته نمی‌شود، مثلاً اگر نذر کرد که گوشت نمی‌خورم و یا شیر نمی‌آشامم و مانند این‌ها، این نذر نیست و چیزی لازم او نیست.

## کِتَابُ الْأَقْضِيَةِ وَالشَّهَادَاتِ

ولا يجوز أن يلي القضاء إلا من استكملت فيه خمس عشرة خصلة: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحرية، والذكورة، والعدالة، ومعرفة أحكام الكتاب والسنة، ومعرفة الإجماع، ومعرفة الاختلاف، ومعرفة طرق الاجتهاد، ومعرفة طرف من لسان العرب، ومعرفة تفسير كتاب الله تعالى، وأن يكون سمياً، وأن يكون بصيراً، وأن يكون كاتباً، وأن يكون مستيقظاً، ويستحب أن يجلس في وسط البلد في موضع بارز للناس ولا حاجب له، ولا يقعد للقضاء في المسجد، ويسوي بين الخصمين في ثلاثة أشياء: في المجلس واللفظ واللحظ، ولا يجوز أن يقبل الهدية من أهل عمله، ويجتنب القضاء في عشرة مواضع: عند الغضب، والجوع، والعطش، وشدة الشهوة، والحزن، والفرح المفرط، وعند المرض، ومدافعة الأخبثين، وعند النعاس، وشدة الحرّ والبرد، ولا يسأل المدعي عليه إلا بعد كمال الدعوى، ولا يحلفه إلا بعد سؤال المدعي، ولا يلقن خصماً حجة ولا يفهمه كلاماً ولا يتعنت بالشهداء، ولا يقبل الشهادة إلا ممن ثبتت عدالته، ولا تقبل شهادة عدو على عدوه، ولا شهادة والد لولده، ولا ولد لوالده، ولا يقبل كتاب قاض إل قاض آخر في الأحكام إلا بعد شهادة شاهدين يشهدان بما فيه.

### کتابی است در بیان قضاوت و داوری و شهادت و گواهی

و درست نیست که سررشته داری قضاوت و داوری بدست گیرد مگر کسی که این پانزده خصلت در او جمع باشد: ۱- مسلمانی، ۲- و بلوغ، ۳- و آزادی، ۴- و

مرد بودن، ۵- و خردمندی، ۶- و درستکاری، ۷- و شناسائی به حکمهای قرآن و حدیث، ۸- و دانائی به اجماع علماء، ۹- و دانائی به موارد اختلاف علماء، ۱۰- و دانستن راههای اجتهاد، و چگونگی استدلال و استفاده از دلایل، ۱۱- و دانستن قسمتی از زبان عرب مثل آشنائی به لغت عرب و قواعد عربیه از صرف و نحو و غیره، ۱۲- و دانائی به معنای کلام الله، ۱۳- و آنکه شنوا باشد و بینا باشد، ۱۴- و نویسنده باشد، ۱۵- و بیدار باشد، که مردم نادرست نتواند او را بفریبند. و سنت است آنکه قاضی در میانه شهر در جایی که ظاهر باشد برای مردم و دربان نداشته باشد، و نشیند برای حکم کردن در مسجد، و یکسان رفتار نماید، با دو کسی که با هم کشمکش دارند در سه چیز: در نشستن، که یکی را در مجلس بالاتر از دیگری نشانند، و در گفتگو، که با هر دو یکسان گفتگو نماید، و در نگاه کردن، که صورت خود بسوی هر دو یکسان نماید، نه اینکه همه رو به یک نفر نماید و از دیگری رو بگرداند. و درست نیست آنکه ارمغان از کسانی که در محلّ حکم او هستند بپذیرد، و دوری بجوید از حکم کردن در ده موقع: نزد خشم، و گرسنگی، و شدّت شهوت، و نزد اندوه زیاد، و شادمانی زیاد، و نزد بیماری، و هنگام فشار آوردن بول و غائط، و نزد چرت زدن، و در شدّت گرما و سرما. و نپرسد از مدّعی علیه مگر بعد از کامل شدن دعوی. یعنی وقتی که مدّعی حرف خود را با آخر رساند و ادّعای خود را بیان کرد، آنگاه از مدّعی علیه پرسد، که در برابر آن چگونه می گوید، و سوگند به مدّعی علیه ندهد مگر بعد از خواهش مدّعی، و بر زبان خصم نهد دلیل را، که این دلیل بیاور تا پیروز شوی، و او را نیاموزد سخنی، و عناد نورزد با گواهان که هر گواهی که گواهی دهد، نپذیرد و بگوید: برو گواه دیگری بیاور، و نپذیرد گواهی مگر از کسی که ثابت شود درستکاریش، و پذیرفته نمی شود گواهی دشمن بر دشمنش، و گواهی پدر برای فرزند، و گواهی فرزند برای پدر، و مادر، و پدر پدر و دیگر زاینندگان و زائیدگان، نیز چنانند، و پذیرفته نمی شود کتاب، یعنی نامه قاضی بسوی قاضی دیگر در احکام،



مگر بعد از گواهی دو گواه که به آنچه در نامه است گواهی دهند، (یعنی هر قاضی موقعی می‌تواند به حکمنامه قاضی دیگر عمل نماید که یقین بداند نامه از آن قاضی است و حکم او صحیح است).

### کلمات:

(وسط): میانه. (بارز): ظاهر و پیدا. (حاجب): دربان. (للقضاء): برای حکم کردن. (یسوی): یکسان نماید. (بین الخصمین): میان دو کسی که با هم نزاع دارند. (فی المجلس): در نشستن. (واللفظ): و گفتگو. (واللحظ): نظر کردن، متوجه شدن. (هدیة): ارمغان. (مدافعة الأخبین): فشار آوردن بول و غائط. (نعاس): چرت زدن. (لا یلقن): بر زبان نهد. (تلقین): بر زبان نهادن. (خصم): یکی از دو طرف دعوی. (حجة): دلیل. (لا یتعنّت): عناد نرزد. (عدو): دشمن.

فصل: ویفتقر القاسم إلى سبعة شرائط: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحرية، والذكورة، والعدالة، والحساب. فإن تراضي الشريكان بمن يقسم بينهما لم يفتقر إلى ذلك، وإن كان في القسمة تقويم لم يقتصر فيه على أقل من اثنين، وإذا دعا أحد الشريكين شريكه إلى قسمة ما لا ضرر فيه لزم الآخر إجابهته.

فصل: وإذا كان مع المدعي بيّنة سمعها الحاكم وحكم له بها، وإن لم تكن بيّنة فالقول قول المدعي عليه بيمينه، فإن نكل عن اليمين ردّت على المدعي فيحلف ويستحقّ.

وإذا تداعيا شيئاً في يد أحدهما، فالقول قول صاحب اليد بيمينه، وإن كان في يديهما، تحالفاً وجعل بينهما. ومن حلف على فعل نفسه حلف على البتّ والقطع، ومن حلف على فعل غيره، فإن كان إثباتاً حلف على البتّ والقطع، وإن كان نفيّاً حلف على نفي العلم.

**فصل:**

و نیازمند است کسی که قسمت می‌کند (مال مشترکی را) به سوی هفت شرط: مسلمانی، و بلوغ، و خردمندی، و آزادی، و مرد بودن، و درستکاری، و دانائی به علم حساب. پس اگر خوشنود شدند دو شریک به کسی که میانشان قسمت نماید، در این حال نیازی به آن شرطها نیست.

(یعنی اگر قسمت کننده را خود دو شریک معین می‌کنند، در این حال نیازمند به آن شروط نیست، و هر گاه حاکم کسی را برای قسمت میان دو شریک می‌فرستد، باید دارای آن هفت شرط باشد). و هر گاه در قسمت قیمت گذاردن باشد، برای قیمت گذاردن نباید به کم‌تر از دو کس اکتفا شود، بلکه دو نفر آن مال مورد قسمت را قیمت کنند تا از اشتباه دور باشد. و هر گاه یکی از دو شریک خواستار قسمت شد و در آن قسمت زیانی متوجه شریکش نمی‌شود، لازم است بر شریک او که قسمت کردن را بپذیرد.

**فصل:**

و هر گاه همراه ادعا کننده گواهان باشد، حاکم ادعای ادعا کننده را بشنود و به گواهی گواهان حکم برای او نماید، و اگر ادعا کننده دارای گواه نباشد، پس گفتار مدعی علیه مصدق است که قسم یاد می‌کند. پس اگر مدعی علیه از قسم خودداری کرد، قسم به مدعی مرجوع می‌شود تا مدعی قسم یاد کند و قسم که یاد کرد مستحق مورد ادعایش گردد. و هر گاه دو نفر ادعای چیزی نمودند، که در دست یکی از آن دو می‌باشد، پس آن کسی که در دست او است، مصدق است به قسم، و هر گاه چیزی در دست دو کس باشد، و هر یکی مدعی مالکیت آن باشد، باید هر دو قسم یاد کنند، وقتی که هر دو قسم یاد کردند همان چیز میان هر دوشان قسمت می‌شود؛ یعنی هر دو به یکسان مالک آن می‌شوند. و کسی که سوگند یاد می‌کند بر کار خودش، باید در قسم یاد کردن اظهار یقین کند، (مثلاً والله من یکهار از این

شخص طلب دارم، و در صورت انکار: والله من هیچگونه بدهکاری این شخص ندارم)، و کسی که قسم را بر کار دیگری یاد می‌کند، اگر برای ثابت کردن باشد، باید بر سبیل قطع و یقین قسم یاد کند، مثلاً: والله پدرم یکصد ... از این شخص طلب دارد، و تا حالا طلبش باقی است، و هر گاه قسم بر کار دیگری از روی انکار و نفی کردن باشد، قسم را بر بی اطلاعی یاد کند، مثلاً: والله من خبری از طلب تو بر پدرم ندارم.

**فصل:** ولا تقبل الشهادة إلا ممن اجتمعت فيه خمس خصال: الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحرية والعدالة. وللعادلة خمس شرائط: أن يكون مجتنباً من الكبائر غير مصرّ على القليل من الصغائر، سليم السريرة، مأمون الغضب محافظاً على مروءة مثله.

**فصل:** والحقوق ضربان: حقّ الله تعالى، وحقّ الأدمي. فأما حقوق الأدميين فتلاثة أضرب: ضرب لا يقبل فيه إلا شاهدان ذكران، وهو ما لا يقصد منه المال ويطلع عليه الرجال، وضرب يقبل فيه شاهدان أو رجل وامرأتان، أو شاهد ويمين المدّعي، وهو ما كان القصد منه المال، وضرب يقبل فيه رجل وامرأتان أو أربع نسوة، وهو ما لا يطلع عليه الرجال. وأما حقوق الله تعالى فلا تقبل فيها النساء. وهي ثلاثة أضرب: ضرب لا يقبل فيه أقلّ من أربعة وهو الزّنا، وضرب يقبل فيه اثنان، وهو ما سوي الزّنا من الحدود، وضرب يقبل فيه واحد، وهو هلال رمضان. ولا تقبل شهادة الأعمى إلا في خمسة مواضع: الموت، والتّسب، والملك المطلق، والتّرجمة وما شهد به قبل العمى، وعلى المضبوط، ولا تقبل شهادة جارٍ لنفسه نفعاً ولا دافعاً عنها ضرراً.

**فصل:**

و پذیرفته نمی‌شود گواهی مگر از کسی که در او جمع شود پنج خصلت: ۱- مسلمانی، ۲- و بلوغ، ۳- و خردمندی، ۴- و آزادی، ۵- و درستکاری. و برای

عدالت به معنی درستکاری پنج شرط است: ۱- آنکه دوری جوینده باشد از گناهان کبیره؛ یعنی درستکار و با عدالت کسی است که گرد گناهان کبیره نگردد، ۲- و پافشاری نکند بر گناهان صغیره (گناهان کبیره هر گناهی است که شریعت برای آن عقوبتی معین کرده باشد، مثل زنا و سرقت. و گناه صغیره هر گناهی است که عقوبتی برای آن معین نشده باشد، مثل دروغ به مزاح و شوخی گفتن) پس عدالت وقتی است که گناه کبیره اصلاً نکند و گناه صغیره هم بر اندک آن پافشاری نکند، ۳- و سلامت باشد نهانی او، ۴- ایمنی باشد از خشم او، نه اینکه به مجرّد خشمگین شدن زمام اختیار از دستش به در رود، ۵- نگهداری کننده بر شرافت مانند خودش باشد، یعنی کارهایی که مخالف شرافت و بر خلاف آداب و رسوم است نکند، مثلاً پابرهنه در بازار ندود، که این عمل برای مردم شریف نشانه مقید نبودن به شرافت است، و کسی که مقید به شرافت نباشد چگونه در گواهی و حقوق مردم احتیاط کند.

### فصل:

و حقوق بر دو گونه است: حقّ خدایتعالی، (و قصد از آن هر حقّی است که متعلّق به اجتماع باشد)، و حقّ بنی آدم. اما حقّ بنی آدم پس در دو گونه است: یک قسمی که پذیرفته نمی شود در آن کم تر از گواهی دو مرد، و این قسم در خصوص چیزهایی است که قصد از آن مال نباشد، مثل طلاق که گواهی کم تر از دو مرد در آن اثری ندارد. و یک قسمی که پذیرفته می شود در آن گواهی دو مرد یا گواهی یک مرد و دو زن، یا گواهی یک مرد که مدّعی به موجب گواهی او قسم یاد کند و این قسم در چیزهایی است که قصد از آن مال باشد. و قسمی که پذیرفته شود در آن گواهی یک مرد و دو زن یا گواهی چهار زن بدون گواهی مرد، و این در چیزهایی است که مردان بر آن آگاه نشوند، (مثل زائیدن زن و شیر دادن به بچه و مانند آن). اما حقوق خدایتعالی پس گواهی زنان در آن پذیرفته نشود، و آن بر سه گونه است: قسمی که

کم‌تر از گواهی چهار مرد در آن پذیرفته نشود، و آن گواهی بر زنا است. و قسمی که پذیرفته می‌شود در آن گواهی دو مرد و آن غیر زنا است، از حدّهای دیگر (مثل حدّ قذف و سرقت و حدّ خمر و غیره). و قسمی که گواهی یک مرد در آن پذیرفته می‌شود، و آن گواهی یک مرد در دیدن ماه شب رمضان است. (و در فصل پیش گذشت که گواه باید دارای چند شروطی باشد). و پذیرفته نمی‌شود گواهی نابینا مگر در پنج محلّ: مرگ، و نسب، و ملک مطلق، و ترجمه، یعنی برگرداندن زبانی و زبان دیگر، (مثلاً لغت عربی را به لغت فارسی ترجمه کردن)، و گواهی دادن بر آنچه پیش از نابینا شدن دیده است، (گواهی دادن به مرگ فلان که مرده است، و گواهی به نسب که فلانی پسر زید است، و گواهی به ملک بدون مقید که این خانه مال زید است)، و گواهی بر چسبیده به او، (مثل اینکه کسی در گوش نابینا اقرار کند که من صد تومان بدهکار فلانی هستم، و نابینا به گردنش چسبید و کشان کشان او را به نزد قاضی برد، و از اقرار او گوهی دهد، گواهی نابینا در این موارد پذیرفته می‌شود). و پذیرفته نمی‌شود گواهی کسی که از آن گواهی سودی می‌برد و نه گواهی کسی که به آن گواهی زبانی از خود دفع می‌کند.



## کِتَابُ الْعِتْقِ

وَيَصِحُّ الْعِتْقُ مِنْ كُلِّ مَالِكٍ جَائِزٍ التَّصَرُّفِ فِي مَلِكِهِ. وَيَقَعُ تَصْرِيحُ الْعِتْقِ، وَالْكِنَايَةُ مَعَ النَّيَّةِ، وَإِذَا أَعْتَقَ بَعْضُ عَبْدٍ عِتْقَ عَلَيْهِ جَمِيعِهِ، إِنْ أَعْتَقَ شَرِكاً لَهُ فِي عَبْدٍ وَهُوَ مُوسِرٌ سَرِي الْعِتْقِ إِلَى بَاقِيهِ، وَكَانَ عَلَيْهِ قِيَمَةُ نَصِيبِ شَرِيكِهِ. وَمَنْ مَلَكَ وَاحِداً مِنْ وَالِدِيهِ أَوْ مَوْلُودِيهِ عِتْقَ عَلَيْهِ.

**فصل: والولاء من حقوق العتق، وحكمه حكم التّعصيب عند عدمه**  
وينتقل الولاء عن المعتق إلى الذّکور من عصبته، وترتيب العصابات في الولاء كترتيبهم في الإرث. ولا يجوز بيع الولاء ولا هبته.

### کتابیست در بیان آزاد کردن برده

و درست است آزاد کردن برده از هر مالک جائز التصرف که برده که در ملک او است آزاد نماید. و حاصل می شود آزادی برده به صریح عتق، (مثل: أعتقتک) تو را آزاد کردم، أنت حرّ لوجه الله تعالی: تو برای خدا آزادی)، و به کنایه هر گاه نیت آزاد کردن همراه داشته باشد، (مثل اینکه بگوید: بند تو را بدست خودت دادم، که هر گاه به قصد آزاد شدنش بگوید، آزاد می شود)، و هر گاه بعضی از برده خود را آزاد کرد، (مثلاً گفت: نیمی از تو آزاد است، همه آن برده آزاد می شود)، و اگر آزاد کرد بهره خود را از برده که دیگری با او در آن برده شریک است، در اینحال اگر آزاد کننده توانگر است همه آن برده آزاد می شود، و لازم آزاد کننده است که قیمت بهره شریکش در برده را بپردازد. و کسی که مالک یکی از زایندهگان مثل پدر و مادرش و

یا یکی از زائیدگانش مثل فرزند و فرزندزاده اش شد، به مجرد مالک شدن آن‌ها، آزاد می‌شوند.

### فصل:

و آقائی از حقوق آزاد کردن است. و حکم این ولاء به معنی آقائی همان حکم عصبه بودن است، وقتی که عصبه آزاد شده نباشند، (مثلاً اگر زید برده ای را آزاد کرد و آن برده آزاد شده مرد و هیچیک از میراث بران و عصبه ندارد که در اینحال آقای آزاد کننده‌اش میراث می‌برد)، و حق آقائی منتقل می‌شود از آزاد کننده به نرهای عصبه او، (یعنی اگر برده آزاد شده مرد، و آقای آزاد کننده‌اش هم مرده است، پسر آقای آزاد کننده‌اش میراثش می‌برد. دختر آقای آزاد کننده میراث برده آزاد شده نمی‌برد). و ترتیب عصبه‌های ولاء مانند ترتیب عصبه‌ها در میراث بردن است. و درست نیست فروختن حق آقائی و بخشیدن آن.

**فصل:** ومن قال لعبده: إذا متّ فأنت حرّ، فهو مدبّر يعتق بعد وفاته من ثلثه، ويجوز له أن يبيعه في حال حياته، ويطل تدبيره. وحكم المدبّر في حال حياة السيّد حكم العبد القنّ.

**فصل:** والكتابة مستحبة إذا سألها العبد وكان مأموناً مكتسباً. ولا تصحّ إلاّ بمال معلوم، ويكون مؤجلاً إلى أجل معلوم. أقله نجمان، وهي من جهة السيّد لازمة، ومن جهة المكاتب جائزة، فله فسخها متى شاء. وللمكاتب التصرف فيما في يده من المال، ويجب على السيّد أن يضع عنه من مال الكتابة ما يستعين به على أداء نجوم الكتابة، ولا يعتق إلاّ بأداء جميع المال.

### فصل:

و کسی که به برده‌اش گفت: هر گاه مُردم تو آزادی، پس آن برده را مدبّر نامند که پس از مرگ آقايش آزاد می‌شود، و از سه یک مال آقايش بیرون می‌رود. (یعنی اگر



قیمت مدبّر بیش از سه یک مال آقایش باشد فقط تا سه یک مال آقا آزاد می‌شود و بقیه برده نامبرده به حال بردگی می‌ماند) و درست است برای آقای برده آنکه در حیات خودش برده مدبّر را بفروشد، و در آنحال مدبّر بودنش باطل می‌شود. حکم برده مدبّر در حال زندگی آقایش حکم برده کاملاً مملوک را دارد. (الحاصل: مدبّر نمودن به معنی معلق نمودن آزادی برده بر مرگ آقا است، که در حیات آقا حکم برده مملوک را دارد و اگر در ملک آقایش باقی ماند تا آنکه آقایش مُرد، اگر قیمتش بیش از سه یک مال آقایش نیست، همه‌اش آزاد می‌شود، و اگر قیمتش بیش از سه یک مال آقایش باشد فقط به حساب سه یک مال آقا از آن مدبّر آزاد می‌شود، و بقیه‌اش بحال بردگی می‌ماند).

### فصل:

و عقد کتابت با برده بستن سنت است، هر گاه برده ای آن را خواهش کرد و دارای امانت و توانائی بر کسب بود، که از آن راه نجوم کتابت را بپردازد. (مثلاً وقتی که برده ای به آقایش گفت: مرا بخودم بفروش به یک هزار، و آقا هم پذیرفت که این عقد کتابت نامند، و مبلغ یک هزار که قرار شده است برده به آقا بدهد، را نجوم کتابت نامند. شریعت این را روا فرمود تا کمکی به آزاد شدن بردگان باشد، و بردگانی که توانائی کسب و کار داشته باشند، بتوانند خود را از بردگی نجات دهند. خداوند به آن دستور داد: ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ [النور: ۳۳]<sup>(۱)</sup>. و حضرت ﷺ هم در اجراء آن تأکید فرمود). و درست نیست کتابت مگر در مقابل مال معلومی. و مال کتابت هم باید مدّت دار باشد تا برده بتواند برای بدست آوردن آن تلاش نماید و مدّت آن هم معلوم باشد. اقلّ آن در دو قسط است که در دو مدّت، (مثلاً قرار دهد که هزار تومان مال الکتابت را در دو شش ماه بدهد، هر شش ماه نصف آن). و عقد

۱- یعنی: «و کسانی از ملک یمین‌هایتان که در پی باز خرید خود هستند - اگر در آنان شایستگی ای بدانید - باز خریدشان کنید».

کتابت از طرف آقا لازمی است، (یعنی آقا نمی‌تواند آن را فسخ کند)، و از طرف مکاتب عقد جائزی است، یعنی برده ای که خود را کتابت کرده بود، اگر بخواهد می‌تواند فسخ کند و به بردگی برگردد. و برده ای که خود را کتابت نمود می‌تواند در آنچه در دست او است تصرّف نماید و این تصرّف تصرّف مالی الست، (اما نمی‌تواند خود را بفروشد و یا زناشویی نماید مگر به اذن آقا می‌تواند زناشویی کند)، و واجب است بر آقا آنکه یک مقداری از مال کتابت را تقریب ربح آن از برده بیندازد تا برده به این کمک بتواند نجوم کتابت را پردازد، و برده کتابت شده آزاد نمی‌شود مگر وقتی که همه نجوم کتابت را پرداخت.

**فصل:** وإذا أصاب السید أمتة فوضعت ما تبین فیہ شیء من خلق آدمی حرم علیه بیعها، ورهنها، وهبتها، و جازله التصرف فیها بالإستخدام، والوطء، وإذا مات السید عتقت من رأس ماله قبل الدیون والوصایا، وولدها من غیره بمنزلتها، ومن أصاب أمة غیره بنکاح فالولد منها مملوک لسیدها، وإن أصابها بشبهة فولده منها حرّ وعلیه قيمة للسید، وإن ملک الأمة المطلقة بعد ذلك لم تصر أمّ ولد له بالوطء فی النکاح، وصارت أمّ ولد له بالوطء بالشبهة علی أحد القولین.

### فصل:

و هر گاه نزدیکی نمود آقا با کنیزش، و کنیزش بدنیا آورد چیزی که در آن آثار خلفت آدمی نمایان بود، در این حال کنیز نامبرده مادر فرزند آقا شناخته می‌شود، و حرام است بر آقا فروختن آن کنیز و گرو کردنش، و بخشیدنش به دیگری، و درست است برای آقا تصرّف در آن کنیز، به خدمت کردن بر او و نزدیکی با او. و هر گاه آقای کنیز نامبرده که فرزند از آقا آورد، هر گاه آقای او مرد، کنیز نامبرده آزاد می‌شود از سر مال، پیش از بیرون کردن بدهی‌ها و سفارش‌های آقای کنیز نامبرده. و فرزندی که آن کنیز از غیر آن آقایش دارد، هم به منزله خود کنیز است که همراه کنیز پس از

مرگ آقا آزاد می‌شوند. و کسی که باکنیز دیگری به زناشوئی نزدیکی نمود، و دارای فرزند شد، فرزند او از کنیز دیگری ملک آقای کنیز است. و اگر با کنیز دیگری به اشتباه نزدیکی نمود و فرزندی بوجود آمد، آن فرزند آزاد است، و لازم آن شخص است که به شبهه با کنیز جمع شده، پرداختن قیمت آن فرزند به آقای کنیز. و هر گاه کنیزی را که ملک دیگری است و با او به زناشوئی نزدیکی نموده و از او دارای فرزند شده است، هر گاه مالک آن کنیز شد، آن کنیز به نزدیکی و فرزندی که در زناشوئی قبل بدست آورده است، امّ الولد نمی‌گردد، و کنیز اگر به شبهه از کسی دارای فرزند شد، و بعد همان شخص نزدیکی کننده آن کنیز را خرید، کنیز نامبرده به سبب فرزندی که به وطء شبهه بوجود آمده است امّ الولد نمی‌گردد بنا به قول معتمد، و قول ضعیفی است که کنیز به وطء شبهه و فرزند که بوطء شبهه بدست آمده کنیز به آن امّ الولد می‌گردد.

**الحاصل:** اگر کسی با کنیزی که ملک دیگری است، زناشوئی نمود، فرزند او از آن کنیز ملک آقای کنیز است، و برای این علت است که ازدواج با کنیز برای شخصی آزاد منع شده است، تا انسان سبب بردگی فرزندان خود نشود. و قصد از کنیز این است که مملوکه دیگری باشد نه اینکه رنگ آن سیاه و یا غیر باشد.

و اگر کسی با کنیزی که ملک دیگری است، به اشتباه نزدیکی نمود، چنانکه گمان کرده بود زوجه او است، و بعد معلوم شد کنیز دیگری است، در این حال فرزندی که از این نزدیکی اشتباهی بوجود آید، آزاد است و پدر دارد، و لازم مرد نزدیکی کننده است، پرداختن قیمت آن بچه به آقای کنیز.

و اگر کسی با کنیز مملوکه خودش نزدیکی نمود، و از کنیز دارای فرزند شد، چه یک بچه کامل از او بدنیا آرد و چه ناقص مثلاً پارچه گوشتی که آثار آدمی بودنش نمایان باشد به دنیا آرد، این کنیز امّ الولد یعنی مادر فرزند از آقا دانسته می‌شود، و آقا نمی‌تواند این کنیز را بفروشد و یا گرو دیگری نماید و یا به دیگری ببخشد، برای

---

اینکه این کنیز به مجرد مرگ آقا آزاد می‌شود، و شریعت اسلام که به ادنی وسیله در صدد آزاد شدن بردگان است، استعداد برای آزاد شدن او را مانع تصرف نمود.